
درسنامه
فقه الحدیث
محمد
چاپ دوم
پژوهشگاه بین المللی المصطفی


بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجه، کتاب العشره)

نویسنده:

محمد امینی

ناشر چاپی:

جامعة المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجه، کتاب العشره)

مشخصات کتاب

سرشناسه:امینی، محمد، ۱۳۵۰ -

عنوان قراردادی:الکافی .اصول . فارسی - عربی . برگزیده . شرح

عنوان و نام پدیدآور:درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجه، کتاب العشره) [کتاب]/ محمد امینی.

مشخصات نشر:قم : مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۴۳۵ق.= ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۲۴۸ ص.

فروست:پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله؛ ۷۹۲.

شابک:۱۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۸۷۲-۷ ؛ ۱۱۰۰۰۰ ریال(چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:چاپ دوم: ۱۳۹۳(فیپا).

یادداشت:کتابنامه: ص. [۲۴۳] - ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ق . الکافی. اصول -- نقد و تفسیر

موضوع:حدیث -- علم الدرایه

موضوع:احادیث شیعه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده:کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ق. . الکافی. اصول. برگزیده. شرح

رده بندی کنگره:BP۱۰۹/الف۸۳د۴ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۲۹۷/۲۶

شماره کتابشناسی ملی:۳۵۴۱۰۸۴

ص: ۱

اشاره

درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجه، کتاب العشره)

محمد امینی

ص :۳

سخن ناشر

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش ها و پدیدآمدن دانش های نو،نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ گویی به آن،ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت چهره های متخصص را ضروری می نماید.ازاین رو کتاب های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی ها تألیف شود.

جهانی شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی اقتضا دارد که دانش پژوهان و علاقه مندان به این مباحث،با اندیشه های بلند و ارزش های متعالی آشنا شوند و این مهم با ایجاد رشته های تخصصی،تولید متون جدید و غنی،گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید.این فرایند گاه در پرداختن به مباحث بنیادین و تدوین متون تخصصی تعریف می شود و گاه در نگارش بحث های علمی،اما نه چندان پیچیده و تخصصی به ظهور می رسد.

از طرفی بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی منسجم،قانونمند و پویاست.بازنگری در متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها نیز این انسجام و پویایی و در نتیجه نشاط علمی مراکز آموزشی را در پی دارد.

ص:۵

در این بستر،حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی،سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه»به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد،تألیف متون درسی مناسب را سرلوحه تلاش خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی،حاصل این فرایند است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله»با قدردانی و سپاس از فاضل ارجمند جناب آقای محمد امینی مؤلف کتاب درس نامه فقه الحدیث و تمام عزیزانی که در تولید این اثر همیاری و همفکری داشته اند, آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

حقیقت مداری اصیل ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت جویی بشر،سرشار از هنرنمایی مؤمنان،مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندی به حقیقت بی منتها،در مصاف بین حق و باطل،سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته اند و در این میان،چه درخشندگی چشم نوازی در اسلام عزیز است که علم را به ذات خود،شرافتمند و فخیم دانسته و از باب تا محراب،کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می نمایاند و در مکتب آن،جز اولوالعلم و راسخان در مسیر طلب دانش،کسی را توان دست یابی به گنجینه های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم،در پرتو انوار آسمانی وحی،هم به فرد کمال انسانی،عظمت روحی و رشد معنوی می بخشد و فکر،اندیشه و خیال او را به پرواز درمی آورد،و هم جامعه را سمت و سویی سعادتمندانه بخشیده و آن را به جامعه ای متمدن و پیشرو متحول می کند.بی توجهی یا کوته فکری است اگر فرد و جامعه ای به دنبال عزت،استقلال،هویت،امنیت،سعادت و سربلندی

ص:۷

مادی و معنوی باشد،اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی،علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است،با اندیشه فقاهتی در اداره حکومت و نظریه مترقی«ولایت فقیه»،طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان،بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت.

در این راستا،رهبر فرزانه انقلاب(مدظله)با عزمی مصمم و با تمامی توان،همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر رحمه الله،در صحنه حاضر شده و با تأکید بر اهمیت و فوریت این حرکت فراگیر و بی وقفه،همه توانمندی ها و اراده ها را جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش افزا راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه،نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان،عالمان،محققان،متخصصان،مدرسان،مبلغان،مترجمان،مربیان و مدیران پارسا،متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین،تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی،به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت علیهم السلام جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله نیز که مهم ترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی صلی الله علیه و آله است،بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر،متناسب

بـا نیازهـا و اقتضائـات عرصه بین المللـ،تبیین،تولیـد و تعمیق انـدیشه دینی،گشودن افق هـای جدیـد فکری و معرفتی در دنیای معاصر،پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی،به ویژه با رویکرد اسـلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی صلی الله علیه و آله را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش رو نیز به همت مؤلـف محـترم جنـاب آقـای محمـد امینی برای دوره کارشناسـی رشـته علوم قرآن و حـدیث،در چارچوب اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته،تهیه و تدوین شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مؤلف محترم،از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشـمند،به ویژه همکـاران محترم مرکز بین المللی نشـر و ترجمه المصـطفی صـلی الله علیه و آله و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند،قدردانی و تشکر نماییم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی،آرزوی بهروزی،موفقیت و سعادت نماییم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

فهرست

ص:۱۱

ص:۱۵

ص:۱۶

مقدمه

قرآن و حـدیث،دو میراث جـاودان پیامبر گرامی اسـلامند که خداونـد متعال آن دو را برای تعالی و سـعادت انسان ها به ایشان ارزانی داشـته است.«قرآن»،نوری است که از وحی الهی سرچشـمه گرفته و«حـدیث»،مـبین و مفسّـِر آن نور است که قلب هـای زنگ زده را به نور معرفت صـیقل می دهد و دل های مرده را زنده می کند و تشـنگان معرفت را از چشـمه زلال وحی سیراب می سازد.

از بدو«نزول»قرآن،تفسـیر و تبیین آن نیز مورد عنایت و توجه پیامبر گرامی اسـلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت و شاگردان مکتب ایشان بوده و صدها اثر تفسیری بر این معجزه ماندگار نوشته شده است.

شرح و توضـیح و تبیین احـادیث و روایـات نیز همچون تفسـیر قرآن سـابقه ای دیرینه،از زمان صـدور روایات دارد.در مواردی خود اهل بیت علیهم السـلام و در مواردی شاگردان ایشان به این امر مهم اهتمام ورزیـده انـد و در طی سال های متمادی ده ها شرح و تفسـیر بر این میراث گران بهـای اهـل بیت علیهم السـلام در قـالب شـرح جوامع حـدیثی و شـرح احادیث خاص نوشـته شده،و هیچ محفل و مجلس معرفتی نیست که در

آن سخنی از حدیث و شرح حدیث نباشد.بر همین اساس امروزه حدیث در قالب رشته ها و درس ها و سرفصل های مختلف در سطوح متعدد و در مراکز و جوامع گوناگون علمی دنیا تدریس می شود.

نوشته حاضر بر اساس سرفصل های درس«فقه الحدیث»دوره کارشناسی رشته های علوم قرآن و حدیث«جامعه المصطفی العالمیه»تنظیم شده است که احادیثی منتخب از«کتاب فضل العلم»،«کتاب الحجه»و«کتاب العشره»را از اصول کافی(اولین کتاب از کتب اربعه شیعه)شرح و توضیح می دهد.

از آن جا که هدف از تدوین کتاب حاضر،تدوین متنی ساده،علمی و فهمیدنی برای طلاب و دانشجویان محترم بوده است،از اساتید محترم تقاضا می شود موارد ذیل در نظر گرفته شود:

۱.مطالب دروس بر اساس سرفصل مصوب و شرح احادیثی است که سال ها بدون هیچ شرح و توضیحی توسط اساتید محترم تدریس می شده است.

۲.هر درس این کتاب برای دو واحد ساعت در نظر گرفته شده است؛بنابراین اگر درس«فقه الحدیث»در دو ساعت جداگانه برگزار شود،باید هر درس،در دو ساعت تدریس شود.

۳.علاوه بر شانزده درس،به تناسب موضوع،احادیثی شرح داده شده و صرفا جهت مطالعه تعیین گردیده است که اساتید محترم می توانند از این قسمت ها برای کنفرانس در کلاس استفاده کنند.

۴.مطالب دروس غالباً شرح احادیث است،و در شرح هر حدیث،معنای واژگان و شرح کوتاه از حدیث مورد توجه قرار گرفته و سعی شده است تا محتوای حدیث با عنایت به آیات قرآن کریم و سایر احادیث بیشتر تبیین شود.

۵.از آن جا که در دروس اول،قواعد فهم حدیث بیان شده،در درس های بعد

در حد ممکن درس ها به صورت قاعده محور گفته شوند؛یعنی ابتدا به قاعده مذکور اشاره شود و در ادامه،نتیجه قاعده در برداشت از متن حدیث بیان شود.

۶.از ارائه بحث های سندی و رجالی خودداری شده تا موجب ملالت و خستگی طلاب نگردد،ولی در صورت تمایل،اساتید محترم می توانند برخی از افراد کثیرالروایه و معروف را به طلاب معرفی نمایند.

۷.حتی المقدور روایت در ابتدای درس توسط دانش پژوهان قرائت شود و قبل از توضیح درس توسط استاد،فهم دانش پژوهان از متن روایت خواسته شود و پس از جمع آوری نکات جوشیده شده از ذهن دانش پژوهان،با سامان بخشی به همان ها قاعده مربوط و توضیحات کتاب تبیین شود.

۸.در شرح مفردات و واژگان،از کتب معتبر لغوی استفاده شده است.

۹.در توضیح محتوای احادیث،از کتاب های«شرح اصول کافی»تألیف ملاصدرا،«شرح اصول کافی»تألیف ملاـ صالح مازندرانی،«مرآه العقول»تألیف علامه مجلسی و سایر شرح های اصول کافی استفاده شده است.

۱۰.در پایان هر درس،پرسش هایی تهیه شده که پاسخ به آن ها توسط دانش پژوهان،تأکیدی بر آموزش محتوای درس است و علاوه بر آن،احادیثی متناسب با هر درس به عنوان فعالیت کلاسی در نظر گرفته شده که خود نوعی تمرین«فقه الحدیث»شمرده می شود.

بر خود وظیفه می دانم از همه دوستان و اساتید محترم که در پیشنهاد و راهنمایی این موضوع،این جانب را قرین منت خود قرار دادند،مخصوصاً حضرات حجج اسلام دکتر رضایی اصفهانی(مدیر مدرسه عالی قرآن و حدیث)،دکتر بهرامی(مدیر گروه علوم حدیث)و سایر اعضای محترم گروه حدیث مدرسه عالی قرآن و حدیث اساتید محترم:مهدی رستم نژاد،سید حیدر طباطبایی،

رحیم سالمی و جواد عباسی صمیمانه سپاس و قدردانی خود را ابراز دارم.

در پایان از اساتید و دانش پژوهان محترم انتظار دارم که آراء و نظرات و انتقاد و پیشنهاد خود را در مورد این کتاب و با ابراز لطف و محبت خود این جانب را قرین منت خود قرار دهند.

دهم رجب ۱۴۳۲

میلاد مبارک حضرت جواد الائمه علیه السلام

مصادف با ۲۳ خرداد ۱۳۹۰

محمد امینی

ص:۲۰

۱-مبانی و کلیات فقه الحدیث(۱)

مفهوم فقه الحدیث

«فقه»در لغت به معنای فهم دقیق یا فهم عمیق است که از روی دقت و تأمل انجام گرفته باشد. (۱)

«حدیث»در لغت به معنای نو و تازه است. (۲)بر همین اساس به شخص کم سن و سال و جوان«حدیث السن»و به نوجوان«شابّ حدث»و به خرمای تازه«حدیث»اطلاق می شود. (۳)به گفتار هم از آن جهت«حدیث»گفته می شود که به دلیل صدور تدریجی،هر بند و بخش آن نسبت به گذشته از تازگی خاصی برخوردار است. (۴)

علما در تعریف اصطلاحی حدیث گفته اند:حدیث عبارت است از:«حکایت سخن،فعل و تقریر معصوم». (۵)

ص:۲۱

۱- (۱) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ماده«فقه».

۲- (۲) .العین،ماده«حدث».

۳- (۳) .مفردات راغب،ماده«حدث».

۴- (۴) .مجمع البحرین،ماده«حدث».

۵- (۵) .قوانین الاصول،ص۴۰۹ و مقباس الهدایه،ج۱،ص۵۷.

البته اهل سنت تنها گفتار،کردار و تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله را حدیث می نامند و گاه گفتار صحابه و تابعان را هم به آن افزوده اند، (۱)ولی در تعاریف شیعه به جای پیامبر صلی الله علیه و آله از کلمه معصوم استفاده شده است تا ائمه معصومین علیهم السلام را نیز در برگیرد.بنابراین«فقه الحدیث»که ترکیبی از معنای لغوی فقه و معنای اصطلاحی حدیث است.تعریف اصطلاحی آن عبارت است از:

«تفسیر و تبیین متن حدیث بر اساس مبانی و ضوابط فهم متون و مدالیل روایات».

در این تعریف بر شرح و تفسیر حدیث بر پایه مبانی و ضوابط تأکید شده است.

ضرورت فقه الحدیث

حدیث و سنت،دومین منبع از منابع احکام اسلام و مادر علوم اسلامی است و نقش آن در تفسیر قرآن،فقه،اخلاق و تاریخ امری انکارناپذیر است و همان است که به این علوم صبغه اسلامی بخشیده است.نکته مهم آن است که آنچه در مورد اهمیت حدیث بیان شده،به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مربوط به فقه الحدیث است؛چرا که عدم فهم حدیث در واقع به معنای عدم استفاده از حدیث است؛چنان که امام صادق علیه السلام نیز رسیدن به جایگاه فقاهت را منوط به رسیدن به معنای حدیث دانسته و فرموده است:

انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا...؛ (۲)

شما زمانی فهیم ترین مردم خواهید بود که معانی سخن ما را بشناسید.

در حدیث دیگر علاوه بر آن،درایت و فهم یک حدیث را بهتر از روایت و

۱- (۱) .فتح الباری،ج ۱،ص۱۷۳ و تدریب الراوی:ج ۱،ص۲۳.

۲- (۲) .معانی الاخبار،ص ۱.

بازگویی هزار حدیث دانسته و فرموده است:

حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه و لا یکون الرجل منکم فقیها حتی یعرف مَعاریض کلامنا،و انّ الکلمه من کلامنا لتنصرف علی سبعین وجهاً،لنا من جمیعها المخرج؛ (۱)

درایت و خوب فهمی یک حدیث برتر است از روایت و بازگویی هزار حدیث.کسی از شما فقیه نخواهد شد،مگر آن که معاریض(سخنان سربسته و کنایه آمیز و داری وجوه و معانی مختلف)کلام ما را بشناسد.(گاهی)سخنی از ما بر هفتاد وجه قابل حمل است که ما برای همه آنان یک راه حل داریم.

این احادیث و بسیاری از احادیث دیگر که ذکر آن از حوصله این بحث خارج است،گویای اهمیت«فقه الحدیث»و نقش آن در فهم دین و علوم دینی است.استفاده از روایات معصومین علیهم السلام که حاوی معارف بلند و آسمانی در باب توحید،نبوت،معاد و نکته های نغز اخلاقی فردی و اجتماعی و آداب و معاشرت است،تنها در گرو آشنایی با فقه الحدیث و نحوه استخراج این گوهر گرانبها از لابه لای هزاران حدیث است که با زحمات طاقت فرسای علمای ربانی و راویان و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است.

مبانی فقه الحدیث

اشاره

همان گونه که در تعریف فقه الحدیث گذشت،تفسیر و شرح حدیث باید بر اساس یک سری مبانی و ضوابط باشد که در این درس به برخی از مهم ترین مبانی فقه الحدیث اشاره می کنیم.

۱-توجه به نقش علم صرف و نحو

بعد از آگاهی لازم از واژگان و آشنایی کامل با معانی آن،آشنایی با قواعد علم

۱- (۱) .همان،ص۲.

صرف و نحو،نقش بسزایی در فهم معانی واژه ها و جملات احادیث خواهد داشت.

در زبان عربی،جملات دارای ترکیبات متعددی هستند که هر کدام معنای جداگانه ای دارند.بنابراین آشنایی با قواعد علم صرف و نحو و شاخه های دیگر از ادبیات عرب،برای فهم صحیح احادیث و آیات قرآن کریم امری ضروری است.

با ذکر چند مثال،اهمیت و نقش این علم در فهم معنای حدیث بیشتر روشن می شود.

مثال یکم:امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ثلاث من علامات المؤمن:علمه بالله و من یحبّ و من یبغض» (۱)

سه چیز از نشانه های مؤمن است:علم او به خدا و کسی که دوستش دارد و کسی که دشمنش می دارد.

در این که فاعل«یحب و یبغض»کیست،دو احتمال وجود دارد:

الف)من یحبه الله و من یبغضه الله.

در این صورت معنای حدیث چنین است:«سه چیز از نشانه های مؤمن است:شناخت خدا،شناخت کسی که خدا او را دوست دارد و شناخت کسی که مبغوض خداست».

ب)علم المؤمن بمن یحبه وعلمه بمن یبغضه.

در این صورت معنای حدیث چنین است:«سه چیز از نشانه های مؤمن است:شناخت خدا،شناخت دوستان خویش و شناخت دشمنان خویش».

مثال دوم:امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«کفی بک جهلاً ان ترکَبَ مانهیت عنه». (۲)

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۱۲۶.

۲- (۲) .همان،ج۱،ص۱۶.

در این حدیث«نهیت»می تواند معلوم یا مجهول باشد.

اگر معلوم باشد،معنا این است:«در جهل تو همین بس که آنچه را از آن نهی کرده ای مرتکب آن شوی(و انجام دهی)».

اما اگر مجهول باشد به این معنا است:«در جهل تو همین بس که آن چه را از آن نهی شده ای مرتکب شوی(و آن را انجام دهی)».

البته هر یک از این معانی می تواند مؤیداتی از قرآن یا احادیث دیگر داشته باشند.

مثال سوم:عبارت:«ان الله خلق آدم علی صورته.»

در این که مرجع ضمیر در«صورته»چیست،دو احتمال است:

الف)مرجع ضمیر،«الله»باشد که در این صورت حدیث مورد سوء استفاده مدافعان تجسیم و تشبیه خواهد بود و برای خداوند صورت و چشم و دست و....قائل خواهند بود.

البته این احتمال،تفسیر صحیح نیز خواهد داشت و آن این است که بازگشت ضمیر به«الله»اضافه تشریفیه است نه حقیقیه؛چنان که در آیه شریفه: نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی ، (۱)اضافه روح به الله تشریفی است. (۲)

ب)مرجع ضمیر،«آدم»است نه الله؛چنان که مرحوم سید مرتضی در تبیین این حدیث فرموده:ممکن است ضمیر به آدم برگردد و در این صورت معنای حدیث این است که خداوند انسان را بر صورتی که با آن قبض روح می شود آفریده است؛یعنی صورت انسان از آغاز تا پایان زندگی یکسان است. (۳)

۱- (۱) .حجر،آیه ۲۹.

۲- (۲) .ر.ک:التوحید،ص۱۰۳.

۳- (۳) .ر.ک:شرح اصول الکافی،مازندرانی،ج۳،ص۱۹۶-۱۹۸.

۲–توجه به قرینه ها

ممکن است آنچه در ابتدا از کلام صاحب سخن فهمیده می شود،مطابق با مقصود اصلی او نباشد؛بنابراین احتمال دارد که با جست وجوی قرینه ها و فهم آنها به معنایی دست یابیم که در مراحل گذاشته بدان نرسیده بودیم.به تعبیر دیگر،هر کلامی می تواند دو مراد داشته باشد:«مراد استعمالی»و«مراد جدی».

مراد استعمالی،همان مفهوم اولیه کلام است.

مراد جدی،آن مفهومی است که پس از به دست آوردن قرینه به آن دست می یابیم.قرینه نیز دارای اقسامی است:

گاهی همراه با سخن بیان می شود که به آن قرینه متصل می گویند و گاهی جدای از سخن می آید که به آن قرینه منفصل گویند.قرینه متصل اگر کلامی باشد آن را قرینه لفظی و اگر غیر کلامی باشد آن را قرینه مقامی گویند.اگر قرینه کلامی،در فهم واژه های چند معنایی مثل«شیر»مؤثر باشد آن را قرینه«معینه»می گویند،و اگر موجب تغییر فهم از معنای کلمه یا جمله گردد آن را قرینه«صارفه»می گویند.مثلاً«بیشه های نبرد»قرینه بر این است که منظور از شیر،انسان شجاع است نه حیوان درنده.

پرسش ها

۱.مفهوم«فقه»و«حدیث»را در لغت توضیح دهید.

۲.تفاوت دیدگاه شیعه و اهل سنت در تعریف اصطلاحی حدیث را تبیین کنید.

۳.تعریف اصطلاحی«فقه الحدیث»را توضیح دهید.

۴.ضرورت«فقه الحدیث»را با استناد به یک حدیث بیان نمایید.

جهت مطالعه

پیشینه فقه الحدیث

در مکتب تشیع،فقه الحدیث پیشینه ای همزمان با صدور حدیث دارد.گزارش های فراوانی در دست داریم که نشان می دهد راویان شیعه در دوره حضور،به محضر امامان علیهم السلام رسیده و از مضمون،محتوا،صحت و صدور روایات منسوب به ایشان پرسیده اند و ائمه علیهم السلام نیز آن احادیث را تفسیر کرده یا معنای اصلی و مقصود حقیقی گوینده آن را بازگفته اند و در بسیاری از موارد هم آن را نقد یا رد کرده اند. (۱)

سنت نیکوی نقد،از ائمه علیهم السلام به اصحاب بزرگ آنان-همچون زراره،محمد بن مسلم و یونس بن عبدالرحمان-منتقل شده است.به همین جهت درباره احادیث متعارض و شیوه های حل آنها نیز کتاب هایی توسط اصحاب بزرگ ائمه علیهم السلام نوشته شد. (۲)

پس از عصر حضور ائمه علیهم السلام نیز مولفان کتاب های حدیثی و دانشمندان شیعه در دو زمینه«فهم معانی»و«تفسیر درست حدیث»به فقه الحدیث روی آوردند و به حل اخبار متعارض،اهمیت بسزایی دادند.

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی(م ۲۷۴ یا ۲۸۰ق)سه کتاب:«علل الحدیث»،«معانی الحدیث»و«التحریف و تفسیر الحدیث»را نگاشت.

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی(م۳۲۹ق)در مقدمه کافی برخی از موازین نقد حدیث و حل تعارض اخبار و تمییز درست از نادرست را بیان کرد و در

۱- (۱) .ر.ک:مجله علوم حدیث،شماره ۶ و ۹،مقاله«عرضه حدیث بر امامان علیهم السلام»از عبدالهادی مسعودی.

۲- (۲) .ر.ک:روش فهم حدیث،ص۲۶ و ۲۷.

اولین مجلد آن ابوابی مانند«اختلاف الحدیث»،«الرد الی الکتاب و السنه»و«الاخذ بالسنه و شواهد الکتاب»را سامان داده و راه های دیگری نیز در کتاب خود اتخاذ کرده که حاکی از توجه خاص این عالم وارسته به فقه الحدیث است.

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین ابن بابویه معروف به شیخ صدوق(م۳۸۱ق)با نوشتن کتاب«معانی الاخبار»،نخستین گام مهم در تألیف کتاب مستقل در زمینه«فقه الحدیث»را برداشت.

پس از او نیز علمای شیعه با نوشتن کتاب های مختلف در زمینه شرح احادیث خاص،شرح چهل حدیث و شرح و تفسیر جوامع روایی،آثار ارزشمندی در زمینه فقه الحدیث از خود به یادگار گذاشتند که به برخی از مهم ترین این آثار اشاره می شود:

۱.شرح نهج البلاغه از ابن میثم بحرانی(م۶۷۹ق)؛

۲.مصابیح القلوب(شرح ۵۳ حدیث به زبان فارسی)،از ابوسعید حسن بن حسین سبزواری؛

۳.شرح برخی از احادیث اعتقادی،از علی بن محمد بیاضی نباطی(مؤلف کتاب الصراط المستقیم)؛

۴.منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان،از جمال الدین حسن(صاحب معالم)؛

۵.شرح اربعین حدیث و شرح الصحیفه السجادیه و مشرق الشمسین،از شیخ بهاء الدین عاملی(م۱۰۳۰ق)؛

۶.شرح اصول کافی،از محمد بن علی بن محمد بن بلاغی(م۱۰۰۰ق)؛

۷.شرح اصول کافی،از محمد صدرالدین شیرازی مشهور به ملاصدرا(م۱۰۵۰ ق)؛

۸.دو شرح فارسی و عربی به نام های«الصافی»و«الشافی»؛از ملا خلیل قزوینی(م۱۰۸۹ق)؛

ص:۲۸

۹.شرح الکافی،از ملاصالح مازندرانی(م۱۰۸۱ق)؛

۱۰.احیاء الاحیاء(شرح مختصری بر تهذیب الاحکام)،از علامه محمد تقی مجلسی(م۱۰۷۰ق)؛

۱۱.روضه المتقین(شرح من لا یحضره الفقیه)،از علامه محمدتقی مجلسی(م۱۰۷۰ق)؛

۱۲.لوامع قدسیه یا لوامع صاحبقرانی(شرح فارسی بر من لا یحضره الفقیه)،از علامه محمدتقی مجلسی(م۱۰۷۰ق)؛

۱۳.الوافی(شرح احادیث کتب اربعه با حذف روایات تکراری)،از ملا محسن فیض کاشانی(م۱۰۹۱ق)؛

۱۴.توضیحات علامه مجلسی در شرح مشکلات و یافته های خود در فهم معضلات احادیث؛در قالب:«اقول»،«شرح»،«بیان»،«ایضاح»،«تنویر»و...در کتاب بحارالانوار؛

۱۵.مراه العقول فی شرح اخبار آل الرسول،از علامه محمدباقر مجلسی(م۱۱۱۱ق)؛

۱۶.ملاذ الاخبار(شرح تهذیب الاحکام)،از علامه محمدباقر مجلسی(م۱۱۱۱ق)؛

۱۷.البحر الزخار فی شرح احادیث الائمه الاطهار،از سید محسن امین عاملی،مؤلف«اعیان الشیعه»(م۱۳۷۱ق)؛

۱۸.الغدیر،از علامه امینی(م۱۳۴۹ش)؛

۱۹.شرح چهل حدیث و شرح حدیث جنود عقل و جهل و شرح دعاء سحر،از امام خمینی(م۱۳۶۸ش)؛

۲۰.الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه،از آیت الله جعفر سبحانی؛

ص:۲۹

۲۱.شرح نهج البلاغه،از آیت الله محمدتقی جعفری؛

۲۲.پیام امام(شرح نهج البلاغه)،از آیت الله مکارم شیرازی.

علاوه بر موارد فوق،ده ها کتاب دیگر نیز در زمینه شرح حدیث و تعلیقه و تصحیح بر شروح و جوامع روایی نگاشته شده که به دلیل رعایت اختصار جای ذکر آن نیست. (۱)

۱- (۱) .ر.ک:روش فهم حدیث،ص۲۳-۵۳.

۲-مبانی فقه الحدیث(۲)

لغت شناسی

اشاره

فهـم هر متنی در مرحلـه اول نیازمنـد فهم مفردات آن است.«راغب اصـفهانی»مفردات و واژگـان را در حکم خشت هـای یک ساختمـان دانسـته و می گویـد:«به دست آوردن معـانی مفردات الفـاظ قرآن،نخستین یاور برای معانی قرآن است،ماننـد آن که برای سـاختن یـک ساختمـان،نخستین کـار به دست آوردن خشت هـای آن است.گرچه فهم واژه ها تنها در علم قرآن سودمند نیست،بلکه درتمام علوم شرعی مفید است. (۱)

در علم حدیث نیز قدم اول برای فهم آن،دانستن معنای واژگان حدیث است که به چند عامل بستگی دارد:

۱-آشنایی با منابع علم لغت

لغتنامه مناسب،یکی از ابزارهای مهم در فهم حدیث است که هر گونه

۱- (۱) .مفردات راغب،ص۵۴.

مسامحه در استفاده نکردن از آن و اعتماد بر حافظه و اکتفا به معانی کلماتی که در ظاهر،کامل کننده متن است،اما معنای واقعی و صحیح واژه نیست،موجب دور شدن از هدف و فهم دقیق حدیث خواهد بود.برای رعایت این نکته مهم،توجه به دو امر ضروری است:

الف)استفاده از کتب قدیمی لغت؛چرا که هر چه کتاب لغت به صدر اسلام نزدیک تر باشد،به زمان صدور احادیث یا زمان نزول قرآن و کاربرد لغات در عرف زمان صدور نزدیک تر است و واقع نمایی بیشتری خواهد داشت و بهتر می تواند بیان گر معنای واقعی واژگان باشد.

ب)توجه بیشتر به منابعی که به صورت تخصصی در زمینه قرآن یا روایت نوشته شده است؛چرا که این کتب با در نظرگرفتن شواهد و قراین و جایگاه لغت در حدیث یا آیات قرآن به تبیین معنای آن پرداخته اند و واقع نمایی بیشتری خواهند داشت.

برخی از منابع مهمی که می تواند تأمین کننده این دو نکته باشد و به راحتی در دسترس دانش پژوهان قرار دارد عبارتند از:

۱.کتاب العین؛خلیل بن احمد فراهیدی(م ۱۷۵ه)؛

۲.جمهره اللغه؛ابوبکر محمد بن حسن بن ارید ازدی(م ۳۲۱ه)؛

۳.تهذیب اللغه،ابو منصور محمد بن احمد بن ازهر هروی،مشهور به ازهری(م ۳۷۰ ه)؛

۴.المحیط فی اللغه،صاحب اسماعیل بن عبّاد(م ۳۸۵ ه)؛

۵.الصحاح،اسماعیل بن حمّاد جوهری(م ۳۹۲ ه)؛

۶.معجم مفردات الفاظ القرآن،ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضّل مشهور به راغب اصفهانی(م ۴۲۵ق)؛

۷.مقاییس اللغه،ابوالحسن بن فارس بن زکریا(م ۳۹۵ ه)؛

۸.اساس البلاغه؛والفائق،ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی معتزلی معروف به جارالله زمخشری(م ۵۳۸ ه)؛

۹.لسان العرب،ابوالفضل محمد بن مکرَّم،مشهور به ابن منظور(م ۷۱۱ ه)؛

۱۰.المصباح المنیر،احمد بن محمد بن علی فیومی(م ۷۷۰ ه)؛

۱۱.قاموس المحیط،مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی(م ۸۱۷ ه)؛

۱۲.مجمع البحرین ومطلع النیرین،فخرالدین طریحی(م۱۰۸۵ ه)؛

۱۳.تاج العروس،سید محمد مرتضی حسینی زبیدی حنفی(م ۱۱۸۳ ه)؛

۱۴.التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،حسن مصطفوی(م ۱۴۲۶ه ق).

لازم به ذکر است در زمینه لغت و واژه شناسی کتاب های گوناگونی نوشته شده که در فهم حدیث و قرآن بسیار مفیدند،ولی به علت کثرتشان از ذکر آن ها خودداری می شود.

۲-توجه به اصل و ریشه لغت

کتب لغت براساس حروف و ماده اصلی کلمه ترتیب یافته اند.به همین دلیل آشنایی با ریشه و ماده اصلی لغت می تواند ما را در استفاده صحیح تر و سریع تر از این کتب یاری رساند و در پیدا کردن معنای لغت به خوبی رهنمون شود.در مقابل،عدم آشنایی با ریشه اصلی،موجب دوری از فهم لغت و مقصود اصلی گوینده سخن خواهد بود.

مثال یکم:از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«لا ایمان لمن لا یأمن جاره بَوائقه». (۱)

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۶۶.

در این حدیث کلمه«بوائق»آمده و از آن جا که«باء»اول کلمه مفتوح است،پس نمی تواند«باء»جاره باشد و جزء اصل کلمه است.لذا مرکّب از کلمه«بَوائق»و«ه»است که در این صورت بوائق جمع مکسر و مفرد آن«بائقه»و ریشه آن هم«بَوَقَ»یا«بَیَقَ»است که در لغات تنها مصدر«بوق»وجود دارد که به معنای ظلم و شر است.و این معنا در روایات دیگر هم می تواند مؤید داشته باشد؛مثلاً ابوحمزه می گوید:شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

«المؤمن من آمن جاره بوائقه»،قلت:وما بوائقه؟قال:«ظُلْمُه وغَشْمُه». (۱)

مثال دوم:روایتی است که شیخ طوسی در مبطلات وضو از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رأیت ابی صلوات الله علیه و قد رعف بعد ما توضّا دماً سائلاً فتوضّأ».

در این روایات ابتدا به ذهن می رسد که یکی از مبطلات وضو باید خروج خون از بینی باشد،در حالی که با دیگر روایات و فتاوای فقهای شیعه کاملاً ناسازگار است.به همین دلیل شیخ طوسی به ریشه و ماده اصلی واژه«توضّا»اشاره کرده و فرموده:ریشه آن از«توضّا»به معنای وضو نیست؛بلکه از ماده«الوضاءه»و به معنای حُسن و تمیز کردن است.ازاین رو به کسی که دستش را تمیز بشوید می گویند:«وضّأها». (۲)

۳-توجه به حقیقت معنای لغت

برخی از واژگان به دلیل اشتراک معنوی دارای مفهوم مشترک هستند و بعضی هم از عالم ملکوت و ماوراء ماده حکایت می کنند و هم بر مصادیق مادی قابل انطباق اند؛مثلاً در آیات و روایاتی که راجع به عالم قبر و قیامت است واژه هایی

۱- (۱) .همان،ص ۶۶۲.

۲- (۲) .تهذیب الاحکام،ج ۱،ص ۱۴.

چون سراج(چراغ)،میزان(ترازو)و ظِلّ(سایبان)به کار رفته است.در آیات و روایات مربوط به خداشناسی و عالم ملکوت نیز واژه هایی چون نور،سمیع،بصیر،غضب،رضا،عرش(تخت)و جناح(بال فرشتگان)استفاده شده است.در برخورد با این دست از واژه ها سه مکتب وجود دارد:

الف)مکتب تعطیل که معتقد است ما حق هیچ گونه تفسیروتبیین در برابر این مفاهیم لاهوتی را نداریم وتنها وظیفه داریم به آن ایمان داشته باشیم وحقیقت معنای آن را به خدا واگذاریم.

ب)مکتب تشبیه که تمام واژه ها را به همان مفاهیم مادی شان حمل می کنند.

ج)مکتب اعتدال که ضمن رد تعطیل،در منجلاب تشبیه هم غرق نمی شود،براساس این اصل واژه هایی مثل نور،دارای مراتب متفاوت اند که از نور شمع تا نور الهی را شامل می شود،چون نور یک معنای حقیقی دارد که برمصادیق متعددی تطبیق می شود و آن عبارت است از:«ظاهر لنفسه،مظهر لغیره؛خود ذاتا دارای روشنایی است وبرای دیگران هم روشن گر است».

این تعریف هم بر نور شمع و هم بر نور خورشید قابل انطباق است و نور بودن خداوند را هم شامل است،بدون آن که از آن مفهومی مادی به دست آید.

همچنین مفهوم میزان عبارت است از:«مایوزون به؛آنچه به وسیله آن عملیات سنجش انجام شود»که در دنیا بر«ترازو»صادق است و در قیامت بر«انسان کامل»که معیار اعمال نیک و بد بوده و معیار سنجش اعمال انسان ها است.ازاین رو اگر در زیارت مأثور مولی علی علیه السلام آمده است:«السلام علیک یا میزان الاعمال»، (۱)واژه میزان به همین معنا است. (۲)

ص:۳۵

۱- (۱) .المزار،ص۱۸۵.

۲- (۲) .ر.ک:آشنایی با علوم حدیث،ص ۲۴۰-۲۴۲.

۴-توجه به مفاهیم لغات در عصر صدور

معنای برخی از واژه ها درطول اعصار دچار تغییر می شود و تحولات فرهنگی و اجتماعی در طول زمان،تأثیر بسزایی در این تغییر معنایی دارند،ولی در شرح و تفسیر حدیث یا آیات قرآن باید به معنای آن در عصر صدور حدیث یا عصر نزول آیات توجه داشت؛مثلاً واژه«مکروه»که امروزه به معنای«کارهای جایزی که ترک آن بهتر است»می باشد،بعد از عصر امام صادق علیه السلام در این معنا به کار رفته است و حال آن که در عصر نزول آیات،به معنای«ناپسند»بوده و شامل گناهان کبیره ای همچون قتل و زنا هم می شده است؛چنان که در آیاتی از سوره اسراء بعد از برشمردن بسیاری از این قبیل گناهان کبیره،در آیه ۳۸ می فرماید:

کُلُّ ذٰلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً .

بدیهی است که بعد از برشمردن آن گناهان بزرگ که به وسیله «ذٰلِکَ» به آن ها اشاره شده،واژه«مکروه»در این آیه به معنای«کارهای جایزی که ترک آن ها بهتر است»نخواهد بود.

در روایات نیز کلمه«تفقّه»بارها به کار برده شده و قطعاً با معنای مصطلح امروزی کاملاً متفاوت است.

در روایت مشهور نبوی در مورد حفظ و انتشار چهل حدیث آمده است:

«من حفظ من امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیهاً عالماً». (۱)

آنچه مسلّم است منظور از این حدیث این نیست که حافظ و ناشر چهل حدیث،به صورت مجتهد مصطلح امروز محشور می گردد بلکه منظور از آن

۱- (۱) .بحار الانوار،ج۲،ص۱۵۳.

همان بصیرت در دین و آگاهی بر معارف دینی اعم از عقاید،اخلاق و احکام است،نه اجتهاد در خصوص احکام شرعی.

بر همین اساس مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی در ذیل روایت مذکور می فرماید:

«مقصود از فقه در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله علم به احکام شرعیه از روی ادله تفصیلی نیست؛زیرا این معنا،معنای جدیدی است،بلکه مقصود از آن بصیرت در دین است و«فقه»در بیشتر احادیث به همین معنا آمده است...». (۱)

۵-توجه به اصطلاحات خاص روایت

برخی از واژگان جدای از معنای لغوی،در زبان روایت دارای مفهوم خاصی هستند و چه بسا به دلیل کثرت استعمال در آن معنای ثانوی،حقیقت شرعیه پیدا کرده اند.به دست آوردن این معانی با مراجعه به کتب لغت امکان پذیر نیست؛بلکه باید به موارد کاربرد آن در روایات توجه کرد؛مثلاً ایمان از نظر قرآن مرتبه ای فراتر از اسلام و به نوعی باور قلبی است،چنان که در این آیه شریفه آمده است:

قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ ؛ (۲)

عرب های صحرا نشین گفتند:ایمان آوردیم.(ای پیامبر)بگو:ایمان نیاورده اید ولیکن بگویید اسلام آوردیم،و حال آن که هنوز ایمان وارد دل هایتان نشده است.

منافق نیز به کسی اطلاق می شود که با پنهان ساختن کفر،خود را به عنوان مؤمن معرفی می کند،اما در اصطلاح روایات ایمان به معنای اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام و نفاق به معنای عدم ایمان به امامت ائمه علیهم السلام است،چنان که از ابوذر،

۱- (۱) .اربعین شیخ بهایی،ص۱۰.

۲- (۲) .حجرات،آیه۱۴.

ابوسعید خدری،جابر و زید بن ارقم نقل شده است که می گفتند:

کنّا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ببغضهم علیاً علیه السلام؛ (۱)

ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقین را با توجه به بغضشان نسبت به علی علیه السلام می شناختیم.

توجه به اسباب صدور حدیث

هرچند اسباب صدور حدیث،خود یکی از قراین مقامی بوده و در فهم کلام مؤثر است،ولی به دلیل اهمیت آن به صورت جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

همان گونه که آشنایی با شأن نزول آیات،ما را در فهم درست مقصود آنها یاری می دهد،یافتن سبب ورود حدیث نیز ما را به مقصود گوینده حدیث رهنمون می سازد.

سبب ورود حدیث،یعنی زمینه ای که موجب شده است تا معصوم علیه السلام سخن بگوید و حکمی را بیان و مسئله ای را طرح یا رد و انکار کند و یا حتی کاری را انجام دهد. (۲)

برای فهم بهتر حدیث و رسیدن به مراد نهایی گوینده،باید در منابع ناظر به حدیث جست وجو کرد و از سبب ورود حدیث و فضای جانبی آن مطلع شد.این منابع بستگی به متن و موضوع حدیث دارد؛ممکن است منابع آن،حدیث دیگر یا منابع تاریخی و تفسیری و مانند آن باشد؛مثلاً-فهم خطبه های حماسی امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا،در گرو درک شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه معاصر با امام علیه السلام است.همچنین درک چرایی و چگونگی تعریف های امام علی علیه السلام از خود

۱- (۱) .کنزالعمال،ج۱۳،ص۱۰۶؛تفسیر قرطبی،ج۱،ص ۲۶۱؛الدر المنثور،ج۶،ص۶۶ و تاریخ مدینه دمشق،ج۴۲،ص۲۸۴-۲۸۷.
۲- (۲) .ر.ک:روش فهم حدیث،ص۱۲۸.

بـا وجود نهی از تزکیه نفس و ناپسـند بودن تعریف از خود،به آگاهی از وجود جنگ تبلیغاتی میان آن بزرگوار و معاویه و پی بردن به اهداف او و از درهم کوبیدن شخصـیت سیاسـی امام علی علیه السـلام از طریق فرسـتادن نامه هایی به عراق،مصر و دیگر جاها وابسـته است؛ (۱)مثلاًـ برای بیان اهمیت نقش اسـباب صـدور حـدیث،به سـبب صـدور روایتی از علی بن مغیره اشاره می کنیم:

علی بن مغیره می گوید:

قُلتُ لِأَبی عبـدِالله علیه السـلام:جُعِلتُ فِداکَ!المِیتَهُ ینتَفَعُ بشَـیءٍ مِنها؟قالَ:لا،قُلتُ:بَلَغَنا أَنَّ رَسولَ اللهِ مَرَّ بِشاهٍ.فَقالَ:ما کان علی أَهلِ هذِهِ الشّاهِ إِذ لَم ینتَفِعُوا بِلَحمِها أَن ینتَفِعُوا بِإهابها؟

قـال:تِلـکَ شـاه سُورَه بِنتِ زَمعَه زَوُجِ النَّبی صـلی الله علیه و آله و کـانَت شـاه مَهزُولَه لاـ ینتَفَعُ بِلَحمِها فَتَرَکوها حتّی ماتَت،فقال رسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:ما کان علی أَهلِها إِذ لَم ینتَفِعوا بِلَحمِها أن ینتَفِعُوا بإهابها أن تُزَکّی؟! (۲)

بـه امـام صـادق علیـه السـلام عرض کردم:فـدایت شـوم!آیـا میته،چیز قابـل اسـتفاده ای دارد[یـا همه آن نجس و قابـل اسـتفاده نیست]؟فرمود:خیر.گفتم:از پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله،چنین به ما رسیده است که بر گوسفند مُرده ای گذشت و فرمود:چه چیزی مانع شد که صاحبان این گوسفند،اگر از گوشت آن سودی نمی بردند،از پوست آن بهره مند شوند؟

امـام صـادق علیـه السـلام فرمـود:آن گوسـفند،از آنِ سـوده،دخـتر زمعـه و همسـر پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه بـود که از فرط لاـغری،گـوشت قابـل اسـتفاده ای نـداشت.پس آن را رهـا کردنـد تـا بمیرد.پیـامبر خـدا فرمـود:چـه می شـد کـه صاحبـان این گوسفند،چون نمی توانستند از گوشت آن بهره ببرند،آن را بکشند تا پاک شود و از پوستش استفاده کنند.

۱- (۱) .ر.ک:دانش نامه امیر المؤمنین*،ج۶،ص ۵۱.

۲- (۲) .الکافی،ج۳،ص۳۹۸.

همان گونه که از صدر حدیث پیداست،علی بن مغیره،حدیثی را شنیده است که با مبانی فقهی سازگار نیست،زیرا به استناد آیه سوم سوره مائده،گوشت حیوان مُرده،حرام و به استناد روایات،پوست آن نجس است و از این رو برای ابن مغیره شگفت انگیز بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از استفاده نکردن صاحبان این گوسفند مُرده از پوست آن تأسف بخورد.او روایت را بر امام صادق علیه السلام عرضه می دارد تا رمز و راز آن را دریابد و امام علیه السلام با ذکر سبب ورود حدیث،آن را مفهوم و مقبول می نماید.

توجه به سیاق در روایات

شهید صدر در تعریف سیاق فرموده است:«سیاق عبارت است از:نشانه هایی که معنای لفظ مورد نظر را کشف کند؛چه این نشانه ها لفظی باشند-مانند کلماتی که با لفظ مورد نظر کلام واحدی را با اجزاء به هم پیوسته به یکدیگر تشکیل می دهند-و چه این نشانه ها قراین حالیه باشند که کلام را در برگرفته و بر معنای خاص دلالت دارند». (۱)

در قرآن کریم که آیات آن گاهی از یکدیگر جداست،سیاق به خوبی نقش ایفا می کند،یعنی در موردی بدون مراجعه به آیات پسین یا پیشین،معنا به طور کامل به دست نمی آید،ولی با مراجعه به آیات قبل یا بعد ابهام در معنای آیات برطرف می گردد.

در روایات نیز سیاق نقش تعیین کننده دارد و از برخی برداشت های ناقص یا نادرست پیشگیری می کند.

مثال:برخلاف تواتر حدیث غدیر،اهل سنت از قبول دلالت آن بر ولایت علی علیه السلام سرباز زده و آن را به معنای دوستی و یاری دانسته اند،در حالی که مهم ترین

۱- (۱) .ر.ک:دروس فی علم الاصول،ج۱،ص ۱۳۰.

دلیل برای دلالت حدیث غدیر و جمله:«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»بر ولایت امیرالمؤمنین همان سیاق حدیث است.رسول خدا صلی الله علیه و آله از پایان عمر خود خبر می دهد،مردم را متوجه حق بودن بهشت و جهنم و محشر و قبر و قیامت می سازد،برای نبوت خود از مردم اقرار می گیرد و از آنان نسبت به اولویت خود بر مال و جان مؤمنان اعتراف می گیرد و می فرماید:«ا لست اولی بالمؤمنین من انفسهم و اموالهم؟»در این صورت روشن است که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد امری را بیان کند که هم شأن با این امور مهم باشد و معلوم است که منظور از ولایت در گفتار پیامبر به معنای ولایت در تصرف یعنی حاکمیت علی الاطلاق است.به راستی اگر از روی انصاف به این حدیث نگریسته شود،سیاق(نشانه هایی که کاشف معنای مورد نظر هستند)گواهی می دهد که مقصود از ولایت،همانا ولایت در تصرف است،نه دوستی و یاوری.

توجه به احادیث معارض

اشاره

وجود احادیث متعارض و متخالف در میان احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آغازین روزهای پیدایش حدیث وجود داشته و اصحاب ائمه علیهم السلام برای حل این مشکل به خود ائمه علیهم السلام مراجعه می کردند.سلیم بن قیس راجع به علت این اختلاف ها از حضرت علی علیه السلام می پرسد.محمد بن مسلم،منصور بن حازم،معلی بن خنیس،زراره و دیگران نیز از امام صادق علیه السلام می پرسند (۱)و ائمه علیهم السلام به بیان علل این تعارض و راه های حل آن می پردازند.علی علیه السلام از توهم تناقض در سخن خود بر حذر داشته و سخن را دارای جهت ها و لحاظهای مختلف می داند و می فرماید:

الا ان الحدیث ذوشجون،فلا یقولن قائلکم ان کلام علی متناقضٌ لانّ الکلام عارضٌ؛ (۲)

۱- (۱) .ر.ک:کافی،ج ۱،ص ۶۲.باب اختلاف الحدیث.

۲- (۲) .بحارالانوار،ج ۴۰،ص ۳۴۶.

بدانید که حدیث شاخ و برگ های متعدد دارد،کسی از شما نگوید که کلام علی تناقض دارد؛چرا که کلام حالت های گوناگون دارد.

از نظر علما،عوامل پیدایش تعارض عبارتند از:بدفهمی،تقیه،نیافتن قرینه،نقل به معنا،جعل حدیث،تدریجی بودن بیان احکام،متفاوت بودن مخاطبان،اختلاف سطح درک و بینش راویان،اختصاص داشتن به موضوع یا زمان خاص،تفاوت میان احکام حکومتی و اولیه و احکام کلّی و شخصی و نیز تصحیف ها و دخالت های عمدی و غیر عمدی راویان و ناسخان. (۱)

حل اختلاف اخبار،به همه دانش های حدیثی و به ویژه مباحث فقه الحدیث نیاز دارد.علاوه بر آن توجه به اخبار معارض در فهم احادیث تأثیر بسزایی دارد،این تأثیر در دو زمینه«مفهوم متن»و«مقصود گوینده»است.تأثیر در مفهوم متن به شکل چرخش از معنای حقیقی به معنای مجازی و تبدیل معنای وجوبی به استحبابی و جواز حمل فعل بر موارد ضرورت و حمل الفاظ ظاهر در حرمت بر کراهت پدیدار می شود.همچنین تأثیر آن در فهم مقصود اصلی گوینده حدیث نیز بیشتردر موارد تقیه یا نسخ حدیث است که توجه به آن ها در فهم مقصود اصلی گوینده مؤثر است. (۲)

۱- (۱) .ر.ک:روش فهم حدیث،ص ۱۹۰.

۲- (۲) .همان،ص ۱۹۱-۱۹۵.

پرسش ها

۱.نقش واژه شناسی از نظر راغب اصفهانی را بیان کنید.

۲.برای به دست آوردن معنای واقعی و صحیح واژگان از لغت نامه ها،توجه به چه نکاتی ضروری است؟

۳.چهار کتاب مهم لغت را با ذکر مؤلف آن نام ببرید.

۴.نقش توجه به ریشه لغت در فهم مقصود اصلی گوینده حدیث را با ذکر مثال توضیح دهید.

۵.نقش توجه به حقیقت معنای لغت را به اختصار تبیین نمایید.

۶.نقش توجه به مفاهیم لغات در عصر صدور را با ذکر مثال تبیین کنید.

۷.مراد واقعی از حدیث شریف«من حفظ من امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیهاً عالماً»چیست؟

۸.احتمالات مختلف در تبیین معانی احادیث ذیل را تبیین کنید.

الف)«ثلاث من علامات المؤمن:علمه بالله،ومن یحب ومن یبغض».

ب)«کفی بک جهلاً ان ترکب ما نهیت عنه».

ج)«ان الله خلق آدم علی صورته».

۹.«مراد جدی»و«مراد استعمالی»و نقش آن در فهم حدیث را توضیح دهید.

۱۰.«اسباب صدور حدیث»یعنی چه؟نقش آن را در فهم حدیث توضیح دهید.

۱۱.نقش«سیاق در روایات»را توضیح دهید.

۱۲.عوامل پیدایش تعارض در حدیث را نام ببرید.

۱۳.نقش«توجه به احادیث معارض»را در فهم احادیث توضیح دهید.

جهت مطالعه

محمد بن یعقوب کلینی

چون این درس نامه شرح و توضیح احادیثی از کتاب شریف کافی است،جا دارد که با این کتاب و نویسنده آن به اجمال آشنا شویم.

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی معروف به«ثقه الاسلام کلینی»از مشهورترین فقها و محدثان امامیه است که در عصر غیبت صغرا می زیست.

از تاریخ و مکان ولادت وی اطلاع دقیقی در دست نیست،اما قراین حاکی از آن است که وی در اواخر عصر امام حسن عسکری علیه السلام(م ۲۶۰ ق)و یا اندکی پس از آن (۱)در روستای کُلَین،جنوب شهر ری-در حوالی حسن آباد فعلی-چشم به جهان گشود.

پدر او یعقوب بن اسحاق است که آرامگاه وی در روستای کُلَین،زیارتگاه شیعیان است و این امر حکایت از شهرت و جلالت وی در آن عصر دارد.خاندان مادری مرحوم کلینی اهل علم بود.

پدر بزرگ مادری اش،محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی و عموی مادرش،احمد بن ابراهیم بن ابان کلینی محدثانی فاضل و نیک بودند. (۲)دایی وی«علّان»نیز محدثی بزرگ بود که در سفر حج و در راه زیارت خانه خدا به شهادت رسید.

تحصیلات و سفرها :ظاهراً مرحوم کلینی تحصیلات خود را در زادگاهش(کُلین)آغاز کرد و با منابع علم حدیث و رجال آشنا شد.وی برای کسب دانش و فراگیری حدیث در طول حیات علمی خویش به شهرهای مختلفی هم چون

۱- (۱) .رجال الحدیث،ج۱۹،ص۵۸ و الفوائد الرجالیه،ج۳،ص۳۳۶.

۲- (۲) .رجال شیخ طوسی،ص۴۰۸.

ری،قم،بغداد و کوفه سفر کرد.شهر ری که تا اواخر قرن سوم تحت نفوذ اهل سنت بود در آن عصر به نقطه برخورد آراء و نظر فرقه هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی،حنفی و شیعی مبدّل شده بود و در واقع قلب ایران محسوب می شد.کلینی در ضمن تحصیلات خود نه تنها با عقاید و نظر مذاهب و گرایش های مختلف آشنا شد،بلکه به ماهیت برخی از حرکت هایی که درصدد انحراف شیعه بود پی برد و به مقابله با آن ها پرداخت.

در آن زمان که نهضت ضبط و ثبت احادیث و روایات،سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود،کلینی بخشی از عمر خود را در شهر قم،شهر محدثان و راویان شیعه سپری کرد و از محضر محدثان نامداری چون،احمد بن ادریس قمی از یاران امام عسکری علیه السلام،علی بن ابراهیم قمی و بسیاری دیگر از مشایخ این شهر بهره برد.

او پس از مدتی برای گردآوری احادیث اهل بیت علیهم السلام و کسب فیض از محضر اساتید و محدثان مختلف به روستاها و شهرهای بسیاری از جمله کوفه-یکی از مراکز بزرگ علمی آن زمان-رفت و پس از بهره بردن از اساتید مختلف به بغداد-یکی دیگر از مراکز مهم علمی و فرهنگی و پایگاه آراء و عقاید اکثر مذاهب اسلامی و محل سکونت آخرین نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف،«علی بن محمد سمری»-وارد شد.

بسیاری از مورخان معتقدند،کلینی دو سال آخر عمر خویش را در بغداد به سر برده و در آن جا به تدریس و تعلیم کافی پرداخته و شاگردانی هم چون احمد بن ابی رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن نصر بزاز (۱)کتاب کافی را در این شهر از وی فرا گرفتند.

۱- (۱) .تهذیب الاحکام،ج۱۰،ص۲۹(مشیخه).

مقام علمی: کلینی محل مراجعه بزرگان و اندیشمندان عصر خویش در مشکلات دینی بود.علاوه بر علمای شیعه،دانشمندان عامه نیز از وی تجلیل کرده و او را به عظمت و فقاهت و بزرگواری ستوده اند.ابن اثیر روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:خداوند برای این امت در آغاز هر قرن شخصی را بر می انگیزد که وی دین آنان را تجدید کند. (۱)آن گاه در مورد این حدیث می نویسد:

احیا کننده مذهب شیعه در پایان قرن اول هجری،محمد بن علی امام باقر علیه السلام(م ۱۱۳ق)،در پایان قرن دوم علی بن موسی امام رضا علیه السلام(م ۲۰۲ ق)و در پایان قرن سوم ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی(م ۳۲۹ ق)بوده است. (۲)

کلینی در نگاه عالمان

نجاشی درباره مرحوم کلینی می نویسد:«شیخ أصحابنا فی وقته بالری،و وجههم وکان أوثق الناس فی الحدیث وأثْبتهم؛ (۳)کلینی در زمان خود پیشوای علمای شیعه و چهره درخشان آن ها در ری و موثق ترین آن ها در حدیث و ضبط آن بوده است».

شیخ طوسی نیز با این عبارت از او یاد کرده است:«ثقه عارف بالأخبار؛ (۴)

پدر شیخ بهایی می گوید:«محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله شیخ عصره فی وقته ووجه العلماء و النُبلاء،کان أوثق النّاس فی الحدیث و أنقدهم له وأعرفهم به؛ (۵)محمد بن یعقوب کلینی،بزرگ عصر خود و استاد علمای زمان خویش و سرآمد عالمان و شریفان

۱- (۱) .ر.ک:سنن أبی داود،ج۲،ص۳۱۱،ح۴۲۹۱.

۲- (۲) .جامع الاصول،ج۱۲،ص ۲۲۰-۲۲۲.

۳- (۳) .رجال نجاشی،ص۳۷۷.

۴- (۴) .فهرست کتب الشیعه و اصولهم،ص۱۳۶.

۵- (۵) .وصول الاخیار إلی اصول الاخبار،ص۸۵.

و موثق ترین شخص در نقل حدیث بود.او در نقد و بررسی حدیث بر همگان تقدم داشت و بیش از همه حدیث آشنا بود».

مشایخ و شاگردان کلینی

اساتید: ثقه الاسـلام کلینی از محضـر مردانی بزرگ بهره برده که هر یک در عصـر خود،از محدّثان نامی آن عصر به شمار می رفتند.

از جمله مشایخ وی که اکثر روایات کافی از طریق آن ها نقل شده است،به ترتیب عبارت اند از:

۱.علی بن ابراهیم قمی(۷۰۶۸ روایت)؛

۲.محمد بن یحیی عطار قمی(۵۰۷۳ روایت)؛

۳.أبوعلی أشعری[احمد بن ادریس قمی](با عنوان اول ۸۷۵ روایت و با عنوان دوم ۱۵۴ روایت)؛

۴.حسین بن محمد أشعری قمی(۸۳۰ روایت)؛

۵.حُمَید بن زیاد کوفی(۴۵۰ روایت). (۱)

شاگردان: عـده ای از فقها و محدثان به نام شـیعه،که مشاهیر علمای ما در قرن چهارم هجری در ایران و عراق بوده اند،از جمله شاگردان کلینی به شمار می روند؛ (۲)بزرگانی چون:

۱.جعفر بن محمد بن جعفر،معروف به ابن قولویه قمی(م ۳۶۸ ق)(صاحب کتاب کامل الزیارات)؛

۱- (۱) .معجم رجال الحدیث،ج۱۹،ص۵۸.

۲- (۲) .برای آشنایی با اسامی پانزده تن از شاگردان کلینی ر.ک:الکافی،مقدمه حسین علی محفوظ،ص۱۸-۲۰.

۲.محمد بن ابراهیم نعمانی،معروف به ابن أبی زینب(صاحب کتاب غیبت نعمانی)؛

۳.محمد بن احمد صفوانی.مشهور است که این دو نفر(نُعمانی و صفوانی)از شاگردان مخصوص کلینی بودند و کتاب کافی را نسخه برداری و روایت کرده اند؛

۴.محمد بن علی ماجیلَویه؛

۵.هارون بن موسی تَلَّعُکَبِری(م ۳۸۵ ق). (۱)

ص:۴۸

۱- (۱) .ر.ک:جوامع حدیثی شیعه،ص۲۴-۲۹.

۳-کتاب کافی

اشاره

کافی جامع ترین و مهم ترین کتاب در میان کتب اربعه شیعه است.شیخ مفید در این باره می نویسد:کافی از سترگ ترین و سودمندترین کتب شیعه است. (۱)

فیض کاشانی کافی را معتبرترین،کامل ترین و جامع ترین کتب اربعه دانسته است. (۲)

علامه مجلسی نیز کتاب کافی را دقیق ترین،جامع ترین،بزرگ ترین و بهترین تألیفات شیعه معرفی کرده است. (۳)

این کتاب از سوی مؤلف آن«کافی»نامیده نشده است،مهم ترین دلیل این مطلب،عدم اشاره کلینی به نام کتاب در خطبه آغازین این اثر بزرگ است.هر چند در دوره های بعد شیخ طوسی و نجاشی از کتاب کلینی به نام«کافی»یاد کرده اند،اما می توان احتمال داد که عنوان«کافی»به عنوان نام اثر کلینی از خطبه وی در آغاز کتاب اقتباس شده است،آن جا که در پاسخ شخصی که از او

۱- (۱) .تصحیح الاعتقاد،ص۲۷.
۲- (۲) .الوافی،ج۱،ص۵.
۳- (۳) .مرآه العقول،ج۱،ص۳.

تقاضای تدوین چنین کتابی را کرده بود می نویسد: (۱)

«وقلت أنک تحبّ أن یکون عندک کتابٌ کافٍ یجمع فیه من جمیع فنون علم الدّین...؛گفته بودی:علاقه مندی،کتابی در اختیار تو قرار گیرد که تو را کفایت کند و تمام فنون علم دین در آن گرد آمده باشد». (۲)

ساختار کتاب: تبویب و تنظیم احادیث در کتب روایی گونه هایی مختلف داشته است؛از جمله تدوین آن ها بر اساس موضوعات است که پیشینه ای کهن دارد.

مرحوم کلینی کتابش را با شیوه ای کارآمد بر اساس موضوعات در سه بخش اصلی تدوین کرده است:اصول؛فروع؛روضه.

اصول و فروع کافی به شیوه درختی تنظیم گشته اند؛به این معنا که هر یک دارای چند کتاب و هر کتاب مشتمل بر چند باب و هر باب مشتمل بر چند حدیث است،اما روضه کافی باب بندی ندارد و روایات،یکی پس از دیگری ذکر شده است.

شیوه های گزارش اسناد در کافی

۱.عدم روایت از غیر معصوم جز در موارد نادر؛

۲.ذکر کامل سند تا معصوم جز در موارد اندک؛

۳.ذکر طرق مختلف برای یک روایت؛

۴.امانت در گزارش سند؛

۵.استفاده از شیوه های مختلف برای اختصار سند؛

۶.عنعنه در سند؛

۷.ارسال در برخی اسناد.

۱- (۱) .پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه،ص ۴۷۰.

۲- (۲) .کافی،ج۱،ص۸ و ۹.

هر یک از شیوه های فوق نیازمند بحث مفصل و ارائه نمونه های گوناگون است،ولی به جهت رعایت اختصار و به تناسب موضوع کتاب که«فقه الحدیث»است تنها شیوه پنجم را توضیح می دهیم.

استفاده از شیوه های مختلف برای اختصار سند: مرحوم کلینی به ذکر کامل سند اهتمام داشت،اما جهت اختصار گاهی به علت اعتماد بر قراین دال بر محذوف،بخشی از سند یا اول آن را حذف می کرد.این حذف سند به شیوه های زیر انجام گرفته است:

الف)تعلیق بر اسناد قبل: این موقعی است که بخشی از ابتدای سندی با ابتدای سند روایتی پیشین یکسان باشد.در این صورت آغاز سند دوم را به اعتماد سند اول حذف می کند،بدون این که از الفاظی مانند«بهذا الاسناد»استفاده کند،مانند:

«علی بن إبراهیم عن أحمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن سنان....»

و در حدیث بعدی آمده است:«محمّد بن خالد عن حمزه بن عبید عن إسماعیل بن عبّاد...». (۱)

با توجه به این که محمد بن خالد از اساتید مرحوم کلینی نیست و حداقل با دو واسطه از وی روایت می کند،روشن می شود که مرحوم کلینی به اعتماد سند قبل،اوایل سند را بدون اشاره به محذوف،حذف کرده است.

ب)شبه تعلیق: یعنی به کار بردن عبارت«بهذا الاسناد»جهت حذف سند مکرر یا بخشی از آن،مانند:محمد بن یحیی،عن احمد بن محمد،عن الحسین بن سعید،عن فضاله بن أیوب،عن أبان،عن إسماعیل بن الفضل قال:سألت أبا عبدالله علیه السلام عن القنوت و ما یقال فیه؟فقال:«ما قضی الله عن لسانک ولا أعلم له شیئاً موقّتاً».

۱- (۱) .کافی،ج۸،ص۲۸۹ و ۲۹۰.

و در روایت بعدی چنین آمده است:

بهذا الإسناد عن فضاله عن أبان عن عبدالرّحمن بن أبی عبدالله عن أبی عبدالله علیه السلام قال:«القنوت فی الفریضه الدّعاء وفی الوتر الأستغفار». (۱)

ج)تحویل در سند: یعنی انتقال از سندی به سند دیگر.این در صورتی است که راوی بخواهد متن حدیثی را که با دو یا چند سند نقل شده است،یک جا روایت کند،مانند:

علی بن ابراهیم،عن ابیه و محمد بن یحیی،عن احمد بن محمد و الحسین بن محمد،عن عبدویه بن عامر جمیعاً،عن احمد بن محمد بن ابی نصر،عن ابان بن عثمان،عن ابی بصیر،انه سمع اباجعفر و اباعبدالله.... (۲)

مرحوم کلینی سند فوق را با دو واسطه و از طریق سه تن از مشایخ خود از احمد بن محمد بن ابی نصر دریافت کرده،ولی سند را یک جا و به شکل فوق گزارش نموده است.از این رو سند فوق در اصل به سه سند قابل تفکیک است:

الف)علی بن ابراهیم،عن ابیه،عن احمد بن محمد بن ابی نصر؛

ب)محمد بن یحیی،عن احمد بن محمد،عن احمد بن محمد بن ابی نصر؛

ج)الحسین بن محمد،عن عبدویه بن عامر،عن احمد بن محمد بن ابی نصر.

د)اختصار در اسامی راویان: کلینی رحمه الله در موارد زیادی به ویژه در اسناد پر تکرار،جهت اختصار از ذکر کامل اسامی راویان خودداری کرده است.این اختصار گاهی موجب اشتراک در اسامی می شود.بسیاری از این مشترکات با مقایسه اسناد دیگر روایات یا استفاده از قراین موجود در کتب رجال و حدیث قابل شناسایی است،مثلاً در سند یکی از روایات آمده است:«علی،عن محمّد،عن

۱- (۱) .همان،ج۳،ص ۳۴۰.

۲- (۲) .همان،ج۱،ص۴۷.

یونس،عن أبان،عن سلیمان بن هارون...». (۱)

در این سند چهار نام اول،مشترک بین چندین نفر است،با تتبع در اسناد به دست می آید که صورت واقعی این سند این گونه بوده است:«علی بن ابراهیم،عن محمد بن عیسی،عن یونس بن عبدالرحمن،عن ابان بن عثمان،عن سلیمان بن هارون...»،اما با گذشت زمان در برخی موارد تمییز این اسامی مشترک بر رجالیان نیز دشوار گردیده است.از این رو برای تعیین مصداق بعضی از اسامی مانند«أحمد بن محمد،«ابن سنان»،«حمّاد»،«ابن فضّال»،«محمد بن یحیی»و«محمد بن إسماعیل»مورد بحث متأخران قرار گرفته است؛چنان که«محمد بن إسماعیل»مشترک بین هفت نفر است که سه نفر آن ها ثقه و چهار نفر مجهول هستند. (۲)

ه)به کار بردن عبارات جمعی: مانند:«عدّه من اصحابنا»که منظور از آن عده ای از مشایخ کلینی اند که وی جهت اختصار،به نام آن ها تصریح نکرده است.این«عده»را می توان به دو دسته تقسیم کرد:عده معلوم؛عده مجهول.

عده معلوم:که کتب رجالی آنها را مشخص کرده اند.از این رو چنین عده هایی موجب ارسال سند نمی شود.عده های معلوم کافی به عده هایی گفته می شود که پس از تعبیر«عده من اصحابنا»نام یکی از سه نفر زیر موجود باشد:

۱.عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی.این عده پنج نفرند:«محمد بن یحیی،علی بن موسی الکمیذانی،داود بن کوره،احمد بن إدریس،و علی بن ابراهیم بن هاشم».

۲.عدّه من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقی[احمد بن ابی عبدالله برقی].این

۱- (۱) .همان،ص۵۹.

۲- (۲) .ر.ک:منتقی الجمان،ص۴۳-۴۵.

عـده نیز پنـج نفرنـد:«علی بـن إبراهیم،علی بن محمـد بن عبـدالله،ابن أذینه،أحمـد بن عبـدالله بن أمیه و علی بن الحسـین السّعد آبادی».

۳.عـدّةٌ من أصـحابنا عن سـهل بن زیاد.این عـده چهار نفرند:«علی بن محمد بن علّان،محمد بن أبی عبدالله،محمّد بن الحسن و محمّد بن العقیل الکلینی». (۱)

عده مجهول:هر عده ای است که از غیر این سه نفر نقل کند.مانند:

عدّه من أصحابنا عن إبراهیم بن إسحاق الأحمر.

عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر.

مصـادیق عـده هـای مجهول در هیـچ یک از منابع حـدیثی و رجالی موجود،مشـخص نگردیـده است،و ازاین رو چنین مواردی موجب ارسال سند می شود.

تذکر:تعابیری از قبیل«بعض أصحابنا عن...»نیز مجهول به شمار می روند و موجب ارسال سند می گردند،با این تفاوت که«عدّةٌ من اصحابنا»برای چند نفر و«بعض اصحابنا»برای یک نفر به کار می رود.

دیدگاه ها در صحت روایات کافی

یکی از بحث هـای مهم دربـاره کـافی حـد و حـدود اعتبـار احـادیث این کتـاب است.این بحث از دیربـاز در میان علما،فقها و محدثان شیعه از جمله بحث های مناقشه برانگیز بوده است.به طورکلی دو دیدگاه در صحت روایات کافی وجود دارد:

۱.دیـدگاه افراطی(دیـدگاه اخباریان شـیعه). اینان معتقدنـد که همه روایات کتب اربعه از جمله کافی صـحیح و قطعی الصدور است.

۲.دیدگاه منصفانه. نظر اکثر شیعه آن است که کتاب کافی با همه مزایا و

۱- (۱) .ر.ک:خلاصه الأقوال،الفائده الثالثه،ص ۴۳۰.

ویژگی های خاصی که دارد،مشتمل بر تعدادی روایات ضعیف السند و اندکی روایات مردود است.

از آن جا که اشکال ضعف سندی روایات عمدتاً از دیدگاه خاص متأخران در تفکیک روایت صحیح از ضعیف نشأت گرفته،لازم است به تفاوت دو معیار اصطلاح قدما و متأخران شیعه در صحت و ضعف حدیث اشاره کنیم.

تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران

صحیح نزد قدمایی چون کلینی،صدوق و طوسی رحمه الله با صحیح نزد متأخران شیعه متفاوت است.حدیث نزد قدمای شیعه بر دو دسته بوده است:صحیح؛غیرصحیح.

تعریف صحیح قدمایی: «هو ما وثقوا بکونه من المعصومین علیهم السلام أعم من أن یکون منشاء وثوقهم کون الراوی و الثقات أو أمارات اخر»؛ (۱)حدیث صحیح قدمایی حدیثی است که نسبت به صدور آن از معصوم علیه السلام اطمینان حاصل شود؛خواه منشأ این اطمینان،وثاقت راوی باشد یا قراین دیگر.بنابراین صحیح نزد قدمای شیعه خبری بوده است که:

۱.یا افرادی مورد وثوق آن را نقل کرده باشند؛اگرچه غیر امامی باشند.

۲.یا خبری همراه قراینی باشد که موجب علم به مضمون آن گردد.

برخی از این قرائن عبارتند از:

-وجود حدیث در بسیاری از اصول اربعمأه؛

-تکرار آن در یک یا چند اصل با طرق مختلف؛

-وجود حدیث در اصلی متعلق به یکی از اصحاب،مثل:زراره،محمد بن مسلم و صفوان؛

۱- (۱) .خاتمه مستدرک،ج۳،ص۴۸۲،به نقل از تعلیقه وحید بهبهانی بر منهج المقال،ص۶.

-وجود حدیث در کتب عرضه شده بر امام علیه السلام که مورد تأیید حضرت نیز واقع شده است،مانند:کتاب یونس بن عبدالرحمن و کتاب فضل بن شاذان که بر امام عسکری علیه السلام عرضه و تأیید شدند؛

-وجود حدیث در کتب مشهور و مورد اعتماد سلف. (۱)

اما با توجه به این که به مرور زمان بسیاری از قراین فوق از بین رفت و دیگر نمی شد از آن ها برای صحت روایات بهره برد برخی از محدثان شیعه احادیث را صرفاً بر اساس وضعیت راویان آن بررسی و دسته بندی کردند.از این رو حدیث نزد عده زیادی از متأخران شیعه-از زمان سید احمد بن طاووس(م ۶۷۳ق)به بعد-به چهار دسته تقسیم شده است:صحیح،حسن،موثق و ضعیف.

این تقسیم بندی صرفاً بر مبنای ویژگی های سند روایات است؛یعنی اتصال و انقطاع سند و ویژگی های راویان موجود در آن.طبق این مبنا صحیح نزد متأخران،حدیثی است که:«سند آن به معصوم متصل باشد و راویان در همه طبقات امامی و عادل باشند». (۲)

بنابراین از آن جا که صحیح قدمایی اعم از صحیح متأخران است،بسیاری از روایاتی که نزد قدما صحیح بوده نزد متأخران-که صرفاً صحت سندی را ملاک قرار داده اند-ممکن است ضعیف به شمار آید.از همین رو در کافی روایات مرسل و روایات نقل شده از افراد مجهول و ضعیف نیز به چشم می خورد که متقدمان به دلیل وجود قراینی آن ها را صحیح می دانستند.

البته باید توجه داشت که ضعیف السند همواره به معنای بی اعتباری(و مردود

ص:۵۶

۱- (۱) .مشرق الشمسین،ص۲۶۹؛نیز خاتمه مستدرک الوسائل،ج۳،ص۴۸۱ و ۴۸۲.

۲- (۲) .الرعایه لحال البدایه فی علم الدرایه،ص۶۶.

بودن)حدیث نیست.نزد بسیاری از متأخران،اموری هم چون شهرت فتوایی بر طبق حدیث یا ارزیابی های متنی می تواند ضعف سند را جبران و عملاً حدیث را معتبر سازد.به این معنا که حدیث،ضعیف السند،اما معتبر باشد؛مانند احادیث مقبول.

با توجه به مطالب فوق باید گفت:چنانچه عبارت«بالآثار الصحیحه عن الصادقین علیهم السلام» (۱)مرحوم کلینی را حاکی از شهادت بر صحت روایات کتاب بدانیم،بی شک این صحت،طبق اصطلاح قدما خواهد بود و منافاتی ندارد که طبق اصطلاح متأخران بسیاری از این روایات از لحاظ سندی ضعیف شمرده شوند. (۲)

۱- (۱) .کافی(مقدمه)،ج۱،ص۹.

۲- (۲) .ر.ک:معجم رجال الحدیث،ج۱،ص۸۵.

پرسش ها

۱.جایگاه«کافی»در شیعه را بر اساس نظر دو تن از علمای بزرگ شیعه بیان نمایید.

۲.علت نامگذاری کتاب«کافی»را بیان کنید.

۳.ساختار کتاب«کافی»را توضیح دهید.

۴.شیوه های گزارش اسناد در«کافی»را نام ببرید.

۵.شیوه های مختلف برای اختصار سند در«کافی»را نام ببرید.

۶.شیوه«تعلیق بر اسناد قبل»برای اختصار سند را با ذکر مثال توضیح دهید.

۷.شیوه«شبه تعلیق»برای اختصار سند را با ذکر مثال توضیح دهید.

۸.به کار بردن عبارات جمعی برای اختصار سند را توضیح دهید.«عده معلوم»کلینی از کدام یک از راویان است؟

۹.تعابیری که حاکی از عده مجهول است و نتیجه آن در سند را بیان کنید.

۱۰.تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران را به اختصار توضیح دهید.

۴-وجوب دانش

اشاره

بعد از آشنایی مختصر با مبانی فهم حدیث،به شرح احادیثی منتخب از ابواب«کتاب فضل العلم»و«کتاب الحجه»و«کتاب العشره»از اصول کافی می پردازیم.

حدیث اول

اشاره

أخبَرنا مُحَمَّدُ بنُ یعقُوبَ،عَن علی بن ابراهیمَ بن هاشِم،عَن أبیهِ،عن الحَسَن بن أبی الحُسَین الفارسی،عَن عَبدِ الرَّحمن بن زَیدٍ،عَن أبیهِ،عَن أبی عَبدِ الله علیه السلام قال:قال رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله:طلبُ العِلم فَریضَةٌ علی کلِّ مُسلِم،ألا إنَّ الله یحِبُّ بُغَاةَ العِلم. (۱)

شرح:مراد از علم در این حدیث شریف دو چیز است:

۱.علم به اصول اعتقادات؛مثل خداشناسی و پیامبرشناسی و امام شناسی و معاد شناسی.

۲.علم به شریعت و تکالیف شرعی که مشتمل بر عبادات و معاملات است

اما اصول اعتقادات دارای دو مرتبه است:

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۰،ح۱.

مرتبه اول:اعتقاد راسخ و پایدار بر اصول اعتقادی است،هر چند بر اساس استدلال و براهین نبوده و توان پاسخ گویی به شبهات را هم نداشته باشد.این مرتبه از اعتقادات بر همگان واجب عینی است.

مرتبه دوم:علاوه بر اعتقاد جازم بر اساس استدلال و براهین عقلی و نقلی باید توانایی تبلیغ آن و پاسخ گویی به شبهات را هم داشته باشد که این مرتبه واجب کفایی است.

علم به شریعت و تکالیف شرعی نیز دارای دو مرتبه است:

مرتبه اول:علم به احکام شرعی عملی است؛هر چند بدون استدلال و بر اساس تقلید از مرجع تقلید واجد شرایط باشد.این مرتبه از علم بر همگان واجب عینی است.

مرتبه دوم:علم به احکام شرعیه بر اساس ادله تفصیلی است که امروزه آن را اجتهاد می نامند و واجب کفایی است.

اگرچه موضوعات واجب عینی هم نسبت به افراد متفاوت است؛مثلاً ـ شناخت اصول عقاید و احکام فروع دین مثل نماز،روزه،وضو،غسل و مبطلات آن ها،شناخت حلال و حرام و احکام نجاست و پاکی بر همگان واجب است،اما فرایض دیگر مانند حج،خمس و زکات تنها بر ثروتمندان واجب است.آنها علاوه بر آموزش آنچه بر فقیر واجب است،باید احکام حج و زکات و خمس را نیز بیاموزند؛مثلاً تاجر باید احکام معاملات مثل عقود و معاملات باطل و...را نیز بیاموزد.

علت وجوب علم بر مسلمان

علت این که فرمود:«فریضه علی کل مسلم»و وجوب طلب علم را به صورت اختصاصی برای مسلمان بیان کرده،این است که این جا مسلمان را قابل خطاب

دانسته و تکلیف او را بیان نموده است.معنای این سخن این نیست که طلب علم بر غیر مسلمان واجب نباشد.شاید به همین دلیل است که در برخی احادیث این وجوب را به صورت مطلق بیان کرده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَینِ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ،عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللهِ الْعُمَرِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام،قَالَ:طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَهٌ.

اهمیت علم

در قسمت پایانی حدیث می فرماید:

«الا ان الله یحبّ بغاه العلم؛آگاه باشید که خدا جویندگان دانش را دوست می دارد».

بحث لغوی:«بغاه»جمع«باغی»از ماده«بغو»به معنای طلب شدید و اراده اکید است. (۱)

بحث ادبی:جمله مذکور با«الا»که حرف تنبیه است شروع شده است که بر اهمیت مطلب دلالت دارد.سپس با حرف تأکید«انّ»و جمله اسمیه بر تأکید آن افزوده شده است.این تأکیدهای فراوان بیانگر اهمیت علم و جایگاه آن نزد خدا و مبالغه در شدت محبت خدا نسبت به جویندگان علم است.

حدیث دوم

اشاره

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ یونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ،قَالَ:سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام:هَلْ یسَعُ النَّاسَ تَرْکُ الْمَسْأَلَهِ عَمَّا یحْتَاجُونَ إِلَیهِ؟فَقَالَ:لَا. (۲)

مراد از ابا الحسن علیه السلام در این حدیث امام کاظم یا امام رضا است.

۱- (۱) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«بغو».

۲- (۲) .کافی،ج۱،ص۳۰،ح۳.

لغت:«مسأله»و«سؤال»:هر دو مصدر و به معنای پرسیدن هستند.

«هل یسع»،یعنی آیا جایز است.

شرح:راوی از امام علیه السلام راجع به«جواز ترک پرسش»سؤال می کند؛یعنی آیا جایز است کسی نسبت به امور دینی و اعتقادی و دنیایی خود بی تفاوت باشد و آنچه از اصول و فروع دین که مورد نیاز او است نیز مسائل مربوط به آنها را ترک کرده و راجع به آن ها از متخصصان و عالمان سؤال نکند؟

امام علیه السلام با کوتاه ترین عبارت(کلمه«لا»یعنی نفی مطلق)،کامل ترین پاسخ را برای سؤال کننده بیان نموده است،یعنی جایز نیست که مردم پرسش در مورد نیازمندی های خود را ترک کنند،بلکه بر آنان واجب است که مسائل مورد نیاز را از عالم و متخصص بپرسند.

ارزش پرسش

خداوند در دو آیه به پرسش از علما فرمان داده است: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ؛ (۱)پس اگر نمی دانید،از آگاهان بپرسید.

در روایات نیز داروی جهالت و نادانی،پرسش معرفی شده است،چنان که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:«دواء العی السؤال؛داروی جهالت پرسش است». (۲)

آداب سؤال

هر کاری آدابی دارد،سؤال هم که دریچه ای به سوی علم است آدابی مخصوص به خود دارد که سائل باید رعایت کند؛از جمله این آداب عبارتنداز:

۱- (۱) .نحل،آیه ۴۳؛انبیاء،آیه ۷.

۲- (۲) .کافی،ج ۱،ص ۴۰.

۱.طرح سؤال به صورت مؤدبانه.

۲.سکوت و گوش دادن به پاسخ سؤال.

۳.حفظ و به یادسپاری پاسخ.

۴.عمل به پاسخ.

۵.تبلیغ و نشر پاسخ.

ناگفته نماند که اگر کسی می خواهد از محضر عالمی فیض ببرد باید فرصت درک حضور عالم را مغتنم بشمارد و از موضوعاتی سؤال کند که برای او و دیگر شنوندگان مفید باشد،نه این که با سؤال های بیهوده هم وقت عالم را بگیرد و هم مانع از استفاده دیگران گردد.ازاین رو فرموده اند باید سؤال کننده راجع به چهار چیز سؤال کند:شناخت پروردگار؛شناخت آفریده های پروردگار؛شناخت تکالیف و وظایف در برابر پروردگار؛شناخت آسیب ها و آنچه موجب برون رفت از دین می گردد. (۱)

وظیفه مسئول

سزاوار است مسئول(کسی که مردم در مورد نیازمندی های خود از او سؤال می کنند)نیز به نحو احسن و بر اساس مصلحت پاسخ دقیق مسأله را بیان کند.منتها اگر مصلحت در پاسخ ندادن بود می تواند پاسخ نگوید،چنان که وشاء از امام رضا علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمود:

علی الائمه من الفرض ما لیس علی شیعتهم؛علی شیعتنا ما لیس علینا،امرهم الله أن یسألونا قال: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ فامرهم ان یسألونا و لیس علینا الجواب،ان شئنا أجبنا،و ان شئنا أمسکنا؛ (۲)

ص:۶۳

۱- (۱) .شرح اصول کافی(مازندرانی)،ج۲،ص۷.

۲- (۲) .کافی،ج۱،ص۲۱۲.

بر امامـان(وظیفـه ای)واجـب است کـه بر شـیعیان ایشـان(واجـب)نیسـت،و بر شـیعیان مـا(وظیفـه ای واجـب)اسـت کـه بر ما(واجب)نیست.خدای عزوجل به ایشان فرمان داده است که از ما بپرسـند و فرموده:«اگر نمی دانید از آگاهان بپرسـید»،پس به ایشـان فرمان داده که از ما بپرسـند ولی جواب بر ما واجب نیست،اگر خواستیم پاسـخ می گوییم و اگر خواستیم خودداری می کنیم(و پاسخ نمی گوییم).

البته مراد امام علیه السـلام در این حـدیث آن است که اگر مصـلحت بود پاسـخ می گوییم و گرنه پاسخ نمی گوییم،نه این که آنها از پاسخ به سؤال ابایی داشته باشند.

حدیث سوم

اشاره

عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَیرُهُ،عَنْ سَـهْلِ بْنِ زِیادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی جَمِیعاً،عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ هِشَام بْنِ سَالِمٍ،عَنْ أَبِی حَمْزَهَ،عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِی،عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ:سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یقُولُ:أَیهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ کَمَالَ الدِّینِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ،أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَیکُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ،إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْـمُونٌ لَکُمْ قَدْ قَسَـمَهُ عَادِلٌ بَینَکُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَیفِی لَکُمْ،وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ. (۱)

بحث ادبی:«اعلموا»یا به منزله لازم بوده و مفعول آن محـذوف است وما بعد آن نیز جمله مسـتأنفه و علت آن می باشد و نوعی تشویق به فراگیری علم است.یا این که متعدی بوده و جمله بعد از آن مفعول آن است.

شرح:امـام علیه السـلام مردم را مخـاطب قرار داده می فرمایـد:«ایها الناس اعلموا؛ای مردم بدانیـد»؛سـپس کمال دین را در طلب علم و عمل به آن دانسته و می فرماید:«ان کمال الدین طلب العلم و العمل به».برخی گفته اند:مراد از علم در این جا علمی

۱- (۱) .کافی:ج ۱،ص ۳۰،ح ۴.

است که متعلق به عمل باشد.ولی ضرورتی به این تخصیص نیست،چرا که هر علمی خود عملی را در پی دارد و اگر غیر از این باشد آن علم ناقص خواهد بود؛مثلاً علم به وجود خداوند متعال و قدرت و لطف و احسان او،اطاعت از اوامر و نواهی او؛علم به وجود بهشت،تلاش برای تحصیل آن و علم به وجود آتش جهنم،سعی در نجات از آن را می طلبد.

در ادامه حضرت با مقایسه علم و مال،بر طلب علم تأکید نموده و می فرماید:«الا و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال؛آگاه باشید که طلب علم بر شما از طلب مال واجب تر است».

نکته ها

۱.طلب مال به اندازه کفاف واجب است تا به وسیله آن بتوان به سلامت جسمی دست یافت و آبروی خود را از درخواست و گدایی نزد مردم حفظ کرد و چشم طمع را از دست مردم برید و بر عبادت و طاعات الهی استعانت جست؛چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

بارک لنا فی الخبز ولا تفرّق بیننا و بینه،فلو لا الخبز ما صلینا و لا صمنا و لا أدّیناالفرائض؛ (۱)

نان را برای ما مبارک گردان و بین ما و آن جدایی میفکن،چرا که اگر نان نبود نماز نمی خواندیم،و روزه نمی گرفتیم و واجبات را انجام نمی دادیم(نمی توانستیم آن ها را انجام دهیم).

البته طلب مال با زهد هم منافات ندارد،چون زهد به معنای دور ریختن اموال و تحریم کسب حلال نیست،بلکه زهد آن است که اعتمادت به آنچه در دست خودت هست بیشتر از آن که نزد خدا است نباشد.ازاین رو امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- (۱) .کافی،ج۵،ص۷۲.

زهد را به کوتاه کردن آمال و آرزوها و شکر همه نعمت ها و پرهیز از همه محرمات الهی تفسیر کرده اند. (۱)

آری زهد ترک حلال نیست،چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

لاخیر فیمن لایحبّ جمع المال من حلال،یکفّ به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه؛ (۲)

کسی که ذخیره کردن مال حلال را-که آبروی خود را با آن حفظ می کند و بدهی های خود را با آن پرداخت می کند و با آن صله رحم انجام می دهد-دوست ندارد،خیری در او وجود ندارد.

۲.طلب علم واجب تر از طلب مال است،چرا که علم حیات دل و نور دیده و غذای روح و حیات و کمال آن در دنیا و آخرت است ولی مال سبب حیات بدن و موجب بقای آن در دنیا است،حال آن که روح،شریف تر و حیات آن پایدارتر از حیات بدن مادی است.علی علیه السلام نیز در برتری علم نسبت به مال به کمیل بن زیاد می فرماید:

یا کمیل،العلم خیر من المال،العلم یحرسک و انت تحرس المال.والمال تنقصه النفقه و العلم یزکو علی الانفاق و صنیع المال یزول بزواله.یا کمیل بن زیاد،معرفه العلم دین یدان به،به یکسب الانسان الطاعه من حیاته و جمیل الاحدوثه بعد وفاته،والعلم حاکم و المال محکوم علیه،یا کمیل بن زیاد هلک خزّان الاموال و هم احیاء،و العلماء با قون مابقی الدهر؛اعیانهم مفقوده،و امثالهم فی القلوب موجوده؛ (۳)

ای کمیل!علم بهتر از مال است،علم تو را حراست می کند ولی تو مال را حراست می کنی،مصرف مال آن را کاهش می دهد ولی علم با انفاق آن(آموزش به دیگران)افزایش می یابد.شخصیتی که با مال ساخته شده باشد با از بین رفتن آن(مال،شخصیت هم)از بین می رود.ای کمیل بن زیاد!شناخت دین،آیینی است که به آن پاداش داده می شود،انسان در زندگی اش

۱- (۱) .ر.ک:کافی،ج۵،ص۷۱.

۲- (۲) .همان،ص۷۲

۳- (۳) .نهج البلاغه،حکمت۱۴۷.

طاعت را به وسیله علم به دست می آورد،و بعد از وفاتش نام نیکو به یادگار می گذارد،علم حاکم است و مال محکوم علیه.ای کمیل بن زیاد!مال اندوزان هلاک می شوند(و می میرند)هر چند(در ظاهر)زنده باشند.ولی علما تا زمانی که روزگار باقی است آنان(هم)باقی اند،هر چند(ظاهرشان)مفقود است ولی امثال ایشان در دل ها باقی است.

ضمانت رزق: آن گاه امام علیه السلام به دلیل واجب تر نبودن مال اشاره کرده و می فرماید:«إنّ المال مَقسوم مَضمون لکم،قد قَسَمه عادل بینکم و ضَمِنه وسیفی لکم؛چرا که مال قطعاً تقسیم و برای شما تضمین شده است،قطعاً آن را فرد عادلی میان شما تقسیم و آن را تضمین کرده است و به طور کامل به شما پرداخت می کند».در توضیح این مطلب توجه به چند نکته ضروری است:

الف)«قَسَمه»یا تأکید مَقسوم است یا حال از فاعل«مَقسوم»و«ضَمِنه»نیز تأکید دیگری بر تقسیم است.

ب)تقسیم شدن روزی و ضمانت آن در آیاتی از قرآن کریم بیان شده است:

نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا . (۱)

وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّ عَلَی اللّهِ رِزْقُها. (۲)

وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ . (۳)

ج)«یفی»از ماده«وَفَی»به معنای پرداخت کامل و تمام است. (۴)یعنی رزق به صورت کامل به شما می رسد و تا رزق انسان کاملاً تمام نشده باشد از دنیا نمی رود.ضمن این که انسان در هر جایی باشد رزقش به او می رسد.از امام

۱- (۱) .زخرف،آیه۳۲.

۲- (۲) .هود،آیه۶.

۳- (۳) .ذاریات،آیه۲۲ و ۲۳.

۴- (۴) .النهایه،ماده«وَفَیَ».

صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لَو کان العبد فی جُحر لَأتاه الله بِرزقه فَاجمِلوا فی الطَّلَب؛ (۱)

اگر بنده(خدا)در سوراخی باشد،قطعا خدا روزی او را به او خواهد داد؛پس زیبا طلب کنید.

روایت شده است که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد:اگر کسی در خانه ای باشد و درِ خانه به روی او بسته باشد،از کجا روزی اش به او می رسد؟امام علیه السلام فرمود:«از همان جا که مرگ او می رسد». (۲)

علت اوجب بودن علم :در پایان حضرت به علت واجب تر بودن علم اشاره کرده،می فرماید:«والعلم مَخزون عِند أهله وَقَد امرتم بِطَلَبه مِن أهله،فَاطلُبوه؛ولی علم نزد اهلش ذخیره شده و به شما فرمان داده شده است که آن را از اهلش طلب کنید،پس آن را طلب کنید».

نکته ها

۱.روزی در پی انسان است و به انسان خواهد رسید،ولی انسان باید در پی علم باشد تا به آن برسد؛به همین دلیل طلب علم واجب تر و مؤکّدتر از طلب مال است.

۲.اهل علم که علم نزد آنان ذخیره شده همان اهل بیت علیهم السلام هستند که در قرآن کریم از ایشان با عنوان «أَهْلَ الذِّکْرِ» یاد شده است.در قرآن به همگان فرمان داده شده که از ایشان علم را بجویند: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ . (۳)

۳.در این حدیث شریف،ضمن تأکید بر فراگیری علم،برفراگرفتن آن از اهلش نیز دستور داده شده است،چرا که فراگیری علم از غیر اهلش سرچشمه

ضلالت و گمراهی است.

ص:۶۸

۱- (۱) .جامع احادیث الشیعه،ج۱۷،ص۱۸.
۲- (۲) .نهج البلاغه،حکمت۳۵۷.
۳- (۳) .نحل،آیه۴۳.

پرسش ها

۱.با توجه به عبارت«طلب العلم فریضه علی کل مسلم»بفرمایید:

الف)مراد از علم چیست؟مراتب آن را توضیح دهید.

ب)علت اختصاص وجوب علم بر مسلم چیست؟

۲.عبارت«الا ان الله یحب بغاه العلم»را توضیح دهید.

۳.در حدیث شریف«هل یسع الناس ترک المسأله عما یحتاجون الیه؟فقال:لا»سؤال طرح شده و پاسخ امام علیه السلام را به اختصار توضیح دهید.

۴.جایگاه«پرسش»از نظر قرآن و حدیث را توضیح دهید.

۵.وظیفه مسئول(کسی که از او سؤال می شود)را با توجه به روایتی از امام رضا علیه السلام توضیح دهید.

۶.در عبارت«إعلَموا انّ طَلَب العِلم...»،(اعلموا)را از نظر لازم و متعدی و نیز معنای آن بررسی نمایید.

۷.مراد از علم از عبارت«إنّ کَمال الدّین طَلَبُ العِلم وَالعَمَل به...»چیست؟

۸.علت واجب تر بودن طلب علم از طلب مال چیست؟

۹.عبارت«إنّ المال مَقسوم مَضمون لَکم،قد قَسَمَه عادل بینکم وضمنه و سیفی لکم»را از نظر ادبی و مفهوم به اختصار توضیح دهید.

۱۰.مراد از«اهل»در عبارت«والعلم مخزون عند اهله...»را با استناد به آیه ای از قرآن توضیح دهید.

ص:۶۹

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ یونُسَ رَفَعَهُ قَالَ:قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ:یا بُنَی اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَی عَینِکَ،فَإِنْ رَأَیتَ قَوْماً یذْکُرُونَ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ فَاجْلِسْ مَعَهُمْ،فَإِنْ تَکُنْ عَالِماً نَفَعَکَ عِلْمُکَ وَ إِنْ تَکُنْ جَاهِلًا عَلَّمُوکَ وَ لَعَلَّ اللهَ أَنْ یظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ فَیعُمَّکَ مَعَهُمْ،وَ إِذَا رَأَیتَ قَوْماً لَا یذْکُرُونَ اللهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ،فَإِنْ تَکُنْ عَالِماً لَمْ ینْفَعْکَ عِلْمُکَ وَ إِنْ کُنْتَ جَاهِلًا یزِیدُوکَ جَهْلًا وَ لَعَلَّ اللهَ أَنْ یظِلَّهُمْ بِعُقُوبَةٍ فَیعُمَّکَ مَعَهُم.

۲.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی جَمِیعاً،عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ،عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ،عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَی الْمَزَابِلِ خَیرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَی الزَّرَابِی.

۳.عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِی،عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّةَ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ،قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله قَالَتِ الْحَوَارِیونَ لِعِیسَی:یا رُوحَ اللهِ مَنْ نُجَالِسُ؟قَالَ:مَنْ یذَکِّرُکُمُ اللهَ رُؤْیتُهُ،وَ یزِیدُ فِی عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ،وَ یرَغِّبُکُمْ فِی الْآخِرَهِ عَمَلُهُ.

حدیث چهارم

اشاره

عَلِی بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد،عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی،عَنْ عَلِی بْنِ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:تَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ،فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یتَفَقَّهْ مِنْکُمْ فِی الدِّینِ فَهُوَ أَعْرَابِی؛إِنَّ اللهَ یقُولُ فِی کِتَابِهِ لِیتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ . (۱)

۱- (۱) .توبه،آیه ۱۲۳؛کافی،ج ۱،ص ۳۱،ح ۶.

بحث لغوی:«تفقّهوا»از ماده«فقه»،به معنای فهم همراه با دقت و تأمّل است.«تَفَقّه»از باب«تَفعّل»به معنای اختیار فهم و دقت است.فقیه کسی است که این صفت را دارا باشد.تفقه اختصاص به موضوع خاصی ندارد؛ (۱)هر چند امروز فقیه به کسی گفته می شود که در احکام دین عالم باشد.

«الدین»به معنای طاعت و جزاست و اکنون کاربرد آن در شریعت است. (۲)امروز مراد از آن،اسلام است؛چنان که قرآن کریم می فرماید: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ . (۳)

شرح:در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام ابتدا همگان را به فهم دقیق در دین سفارش کرده و می فرماید:«تفّقهوا فی الدین؛در دین فهم عمیق و دقیق داشته باشید».

بصیرت دینی

«تفقه در دین»به معنای فهم عمیق و از روی دقت و تأمل در دین است و این امر میسّر نمی شود مگر به فهمیدن برنامه دینی با کمال دقت.برنامه های دینی در مرحله اول عبارتند از:اعتقادات و معارف اسلامی،در مرحله دوم آنچه مربوط به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق می باشد و در مرحله سوم احکام و مقررات شرعی است.فهمیدن این مراحل و عمل به آن ها نیز همان بصیرت در دین است.

سپس امام علیه السلام کسانی را که در دین تفقه ندارند،اعرابی دانسته و می فرماید:«فانه من لم یتفقّه منکم فی الدین فهو اعرابی؛پس قطعاً کسی از شما که در دین فهم دقیق نداشته باشد اعرابی است».

بحث لغوی:«اعرابی»مفرد ندارد و منسوب به«أعراب»،به معنای عرب های

۱- (۱) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده:«فقه».

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«دین»

۳- (۳) .آل عمران،آیه۱۹.

بادیه نشین است که احکام شرعی نمی دانند.در این عبارت یعنی کسی که با دقت و تأمل در پی فراگیری احکام دین خود نباشد،از نظر جهالت و نادانی مانند همان اعرابی است که در قرآن نیز مورد مذمّت قرار گرفته است:

اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّ یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ ؛ (۱)عرب های صحرا نشین در کفر و نفاق شدیدترند،و به ناآگاهی از حدود آنچه خدا بر فرستاده اش فرو فرستاده سزاوارترند.

حضرت در پایان،سخن خویش را به آیه ای از قرآن کریم مستند ساخته و می فرماید:«ان الله یقول فی کتابه: لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ ؛چرا که خدا در کتابش می فرماید:تا در دین فهم عمیق نمایند و تا قومشان را به هنگامی که به سوی آنان باز می گردند هشدار دهند تا شاید[از مخالفت خدا]بیمناک شوند». (۲)

نکته ها

الف)تفقّه در دین واجب است،چون در غیر این صورت قرآن به نَفْر امر نمی کرد.

ب)وجوب تفقّه در دین واجب کفایی است،چون وجوب نَفْر به طایفه ای از هر گروه اختصاص یافته است و اگر واجب عینی بود،باید بر همه افراد واجب می شد.

ج)خبر واحد حجت است،چرا که خداوند پس از انذار طایفه متفقّه،حذر را بر همه قوم واجب دانسته است.طایفه به معنای یک یا دو نفر است که خبر آن ها خبر واحد است.

۱- (۱) .توبه،آیه۹۷.

۲- (۲) .توبه،آیه۱۲۲.

حدیث پنجم

اشاره

الْحُسَینُ بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِیعِ،عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:عَلَیکُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِی دِینِ اللهِ،وَ لَا تَکُونُوا أَعْرَاباً؛فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یتَفَقَّهْ فِی دِینِ اللهِ لَمْ ینْظُرِ اللهُ إِلَیهِ یوْمَ الْقِیامَهِ وَ لَمْ یزَکِّ لَهُ عَمَلًا. (۱)

شرح:در این حدیث شریف امام علیه السلام بار دیگر پیروان خویش را به فهم عمیق در دین سفارش کرده و می فرماید:«علیکم بالتفقه فی دین الله»:

بحث ادبی:«علیکم»اسم فعل است به معنای:أوصیکم؛یعنی بر شما باد به فهم دقیق دین خدا.

بحث لغوی:«لم یزک»فعل جحد از ماده«زکو»و مجزوم به«لم»است،به معنای رشد و پاکی و طهارت است. (۲)

«ولا تکونوا اعراباً»:مانند اعراب نباشید که نسبت به دین جاهل ونسبت به احکام غافل و از فراگیری آن روی گردانند.

سپس حضرت به کیفر کسانی که به تفقّه در دین نپردازند اشاره کرده و می فرماید:«فانّه من لم یتفقّه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیامه ولم یزکّ له عملاً؛قطعاً کسی که در دین خدا فهم عمیق ننماید،خداوند در روز قیامت به او نگاه(رحمت)نمی کند و او را پاک نمی سازد».

نکته ها

۱.نگاه بیننده دلیل بر محبت و نگاه نکردن او دلیل بر بغض و ناخشنودی است.در این حدیث عدم نظر خدا کنایه از خشم و غضب و بی اعتنایی و سلب رحمت و

ص:۷۳

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۱،ح۷.

۲- (۲) .مقاییس اللغه،ماده«زکو».

فیض و احسان است که موجب محروم شدن از مقام قرب و منزلت می باشد.

۲.نظر خدا این جا به معنای نگاه با چشم سر نیست،چون لازمه آن اعتقاد به تجسیم و باطل است و خدا با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست؛چنان که فرمود: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ . (۱)به معنای خارج شدن از مرئی و منظر الهی هم نیست چون هیچ یک از بندگان هرگز از مرئی و منظر الهی خارج نخواهند شد و هر کجا باشند خدا با ایشان است؛چنان که فرمود: هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ . (۲)در این مورد تفاوتی بین بندگان وجود ندارد.

۳.«تزکیه»یعنی رشد ونمو و پاکی و طهارت، (۳)در این جا یعنی عمل او را پاک نمی شمرد که کنایه از عدم قبولی عمل است،چون لازمه قبولی عمل،پاک بودن آن و دوری از هر عیب و نقص ظاهری و معنوی است و وقتی پاک نباشد پذیرفته هم نخواهد شد.

حدیث ششم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ،عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِی ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسِّیاطِ حَتَّی یتَفَقَّهُوا. (۴)

بحث لغوی:«لوددت»از ماده«الودّ»به معنای محبت چیزی و آرزوی بودن آن است. (۵)

بحث ادبی:«السیاط»جمع«سوط»به معنای تازیانه است.«ضربت»یا به ضم

ص:۷۴

۱- (۱) .شوری،آیه۱۱.

۲- (۲) .حدید،آیه۴.

۳- (۳) .مقاییس اللغه،ماده«زکو».

۴- (۴) .کافی،ج۱،ص۳۱،ح۸.

۵- (۵) .مفردات راغب،ماده«ودد».

«تاء»و به صیغه متکلم است و یا به سکون«تاء»و ضم«ضاء»و فعل مجهول است.

شرح:این حدیث شریف بیان دیگری در اهمیت تفقّه در دین است.حضرت اهمیت این امر را تا جایی دانسته که حتی اگر لازم باشد باید اصحاب را با ضرب تازیانه تنبیه کرد تا تفقه در دین داشته باشند،ازاین رو فرمود:«لوددت ان اصحابی ضُرِبت رُؤُسهم بالسیاط حتی یتفقّهوا؛آرزو داشتم که بر سر اصحابم با تازیانه زده شود تا آن که آنان تفقه در دین نمایند».

با توجه به بحث ادبی،معنای جمله این می شود:«دوست داشتم با تازیانه برسر اصحابم بزنم(یا دوست داشتم با تازیانه بر سر اصحابم زده شود)تا به تفقّه بپردازند».

نکته ها

۱.با این که«سر»از اشرف اعضای انسان است و هنگام اجرای حدود هم از زدن بر سر نهی شده است،ولی با این حال حضرت می فرماید:دوست داشتم بر سر اصحابم بزنم(یا زده شود)تا تفقّه کنند.این امر دلالت بر مبالغه در اهمیت موضوع تفقّه در دین است.

۲.از این حدیث استفاده می شود که اگر مردم معروفی را ترک کردند حاکم اسلامی باید آنان را وادار به انجام آن نماید،هر چند به وسیله تازیانه یا راه های دیگر تأدیب باشد.

حدیث هفتم

اشاره

عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَمَّنْ رَوَاهُ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قَالَ لَهُ رَجُلٌ:جُعِلْتُ فِدَاکَ،رَجُلٌ،عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ،لَزِمَ بَیتَهُ وَ لَمْ یتَعَرَّفْ إِلَی أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ؟قَالَ:فَقَالَ:کَیفَ یتَفَقَّهُ هَذَا فِی دِینِهِ؟. (۱)

ص:۷۵

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۱،ح۹.

شرح:مردی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام و معتقد به ولایت ایشان،به علت خانه نشینی با هیچ یک از برادران دینی خود آشنا نیست،از امام علیه السلام در مورد احوال او سؤال کردند،امام علیه السلام با طرح یک سؤال،ضمن بیان تلویحی نظر خویش در مورد وی،تکلیف او را در مورد دانش نیز بیان کرد.

«رجُلٌ عرف هذا الأمر»،یعنی مردی است که امر امامت را شناخته و کاملاً به آن معتقد است.جمله«عرف هذا الامر»صفت برای«رجلٌ»است.

«ولم یتعرّف الی احد من اخوانه»،یعنی نزد برادران خود معروف و شناخته شده نیست،چون با آنان رفت و آمد نداشته تا او را بشناسند.

«قال:فقال:کیف یتفقّه هذا فی دینه؟»؛او چگونه در دین خود تفقّه می کند؟این استفهام انکاری است،یعنی با این وضعی که او برای خود انتخاب کرده،تفقّه در دین نکرده است،چون لازمه آن شنیدن از اساتید و آموختن از آنها است و این امکان ندارد جز به رفت و آمدهای طولانی در نزد اهل علم،و کسی که خانه نشینی را برگزیند قطعاً نمی تواند چنین رفت و آمدهایی داشته باشد؛همانند مریضی که نزد پزشک نرود.لذا دین خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده است.

حدیث معارض

این نوع حدیث در ظاهر ممکن است با برخی از احادیث منافات داشته باشد،مثلاً در حدیثی که علی علیه السلام فرمود:

یا ایها الناس طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس،وطوبی لمن لزم بیته و اکل قوته و اشتغل بطاعه ربّه و بکی علی خطیئته؛ (۱)

۱- (۱) .نهج البلاغه،خطبه ۱۷۶.

ای مردم!خوشا به حال کسی که عیوبش او را از توجه به عیوب مردم باز داشته است،پس خوشا به حال کسی که ملازم خانه اش باشد و غذای خویش بخورد و به طاعت پروردگارش مشغول باشد و بر خطای خویش بگرید.

ولی در واقع بین این دو حدیث منافاتی وجود ندارد،چون علت مذمت خانه نشینی در حدیث اول به دلیل ترک تفقه در دین است ولی علت ستایش از خانه نشینی در حدیث دوم به سبب موارد ذیل است:

۱.برای دوری از عیبجویی دیگران:«طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس»؛

۲.برای منع از دنیاطلبی:«طوبی لمن لزم بیته و اکل قوته...»؛

۳.برای کسی که به طاعت پروردگار مشغول باشد و بر گناهان خود بگرید:«...و اشتغل بطاعه ربّه و بکی علی خطیئته».چه بسا در این صورت نیز باید خانه نشین بار خود را از نظر علمی بسته باشد تا بتواند شرایط زمان و مکان را بسنجد و وظیفه خویش را تشخیص دهد که آیا وظیفه او دوری از افراد جامعه و خانه نشینی است یا حضور در میان مردم و جهاد و تلاش است.

در هر صورت حکم ورود در جامعه و همنشینی با مردم،یا مفارقت از آنها و خانه نشینی،نسبت به شرایط زمان و مکان و افراد متفاوت است و هر کسی باید شرایط خود را ببیند و وظیفه خود را تشخیص دهد.

ص:۷۷

۵-ارزش دانش(۱)

حدیث اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ عُبَیدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الدِّهْقَانِ،عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِی،عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ،عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ:دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَهٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ،فَقَالَ:مَا هَذَا؟فَقِیلَ:عَلَّامَهٌ.فَقَالَ:وَ مَا الْعَلَّامَهُ؟فَقَالُوا لَهُ:أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَیامِ الْجَاهِلِیهِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِیهِ.قَالَ:فَقَالَ النَّبِی صلی الله علیه و آله:ذَاکَ عِلْمٌ لَا یضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا ینْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ.ثُمَّ قَالَ النَّبِی صلی الله علیه و آله:إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَهٌ:آیهٌ مُحْکَمَهٌ أَوْ فَرِیضَهٌ عَادِلَهٌ أَوْ سُنَّهٌ قَائِمَهٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. (۱)

شرح:در این حدیث شریف امام کاظم علیه السلام از حکایتی خبر می دهد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و جماعتی را دید که برگرد مردی حلقه زده اند.حضرت در مورد او و کار او از آن افراد پرسش هایی نمود و رهنمودهایی بیان

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۲،ح۱.

فرمود که به شرح عبارات آن می پردازیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:«ما هذا؛این چیست؟(یا او کیست؟)»

بحث ادبی:در این عبارت«ما»برای استفهام و طلب تصور است که بر دو قسم می باشد:

یکم:مقصود از آن شرح اسم است که در این صورت با لفظی پاسخ داده می شود که برای دلالت بر مطلوب اظهر و اشهر باشد؛به صورت مفرد باشد یا به صورت مرکب.

دوم:مقصود از آن طلب ماهیت و حقیقت شیء است؛چه آن شیء ذات باشد،مثل:ما الانسان؟یا وصف باشد،مثل:ما العلم؟یا مرکب از هر دو باشد،مثل:ما الانسان العالم؟ظاهر این است که در این جا مقصود همین قسم دوم باشد،چون سؤال از حقیقت آن فرد است که متصف به وصفی است که موجب اجتماع مردم بر گرد خود شده است.

چه بسا استفهام با«ما»به جای«من»که برای ذوی العقول است برای تحقیر،اهانت یا تأدیب باشد؛هر چند این احتمال با توجه به سیره اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بعید به نظر می رسد.

«فقیل:علّامه؛گفته شد:علّامه است».«علّامه»صیغه مبالغه و به معنای کثیر العلم است؛یعنی مردی که دانش فراوان دارد.«ه»علّامه برای مبالغه در وصف علم است.

«فقال:و ما العلّامه؟فرمود:علّامه چیست؟»این جا«ما»برای طلب شرح اسم است،چرا که علّامه به اعتبار فنون متعدد علم دارای افراد متعدد است و در این جا معلوم نشده که مراد از علّامه اشاره به کدام یک از فنون علمی است،ازاین رو نیاز به سؤال دارد.

ص:۸۰

«فقالوا:أعلم الناس بأنساب العرب و وقائعها و أیام الجاهلیه و الأشعار العربیه؛گفتند:نسبت به انساب عرب و حوادث آن و حوادث زمان جاهلیت و اشعار عربی از داناترین افراد است».

«قال:فقال النبی صلی الله علیه و آله:ذاک علم لا یضرّ مَن جهله و لا ینفع مَن علمه؛امام کاظم علیه السلام گفت:پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:آن علمی است که اگر کسی آن را نداند در آخرت زیان نمی بیند و اگر کسی آن را بداند نیز برایش در آخرت سودمند نخواهد بود».

بنابراین موجب جلب توجه مردم می شود،ولی اهمیت چندانی ندارد و علامه هم محسوب نمی شود.در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله با این بیان به دیگران می فهماند که دانستن چنین چیزهایی علم نیست.

«ثم قال النبی صلی الله علیه و آله:انّما العلم ثلاثه؛سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:علم تنها بر سه قسم است».یعنی آن علمی که جهل نسبت به آن موجب زیان در روز معاد می گردد و وجود آن برای عالم سودمند خواهد بود و به او علامه گفته می شود در حقیقت سه قسم است:

اول:«آیه محکمه».محکمه یعنی نسخ نشده،دلالتش هم واضح بوده و تشابه هم در آن وجود نداشته باشد.نسخ نشده یعنی معانی آن از إحکام و قوّت برخوردار است و حکم آن زایل نشده است.و تشابهی در آن نیست یعنی بیان آن فی نفسه دارای إحکام و قوّت است و برای معرفت آن نیازی به حقایق و معارف دیگر نیست؛یا نیاز به تأویل ندارد و یا اختلافی در آن وجود ندارد.

دوم:«أو فریضه عادله»،یعنی علم به واجبات که نه افراط در آن باشد و نه تفریط.و شاید عادله به معنای ثبات لازم و نسخ نشدن باشد.

سوم:«او سنّه قائمه».مراد از سنت،سیره نبوی و مراد از«قائمه»،استمرار آن است.

ص:۸۱

قسم اول اشاره به محکمات قرآنی اعم از اصول،فروع،مواعظ،نصایح و عبرت های گذشتگان است،چون آنچه در آن اختلاف یا متشابه است جز معصوم نمی تواند حق را از آن به دست آورد؛چنان که قرآن کریم می فرماید: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ . (۱)

قسم دوم اشاره به کیفیت عمل بدون افراط و تفریط است.شاید هم اشاره به علم به واجبات-اعم از احکام،اخلاق و عقاید- بدون افراط و تفریط باشد.

قسم سوم اشاره به مستحبات دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تقسیم علم به اقسام سه گانه،فرمود:«و ما خلاهنَّ فهو فضل؛و غیر از آن(اقسام سه گانه نوعی)فضیلت هستند».

«فَضل»یعنی زیاده و دو معنا در آن محتمل است:الف)زیاده ای که در آن خیر اخروی وجود ندارد؛چه علم ممدوح باشد مثل علم ریاضی و هندسه،یا مذموم باشد مثل سحر و شعبده بازی.

ب)به معنای فضیلت باشد که تحصیل آن ضروری نیست.بخشی از علم حساب،ادبیات عرب و منطق از باب مقدمیت،جزء این سه قسم از علوم خواهند بود؛چون مقدمه هر چیزی حکم ذی المقدمه را دارد.

حدیث دوم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ یحیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِی،عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ علیه السلام قَالَ:إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیاءِ،وَ ذَاکَ أَنَّ الْأَنْبِیاءَ لَمْ یورِثُوا دِرْهَماً وَ لَا دِینَاراً،وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِیثَ مِنْ أَحَادِیثِهِمْ،فَمَنْ أَخَذَ بِشَیءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ

۱- (۱) .آل عمران،آیه۷.

حَظّاً وَافِراً،فَانْظُرُوا عِلْمَكَمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ،فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيتِ فِی كُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا ينْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ. (۱)

بحث لغوی:«وَرَثَه»جمع وارث است.وارث به کسی گفته می شود که بعد از مرگ از کسی ارث ببرد.

شرح:در این حدیث امام صادق علیه السلام علما را وارثان انبیاء دانسته و می فرماید:«ان العلماء ورثه الأنبیاء؛قطعاً دانشمندان وارثان انبیاء هستند»؛

این جمله فضیلتی بزرگ برای علما و تشویق و ترغیب بر فراگیری علم است.

البته غالباً ارثِ وارثان از مال و سرمایه مورِّث است ولی امام علیه السلام این نوع از ارث را از انبیاء منتفی دانسته و می فرماید:«و ذاک انّ الأنبیاء لم یورِثوا درهماً و لا دیناراً؛قطعاً انبیاء درهم و دینار به ارث نمی گذارند».شأن انبیاء این نیست که به جمع آوری درهم و دینار بپردازند پس معنای این جمله یا آن است که آنچه علما از انبیاء به ارث می برند درهم و دینار نیست و یا به این معنا است که علما اگر وارث انبیاء هستند از حیث نبوت وارث آنان هستند و انبیاء از این حیث از خود درهم و دینار بر جای نمی گذارند.اگر اندکی از مال دنیا هم از انبیاء باقی بماند،وارثان جسمانی آنان،وارث آن خواهند بود.

حضرت بعد از نفی ارث درهم و دینار از انبیاء،ارث آنان را احادیث آنان دانسته و می فرماید:«وإنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم؛و تنها(علما)احادیثی از احادیث ایشان را به ارث می برند».«احادیث»جمع حدیث،به معنای خبر است و در اصطلاح به قول،فعل و تقریر معصوم گفته می شود.

بحث ادبی:«من»حرف جار و متعلق به«اورثوا»و برای تبعیض و صفت برای«احادیث»است.

۱- (۱) .کافی،ج ۱،ص ۳۲،ح ۲.

البته تبعیض در اکثر امت صدق می کند،چون همه علوم و احادیث انبیاء به همه علماء نمی رسد،بلکه هر عالمی در حد استعداد خود از احادیث آنها بهره می برد،ولی تبعیض در مورد اوصیاء و ائمه علیهم السلام صدق نمی کند،چون ایشان وارث تمام علوم انبیاء هستند.

علم،بهره فراوان

در ادامه حضرت در مورد ارزش این ارث می فرماید:«فَمَن أخذ بشیءٍ منها فقد أخذ حظّاً وافراً».

بحث لغوی:«اَخذ»یعنی دریافت،و در این جا مراد تحصیل وحفظ است.«حظّ»یعنی نصیب و سهم و قسمت. (۱)«وافر» (۲)به معنای فراوانی و گشایش است.معنای حدیث:«کسی که اندکی از آن(احادیث)را تحصیل کند و حفظ کند،به بهره و نصیب فراوانی دست یافته است».

البته زمانی تحصیل و حفظ احادیث حظ وافر محسوب می شود که همراه با درایت و فهم باشد،نه مجرّد نقل روایت؛هر چند آن هم فضیلتی بزرگ است.

آن گاه حضرت نسبت به فراگیری علم از اهل خود سفارش کرده و می فرماید:«فانظروا علمکم هذا عمّن تأخذونه؛پس بنگرید که این علمتان را از چه کسی دریافت می کنید».

«اُنظروا»از ماده نظر به معنای نگاه همراه با تعمّق و تحقیق در موضوع مادی یا معنوی با بصر(چشم)یا با بصیرت است. (۳)بنابراین علمی که میراث انبیاء است باید تحصیل و دریافت آن همراه با دقت و تحقیق باشد،یعنی از وارثان حقیقی

۱- (۱) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«حظّ».

۲- (۲) .همان،ماده«وَفَرَ».

۳- (۳) .همان،ماده«نظر».

پیامبر صلی الله علیه و آله که سرچشمه اصلی علم اند دریافت نمود.از آن جا که مدعیان علم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار و اکثر آنان در پی هواهای نفسانی و پیروان شیطان بودند،پس هیچ گونه سهل انگاری در این موضوع روا نیست.

خزانه داران علوم الهی

حضرت در این روایت،اهل بیت علیه السلام را خزانه داران علوم الهی معرفی کرده و می فرماید:«فإنّ فینا أهل البیت فی کل خلف عُدولاً»،

بحث ادبی:«فینا»خبر«انّ»و بر«عدولاً»(اسم انّ)مقدم شده تا دلالت بر حصر کند،«اهل البیت»یا منصوب است به تقدیر«أعنی»،یا مجرور است که بدل از ضمیر متکلم«نا»باشد.

بحث لغوی:«خَلف»،به معنای چیزی است که بعد از چیزی بیاید و جانشین آن باشد. (۱)حال اگر به فتح«خاء»و«لام»باشد به معنای جانشین خیر است و اگر به سکون«لام»باشد به معنای جانشین شر است و در این جا مراد جانشین خیر است.

«عُدولاً»یعنی امت و گروهی که ملتزم به میانه روی و دارای استقامت و ثبات قدم هستند و در راه صدق و راستی پایدارند.

با توجه به بحث ادبی و لغوی،مفهوم جمله این است:«در میان ما اهل بیت در هر نسلی که بعد از نسلی می آید یا در هر قرنی که بعد از قرن دیگر می آید(انسان هایی)ثابت قدم و استوار هستند.»آنان مخازن علوم و اسرار الهی اند.

مراد از«اهل بیت»

در لسان روایات و فقهاء سه مفهوم اصطلاحی برای«اهل بیت»بیان شده است:

۱- (۱) .مقاییس اللغه،ماده«خلف».

۱.معنـای عرف عـام:همان معنای لغوی است و مراد از آن منتسبین به«بیت»است؛چه بیت اسـکان باشـد یا بیت نسب.ازاین رو به مهمان هم اگر سه شب در خانه انسان بماند اهل بیت اطلاق می گردد.چنان که رسول خدا صـلی الله علیه و آله می فرماید:«اذا کان اللیله الثالثه فهو من اهل البیت،یأکل ما ادرک». (۱)

۲.معنـــای عرف خـــاص:ایـن معنـــا منطبـــق بر خصــوص اهـــل بیــت پیـــامبر صـــلی الله علیــه و آلــه اســت و مراد از آن پـدران،اجـداد،فرزنـدان،نوادگـان،عموهـا و عموزادگـان است و وقتی گفته می شود:«ما اهل بیتی هستیم که صـدقه بر ما حلال نیسـت». (۲)معلــوم اســت کــه مراد از ایــن حــدیث بنی هــاشم هســتند و قــدر مــتیقّن از آن هــا امروز،فرزنــدان علی علیه السلام،جعفر،عقیل و عباس هستند.

۳.مفهوم اخص:مقصود خصوص اصحاب کساء علیهم السلام هستند که فقط شامل پیامبر صلی الله علیه و آله،علی،فاطمه،حسن و حسین علیهم السـلام می باشد.روایات فراوانی از فریقین نیز بر این مطلب دلالت دارند که برای نمونه دو روایت از منابع اهل سنت را ذکر می کنیم:

احمد حنبل به سـند خودش از ام سـلمه چنین روایت می کند:پیامبر صلی الله علیه و آله کسائی را بر علی،حسن،حسین و فاطمه علیهم السـلام پوشانـد و سـپس فرمـود:«اللّهم هؤلاـء اهـل بیـتی و خـاصّتی،اذهب عنهم الرجس و طهِّرهم تطهیراً»؛بعـد ام سـلمه گفت:یا رسول الله آیا من هم جزء آنان هستم؟فرمود:«انّک علی خیر؛تو بر نیکی هستی». (۳)

ترمذی از عمر بن ابی سلمه،ربیب (۴)پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند:

ص:۸۶

۱- (۱) .وسائل الشیعه،ج۲۴،ص۳۱۳،ح۱.

۲- (۲) .همان،ج۹،ص ۲۷۰،ح۶.

۳- (۳) .مسند احمد بن حنبل،ج۶،ص۳۰۴.

۴- (۴) .به فرزند زوجه انسان از زوج دیگر«ربیب»گفته می شود و عمر بن ابی سـلمه پسر ام سلمه همسر پیامبر از همسر قبلی او ابی سلمه بوده است.

وقتی آیه شریفه: إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۱)در خانه ام سلمه نازل شد،پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه،حسن و حسین را فراخواند و علی علیه السلام هم پشت سرش بود آنان را با کساء پوشاند و سپس فرمود:«اللهم هؤلاء أهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهِّرهم تطهیراً».ام سلمه گفت:یا نبی الله آیا من هم با آن ها هستم؟فرمود:تو بر جای خویش باش و تو بر خیر هستی». (۲)

روایات به این مضمون از منابع اهل سنت و شیعه به تواتر نقل شده است،ولی به دلیل رعایت اختصار به همین دو روایت اکتفا می کنیم.

نقش اهل بیت علیهم السلام

آنگاه امام علیه السلام نقش اهل بیت علیهم السلام را در سالم نگه داشتن این علم بیان نموده و می فرماید:«ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین؛(اهل بیت علیهم السلام)هر گونه انحراف غلوکنندگان و ادعاهای باطل گرایان و تفاسیر انسان های نادان را از آن(علم و میراث انبیاء)دور می سازند».

بحث لغوی:«ینفون»از ماده«نفی»به معنای طرد و رد و دور ساختن است. (۳)

«تحریف»از ماده«حرف»به معنای کناره چیزی و انحراف از اصل چیزی است (۴)و منظور از آن خارج شدن از راه وسط و اعتدال و متمایل شدن از راه حق است.

«الغالین»اسم فاعل و جمع«غال»به معنای کسی است که از حد تجاوز کند. (۵)پس غالین کسانی هستند که در مورد اهل بیت علیهم السلام اعتقاداتی خاص دارند که خود

۱- (۱) .احزاب،آیه۳۳.

۲- (۲) .سنن ترمذی،ج۵،ص۳۱.

۳- (۳) .مقاییس اللغه،ماده«نفی»؛التهذیب،ماده«نفی».

۴- (۴) .مقاییس اللغه،ماده«حرف».

۵- (۵) .همان،ماده«غلو».

اهل بیت علیهم السلام در مورد خودشان چنین اعتقادی ندارند؛مثل نبوّت و الوهیت.

«انتحال»از ماده«نحل»و باب افتعال به معنای ادّعا کردن است.

«المبطلین»اسم فاعل از ماده«بَطَلَ»و جمع«مُبطل»به معنای باطل گرا و کسی است که افعال او هیچ حقیقتی ندارد؛مثل مجسّمه،قدریه و حشویه.

«تأویل»از ماده«اول»به معنای ابتداء است.تأویل کلام یعنی رجوع به اول و اصل کلام. (۱)فرق آن با تفسیر این است که تفسیر از مدلول لفظ و اقتضاءات ادبی ظاهری سخن می گوید ولی تأویل در مورد تعیین مرجع و مراد اصلی کلام سخن می گوید. (۲)

«الجاهلین»جمع«جاهل»از ماده جهل به معنای خلاف علم است و جاهل به کسی می گویند که علم ندارد و نادان است.

دلالت های حدیث

۱.میراث علمی پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت آن حضرت و بعد به واسطه آنان به نایبان ایشان که به طور خاص یا عام تعیین شده اند منتقل شده است.

۲.تا قیامت هرگز زمین خالی از حجت خدا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود.حدیث از طریق عامه نیز به همین معنا روایت شده،چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

«یحمل هذا العِلم مِن کُلّ خَلَف عُدولُه،ینُفونَ عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین». (۳)

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«اول».

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«اول».

۳- (۳) .کنز العمال،ج ۱۰،ص ۱۷۶،ح ۲۸۹۱۸.

پرسش ها

۱.در عبارت:«دخل رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد فاذا جماعه قد أطافوا برجل فقال:ما هذا؟فقیل علامه...».

الف)«ماهذا»یعنی چه؟

ب)علت استفاده از«ما»استفهامیه به جای«من»چیست؟

ج)«علامه»یعنی چه و«ه»بر چه چیزی دلالت دارد؟

۲.عبارات«آیه محکمه»و«فریضه عادله»و«سنه قائمه»را توضیح دهید.

۳.معنای جمله«وذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهماً و لادیناراً»را توضیح دهید.

۴.واژه«انظروا»را در عبارت«انظروا علمکم هذا عَمّن تأخذونه»را از نظر واژه و مفهوم توضیح دهید.

۵.معانی مختلف اهل بیت را بیان کنید.

۶.عبارت«ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین»را از نظر واژگان و مفهوم توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:مُجَالَسَهُ أَهْلِ الدِّینِ شَرَفُ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ.

۲.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِی،عَنْ سُلَیمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِی،عَنْ سُفْیانَ بْنِ عُیینَهَ،عَنْ مِسْعَرِ بْنِ کِدَامٍ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یقُولُ:لَمَجْلِسٌ أَجْلِسُهُ،إِلَی مَنْ أَثِقُ بِهِ أَوْثَقُ فِی نَفْسِی مِنْ عَمَلِ سَنَهٍ؟

۳.مُحَمَّدُ بْنُ يحيى،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى،عَنْ حَرِيزٍ،عَنْ زُرَارَهَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيدٍ الْعِجْلِى،قَالُوا:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْينَ فِى شَىءٍ سَأَلَهُ:إِنَّمَا يهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يسْأَلُونَ.

۴.عَلِى بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِى،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيمُونٍ الْقَدَّاحِ،عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ:قَالَ:إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيهِ قُفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَهُ.

۶-ارزش دانش(۲)

حدیث سوم

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى،عَنْ رِبْعِي بْنِ عَبْدِاللهِ،عَنْ رَجُلٍ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِی الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَهِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَهِ. (۱)

بحث لغوی:«التفقّه»از ماده«فقه»به معنای فهم دقیق و از باب تفعّل به معنای طلب فهم است. (۲)چنان که در قرآن آمده: لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدِّينِ . (۳)

«النائبه»:حوادث ناگوار. (۴)

«المعیشه»از ماده«عیش»،به معنای وسیله زندگی است. (۵)

ص:۹۱

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۲،ح۴.

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«فقه».

۳- (۳) .توبه،آیه۱۲۲.

۴- (۴) .مجمع البحرین،ماده«نوب».

۵- (۵) .همان،ماده«عیش».

شرح:در این حدیث شریف امام باقر علیه السلام برنامه یک زندگی خوب از نظر مادی و معنوی را در سه امر مهم ترسیم نموده است:

الف)فقاهت در دین:فقاهت به معنای اصطلاح امروزی یعنی اجتهاد و تخصّص در احکام و فروعات شرعی نیست،بلکه به معنای بصیرت در امور دینی اعم از اعتقادات و اخلاق و احکام است.فقه در احادیث غالباً به همین معنا است.

ب)صبر و بردباری در حوادث:انسان باید در حوادث و اتفاقات ناگواری که گاهی برای او پیش می آید از جزع و بی تابی خودداری نماید و در این گونه موارد زندگی انبیاء،اولیاء و ائمه معصومین علیهم السلام را الگوی خود قرار دهد،چراکه آنان نمودار کامل صبر و تحمل و بردباری در مصایب اند.

ج)تقدیرالمعیشه:انسان باید در زندگی خود برنامه ریزی داشته باشد،برای امرار معاش تلاش کند و آن را وظیفه خود بداند.در روایات این وظیفه در حد جهاد در راه خدا دانسته شده است:

الکادّ علی عیاله کالمجهاد فی سبیل الله؛ (۱)

تلاشگر برای خانواده مانند مجاهد در راه خداست.

نسبت به هزینه های زندگی نیز چنان برنامه ریزی کند که نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت گیری و خساست.

چنان که قرآن کریم در سوره مبارکه فرقان پنجمین صفت از صفات«عبادالرحمن»را اعتدال در انفاق شمرده و فرموده:

وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً ؛ (۲)

و کسانی که هرگاه انفاق می کنند زیاده روی نمی کنند و تنگ نمی گیرند و(انفاق آنان روشی)معتدل بین آن دو است.

۱- (۱) .کافی،ج۵،ص۸۸.

۲- (۲) .فرقان،آیه۶۷.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

من اقتصد فی معیشته رزقه الله و من بذّر حرمه الله؛ (۱)

کسی که در معیشت خویش میانه روی کند خدا به او روزی دهد و هرکس تبذیر کند خدا او را محروم سازد.

امام صادق علیه السلام هنگامی که این آیه را تلاوت نمود مشتی سنگ ریزه برداشت و دست خود را محکم مشت کرد و فرمود:این همان«اقتار»و سخت گیری است.سپس مشت دیگری برداشت و دست خود را گشود و همه خاك ها را به زمین ریخت و فرمود:این اسراف است و بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود و مقداری خاك از اطراف آن بر زمین ریخت و مقداری در دست ماند و فرمود:این همان«قوام»و اعتدال است. (۲)

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ وَ الْأَتْقِیاءُ حُصُونٌ وَ الْأَوْصِیاءُ سَادَةٌ. (۳)

بحث لغوی:«امناء»جمع«امین»،به معنای کسی است که در مورد چیزی مورد اعتماد باشد؛مثل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امین خدا نسبت به رسالت او است. (۴)

«الاتقیاء»جمع«تقی»،ماده«وقی»یعنی حفظ و نگهداری کردن از چیزی که موجب زیان و ضرر است. (۵)در این جا به معنای کسی است که نسبت به

۱- (۱) .کافی،ج۴،ص۵۴.

۲- (۲) .همان.

۳- (۳) .همان،ج۱،ص۳۳،ح۵.

۴- (۴) .مجمع البحرین،ماده«أمن».

۵- (۵) .مفردات راغب،ماده«وقی».

محرمات الهی خویشتن دار باشد.

«حصون»جمع حصن،به معنای مانع است. (۱)

«ساده»جمع سید از ماده سود،به معنای رئیس و بزرگ قوم است که همه از او اطاعت می کنند. (۲)

شرح:در این حدیث شریف به جایگاه اجتماعی سه دسته اشاره شده است:

الف)علما:فرموده است:«العلماء امناء؛علما امین ها هستند.»یعنی خدا علوم و سعادت را به آنان سپرده و از ایشان خواسته است تا آن را حفاظت و نگهداری کنند و به اهلش بسپارند،آنان در شهرها و بلاد،امین خدا برکتاب،دین،حلال و حرام خدا در میان مردم هستند.آنان حاملان کتاب و خزانه داران اسرار و حافظان احکام الهی اند که خدا این مقام منیع را به ایشان سپرده تا مردم را از ضلالت و گمراهی برهانند.

ب)اتقیا:در این مورد فرمود:«والاتقیاء حصون؛اهل تقوا(و خویشتن داران از گناه)حصون و موانع(برای جامعه)هستند.»

در مورد معنای این عبارت چهار احتمال وجود دارد:

۱.همان گونه که دیوار مانع از ورود آفات و بلیات به شهرها است،وجودایشان نیز مانع از نزول عذاب بر مردم است.چنان که به گفته قرآن کریم وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت خویش چنین بود: وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ (۳)؛و درحالی که تو در میان آنان هستی،خدا هرگز آنان را عذاب نخواهد کرد.

۱- (۱) .مجمع البحرین،ماده«حصن».

۲- (۲) .همان،ماده«سود».

۳- (۳) .انفال،آیه۳۳.

امام جواد علیه السلام نیز می فرماید:

إنّ الله لیدفع بالمؤمن الواحد عن القریه الفناء؛ (۱)

خدا به برکت وجود یک مؤمن نابودی را از یک روستا دفع می کند.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

لو انّ عبداً بکی فی امه لرحم الله عزوجل تلک الامه ببکاء ذلک العبد؛ (۲)

اگر بنده ای در میان امتی بگرید خداوند به برکت گریه آن بنده،بر آن امت رحم خواهد کرد.

۲.احتمال دیگر آن است که اتقیا نگهبانان شریعت هستند و دین را از هرگونه تحریف و انحراف نگه می دارند.

۳.احتمال سوم آن است که اتقیا قلعه های محکم دین هستند که مردم هنگام بروز حوادث و شبهات باید به آنها پناه برند و در سایه امن آنان دین خود را حفظ کنند.

۴.چهارمین احتمال هم آن است که به دلیل علم و تقوا شیطان و لشکریان او توان نفوذ در آنها را نخواهند داشت. (۳)

ج)اوصیا:در فراز سوم از حدیث شریف در مورد اوصیا فرموده:«والأوصیاء ساده؛اوصیاء(و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله)آقا وسید(مردم)هستند.»مراد از اوصیاء،مطلق کسانی که به هر نحو وصی قرار گرفته اند نیست،چون قراردادن چنین منزلتی برای هر وصی ای وجهی ندارد،بلکه مراد از آنها در این حدیث،اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی همان ائمه معصومین علیهم السلام هستند،آنانند که آقا،بزرگ و امیر بر مردم هستند و واجب است که مردم سخنان ایشان را به جان بخرند،اوامرشان را

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۲۴۷.

۲- (۲) .همان،ص۴۸۲.

۳- (۳) .ر.ک:شرح اصول کافی،ج۲،ص۳۲.

فرمان برند،از نواهی ایشان بر حذر باشند و هرگز فکر پیشی گرفتن بر ایشان را در سر نپرورانند،چراکه موجب هلاکت و نابودی دین و ایمانشان خواهد بود؛چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خود نسبت به تمسک به دو ثقل گرانبها سفارش کرده و سپس فرمود:

فلا تقدّموهما فتهلکو و لا تعلّموهما فانّهما أعلم منکم؛ (۱)

از آن دو پیشی مگیرید که هلاک خواهید شد و به آنان تعلیم مدهید،چراکه آنان دانشمندتر از شما هستند.

ناگفته نماند که اوصیاء پیامبر گرامی اسلام علاوه بر سیادت و آقایی مردم دو مقام گذشته یعنی علم و تقوا را نیز در حد کمال دارا هستند،بنابراین آنان در رأس علمایی هستند که امناء مردمند و در رأس اتقیایی هستند که وجود با برکتشان موجب صیانت امت اسلامی از هرجهت است.

حدیث پنجم

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ،عَنْ إِدْرِیسَ بْنِ الْحَسَنِ،عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الْکِنْدِی،عَنْ بَشِیرٍ الدَّهَّانِ،قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:لَا خَیرَ فِیمَنْ لَا یتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا،یا بَشِیرُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ یسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ احْتَاجَ إِلَیهِمْ،فَإِذَا احْتَاجَ إِلَیهِمْ أَدْخَلُوهُ فِی بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا یعْلَمُ. (۲)

بحث لغوی:«لم یستغن»از ماده«غنی»به معنای کفایت است. (۳)

شرح:امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب خود به نام«بشیر دهّان کوفی»

ص:۹۶

۱- (۱) .المعجم الکبیر،ج۳،ص۶۶.

۲- (۲) .کافی،ج۱،ص۳۳،ح۶.

۳- (۳) .مقاییس اللغه،ماده«غنی».

می فرماید:«لا خیر فیمن لایتفقّه من اصحابنا؛از اصحاب ما کسی که تفقه(در دین)ننماید در او خیری وجود ندارد».

خیر یا در دنیا است یا در آخرت،خیر در دنیا پیمودن راه سعادت و انجام تکالیف شرعی و اعتقاد به اصول دین و مذهب است و خیر در آخرت رسیدن به سعادت ابدی و به بهشت جاودان و همنشینی با انبیاء و اولیاء است و این دو جز در سایه شناخت دقیق معارف دینی و عمل به آن میسر نیست.

سپس می فرماید:«انّ الرجل منهم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم؛اگر از شیعیان،کسی با فقه خویش خود را کفایت نکند به آن ها(مخالفان)نیازمند خواهد شد.»ضمیر«منهم»به شیعیان و ضمیر«الیهم»به مخالفان شیعه برمی گردد.

«فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لایعلم»،یعنی اگر در زمینه مسائل دین و مذهب و حلال و حرام و اعتقادات و معارف نیازمند مخالفان خود باشد ناخودآگاه در مسیر ضلالت و گمراهی آنها قرار می گیرد،چراکه خود توان شناخت حق از باطل و صحیح از سقیم را ندارد.بنابراین مؤمن باید به تمام جوانب مصالح و مفاسد بصیرت کامل داشته باشد تا بتواند حق را از باطل به خوبی تشخیص دهد.از طرفی لازمه چنین بصیرتی آگاهی کامل از احکام و معارف دینی است؛چنان که در حدیث دیگری می فرماید:

من اخذ دینه من کتاب الله و سنه نبیه صلوات الله علیه وآله زالت الجبال قبل ان یزول،ومن اخذ دینه من افواه الرجال ردّته الرجال. (۱)

کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برگیرد،کوه ها متزلزل خواهند شد ولی او تزلزل نخواهد یافت،ولی اگر کسی دینش را از زبان مردم(نادان و گمراه)برگیرد(همان)مردم او را برخواهند گرداند.

۱- (۱) .شرح اصول کافی،(مازندرانی)،ج۲،ص۳۴.

حدیث ششم

عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ؛عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ،عَنِ النَّوْفَلِی عَنِ السَّکُونِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام،عَنْ آبَائِهِ قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ:صلی الله علیه و آله لَا خَیرَ فِی الْعَیشِ إِلَّا لِرَجُلَینِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ. (۱)

بحث لغوی«العیش»مصدر از ماده«عاش»به معنای حیات و زندگی است.

«واع»اسم فاعل از ماده«وعی»به معنای حفظ و جمع است. (۲)

شرح:در این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر در زندگی را تنها برای دو گروه دانسته و می فرماید:«در زندگی خیری نیست مگر برای دو دسته:۱.عالمی که(از فرامین او)اطاعت شود؛۲.شنوای حافظ و نگهدارنده».

«عیش»یعنی زندگی،چه زندگی دنیوی و چه زندگی اخروی.خیر در زندگی همان استقامت و پایداری برحق بدون هیچ اضطراب و نگرانی است که انسان نه مقهور نفس امّاره باشد و نه مقهور شیطان،و تنها به وظایف دینی و شرعی عمل کند و دین خود را بتواند حفظ نماید.خیر در زندگی اخروی هم رسیدن به مقام قرب الهی و وصول به نعمت های پایدار بهشتی است و سعادت در این دو مرتبه تنها برای دو گروه میسر است:

۱.عالم مطاع:دانشمندی که خود به راه راست هدایت یافته و مردم هم اوامر او را اطاعت کنند.

۲.مستمع واع:دانش پژوه و طلبه ای که برسر درس استاد حاضر شود و سر تا پا گوش باشد و ظرف وجودش را از معارف الهی اعم از عقاید و احکام و اخلاق پر کند و با جان و دل نگهبان آن باشد.

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۳،ح۷.

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«وعی».

غیر از این دو راه چیزی جز گذراندن عمر به بطالت و پیمودن در مسیر ضلالت نیست،چنان که علی علیه السلام فرمود:

النـاس ثلاـثه:فعالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجاه و همـج رعاء،اتباع کل ناعق،یمیلون مع کل ریـح،لم یستضـیئوا بنور العلم و لم یلْجؤوا الی رکن وثیق. (۱)

مردم سه دسـته انـد:دانشـمند الهی؛آموزنده ای بر راه رسـتگاری و گروهی که مثل پشه هایی دسـتخوش باد و طوفان هسـتند و همیشه سرگردانند،به دنبال هرصـدایی می روند و با وزش هربادی حرکت می کنند،نه از روشـنایی،نور گرفتند و نه به پناهگاه استواری پناه بردند.

حدیث هفتم

اشاره

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیـمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،وَ مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَنْ سَـیفِ بْنِ عَمِیرَهَ،عَنْ أَبِی حَمْزَهَ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:عَالِمٌ ینْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ أَلْفَ عَابِدٍ. (۲)

بحث لغوی:«ینتفع»از ماده«نفع»در مقابل«ضرر»،به معنای خیر و چیزی است که انسان را به مطلوبش برساند. (۳)

شرح:این حدیث شریف در مقام بیان برتری عالم نسبت به عابد است،به همین جهت می فرماید:«عالم که از علم خود سود ببرد برتر از هفتادهزار عابد است».

نکته ها

۱.علت برتری عـالم از عابـد این است که به وسـیله علم،زنـدگی عقلاـنی انسـان به فضایـل نفسانی آراسـته و از رذایل اخلاقی پیراسته می گردد و با آن اوامر

۱- (۱) .نهج البلاغه،حکمت۱۴۷.

۲- (۲) .کافی،ج۱،ص۳۳،ح۸.

۳- (۳) .مصباح اللغه،ماده«نفع».

و نواهی شرع مقدس را می آموزد و بدان عمل می کند که ریشه هر سعادتی است.

در سایه علم است که سیاهی و تاریکی به نورانیت و روشنایی،نادانی و جهالت به بصیرت و روشنفکری و گمراهی و ضلالت به هدایت و رستگاری مبدل می شود.

۲.علت دیگر برتری عالم از عابد این است که عابد با عبادت خود اگر نفعی داشته باشد فقط شامل خود او خواهد بود و دیگران بهره ای از عبادت او نمی برند،ولی عالم هم خود و هم سایر بندگان خدا را منتفع می سازد.

۳.برتری عالم نسبت به عابدانی است که عمر خود را در راه عبادت و راز و نیاز به درگاه معبود سپری کرده اند،نه انسان های ساده و معمولی که از عبادت فقط به انجام تکالیف واجب اکتفا کرده باشند و این خود مقامی بزرگ است که به عالم اعطا شده است.

۴.برتری عالم نسبت به عابد در صورتی است که او خود پیش و بیش از همه به علمش عمل کند:«عالم ینتفع بعلمه...».

۵.از این حدیث استفاده می شود که عالم قطعاً بر عابد برتری دارد،اما به این معنا نیست که برتری او بر همین تعداد از عابدان است،بلکه بیان عدد هفتادهزار چه بسا برای بیان مبالغه و افاده کثرتی باشد که شمردنی نیست.

حدیث هشتم

اشاره

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ،عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ،عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ،قَالَ:قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام:رَجُلٌ رَاوِیَهٌ لِحَدِیثِکُمْ یَبُثُّ ذَلِکَ فِی النَّاسِ وَ یُشَدِّدُهُ فِی قُلُوبِهِمْ،وَ قُلُوبِ شِیعَتِکُمْ،وَ لَعَلَّ عَابِداً مِنْ شِیعَتِکُمْ لَیسَتْ لَهُ هَذِهِ الرِّوَایَهُ أَیهُمَا أَفْضَلُ؟قَالَ:الرَّاوِیَهُ لِحَدِیثِنَا یشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِیعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. (۱)

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۳،ح۹.

بحث لغوی:«راویه»در اصل از ماده«رَوَی»به معنای حَمَلَ است.«روی البعیرالماء:حَمَلَه».ازاین رو هر چهارپایی که آب حمل کند به آن راویه(حمل کننده)گفته می شود.در اصطلاح علمی هر خبری که از طریق نقل یکی از دیگری به پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام منتهی شود به آن روایت (۱)و ناقل آن را«راوی»می گویند.در این جا تاء«الراویه»برای دلالت بر کثرت و به معنای کثیرالروایه است.

«یبثّ»از ماده«بثّ»به معنای اذاعه و نشر است. (۲)

«یشدّد»از ماده«شدد»به معنای درجه عالی قوت است و در هر چیزی به تناسب آن متفاوت است. (۳)

شرح:در این حدیث شریف معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام در مورد کسی می پرسد که احادیث شما را فراوان روایت می کند و آن را در میان مردم منتشر می سازد و آن را با تمام توان در دل های مردم(از همه مذاهب)و قلوب شیعیانتان جا می اندازد،و چه بسا که هیچ عابدی از شیعیان شما این چنین روایت نکند.

کدام یک افضل و برترند(راوی حدیث یا عابد)؟

امام علیه السلام فرمود:«کسی که روایات ما را فراوان نقل کند تا دل های شیعیان ما را محکم سازد و آنها را در راه دین حق پایدار سازد از هزار عابد برتر است».

نکته ها

۱.در این حدیث فضیلت راوی حدیث را هزار برابر عابد دانسته است.چه بسا برتری هزار برابری در صورتی است که خود راوی عالم نباشد،و برتری

ص:۱۰۱

۱- (۱) .مجمع البحرین،ماده«روی»

۲- (۲) .مصباح المنیر،ماده«بثّ».

۳- (۳) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«شدّ».

هفتاد هزار برابر از آن کسی است که عالم هم باشد.

۲.هرچند سؤال معاویه بن عمّار در مورد نشر حدیث در میان مردم است که شامل شیعیان و غیرشیعیان می شود،امّا امام علیه السلام تنها به ثواب نشر حدیث در میان شیعیان اشاره نموده است،به دو دلیل:یا به قرینه سؤال و اختصار،حضرت از ذکر دیگران خودداری کرد و یا به این علت است که آنچه فضیلت دارد،نشر اخبار در میان شیعیان است نه همه مردم،چراکه در برخی مواقع نشر حدیث در میان غیرشیعیان به سبب تقیه حرام باشد. (۱)

ص:۱۰۲

۱- (۱) .ر.ک:شرح اصول کافی،(ملاصالح مازندرانی)،ج۲،ص۳۶ و ۳۷.

پرسش ها

۱.«تقدیر المعیشه»را از نظر قرآن و حدیث توضیح دهید.

۲.واژگان حدیث:«العلماء امناء والاتقیاء حصون والاوصیاء ساده»را توضیح دهید.

۳.احتمالات مختلف در مورد معنای عبارت«والاتقیاء حصون»را بیان کنید.

۴.مراد از«اوصیاء»در عبارت«والاوصیاء ساده»چیست؟

۵.در حدیث:«لاخیر فیمن لایتفقّه من اصحابنا یا بشیر ان الرجل منهم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم أدخلوه فی باب ضلالتهم و هو لایعلم».

الف)مراد از«خیر»چیست؟

ب)مرجع ضمائر«منهم»و«الیهم»را تعیین کنید.

ج)حدیث را به صورت گویا ترجمه کنید.

۶.حدیث:«لاخیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع و مستمع واع»را از نظر لغت و مفهوم توضیح دهید.

۷.علل برتری عالم بر عابد را بیان کنید.

۸.در عبارت:«الراویه لحدیثنا...»واژه راویه را در لغت توضیح دهید.

۹.تفاوت دو عبارت:«عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین الف عابد»و«الروایه لحدیثنا یشدّ به قلوب شیعتنا افضل من الف عابد»چیست؟علت این تفاوت را بیان کنید؟

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ أَبِی الْجَارُودِ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یقُولُ:رَحِمَ اللهُ عَبْداً أَحْیا الْعِلْمَ.قَالَ:قُلْتُ:وَ مَا إِحْیاؤُهُ؟قَالَ:أَنْ یذَاکِرَ بِهِ أَهْلَ الدِّینِ وَ أَهْلَ الْوَرَعِ.

۲.مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ،رَفَعَهُ،قَالَ،قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:تَذَاکَرُوا وَ تَلَاقَوْا وَ تَحَدَّثُوا،فَإِنَّ الْحَدِیثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ،إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِینُ کَمَا یرِینُ السَّیفُ جِلَاؤُهَا الْحَدِیثُ.

۳.عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَنْ أَبِیهِ،عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَیوبَ،عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ،عَنْ مَنْصُورٍ الصَّیقَلِ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام:یقُولُ:تَذَاکُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ وَ الدِّرَاسَةُ صَلَاةٌ حَسَنَةٌ.

ص:۱۰۴

۷-اقسام مردم

حدیث اول

اشاره

عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی جَمِیعاً،عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ أَبِی أُسَامَهَ،عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ،عَنْ أَبِی حَمْزَهَ،عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِی،عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِمَّنْ یوثَقُ بِهِ قَالَ:سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یقُولُ:إِنَّ النَّاسَ آلُوا بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله إِلَی ثَلَاثَهٍ:آلُوا إِلَی عَالِمٍ عَلَی هُدًی مِنَ اللهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَیرِهِ؛وَ جَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْیا وَ فَتَنَ غَیرَهُ؛وَ مُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلَی سَبِیلِ هُدًی مِنَ اللهِ وَ نَجَاهٍ.ثُمَّ هَلَکَ مَنِ ادَّعَی وَ خَابَ مَنِ افْتَرَی. (۱)

بحث لغوی:«آلوا»از ماده«آل،یؤول»به معنای رجوع است. (۲)«اغنی»از ماده«غنی»به معنای کفایت است.«فتنته»از ماده«فَتَنَ»اصل آن به معنای ابتلاء و

ص:۱۰۵

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۳۳،ح۱.

۲- (۲) .مصباح المنیر،ماده«أوَلَ».

اختبار است؛مثل«فتنت الذهب بالنار» (۱)و در این جا به معنای گمراه کردن است. (۲)

شرح:در این حدیث شریف علی علیه السلام به اقسام مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کرده و می فرماید:«مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با سه دسته مواجه شدند و به آن ها رجوع کردند».

۱.در مورد دسته اول می فرماید:«آلوا الی عالم علی هدیً من الله قد اغناه الله بما عَلِم عن علم غیره؛دسته ای از مردم عالمانی هستند که بر هدایت الهی اند و خدا آنان را به واسطه دانششان از دانش دیگران بی نیاز ساخته است.تعبیر«علی هدی»برای بیان این معنا است که ایشان بر هدایت تسلط یافته اند،مانند کسی که مرکبش را رام خود کرده باشد.

تعبیر«اغناه الله»گویای این مطلب است که علم او علم موهبتی از سوی خدای متعال است نه کسبی،که مراد از این دسته قطعاً ائمه معصومین علیهم السلام هستند؛همانان که همگان به علمشان نیاز دارند ولی آن ها به احدی نیاز ندارند؛چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«لاتعلّموهم فانّهم اعلم منکم». (۳)

۲.در مورد دسته دوم می فرماید:«وجاهل مدع للعلم لا علمَ له معجَب بما عنده قد فتّنته الدنیا و فَتنَ غیره؛و نادانی که در ظاهر مدعی علم و دانش اند ولی در واقع دانشی ندارند،(آنان به سبب این ظواهری که در نزدشان است)گرفتار عُجب و غرور شده اند».

دنیا آن ها را مفتون خود ساخته و آنها به حب مقام و ریاست دنیوی مبتلی شده اند و سر از گمراهی درآورده اند.دنیا آنان را گمراه ساخته و آنان نیز دیگران را.قطعاً اینان همان دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند که مستبدّانه به رأی و نظر

۱- (۱) .مقاییس اللغه،ماده«فتن».

۲- (۲) .ر.ك:شرح اصول کافی،ج۲،ص۴۰؛الوافی،ج۱،ص۱۵۲.

۳- (۳) .المعجم الکبیر،ج۵،ص۱۶۷.

خویش عمل کرده و از رفتن به در خانه اهل بیت علیهم السلام ابا داشتند.

۳.در مورد دسته سوم می فرماید:«و متعلّم من عالم علی سبیل هدیً من الله و نجاه؛و جویندگان دانش هستند که برای رهیابی به هدایت الهی و نجات و رستگاری از پیروان علما و دانشمندانی هستند که بر سبیل هدایت الهی و نجات اند».

آری،این گروه همان شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام هستند که تنها راه نجات از عذاب آخرت و فتنه های دنیوی را پیروی از اهل بیت علیهم السلام می دانند،اینان کسانی هستند که علی علیه السلام در حقشان دعا کرده و فرموده است:

رحم الله عبداً سمع حکماً فوعی،ودعی الی رشاد فَدَنی،واخذ بحجزه هادٍ فنجی؛ (۱)

خدا رحمت کند کسی که چون سخن حکیمانه ای بشنود،خوب فراگیرد و هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد،پذیرا شود،و دست به دامن هادی و رهبری زند و(در پرتو هدایتش)نجات یابد.

آنگاه حضرت در پایان بار دیگر به سرانجام دسته دوم اشاره کرده و می فرماید:«ثمّ هلك من ادّعی وخاب من افتری؛آن که ادعای علم کرد ولی در واقع عالم نبود،خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده و از رحمت الهی و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله نومید گشته است».

نکته ها

۱.برای رسیدن به نجات و رستگاری لازم است که در محضر اساتید و عالمان ربّانی زانو زد تا بتوان راه هدایت را از ضلالت و گمراهی شناخت.

۲.هدایت و رستگاری متوقف است بر علم به خدا و رسول و اقرار به تمام آنچه خدا برای هدایت بشر فرو فرستاده است.به دست آوردن این علم هم تنها باید از طریق تأییدشدگان الهی باشد.

۱- (۱) .نهج البلاغه،خطبه۷۶.

حدیث دوم

الْحُسَینُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِی،عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی الْوَشَّاءِ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ،عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ سَالِمِ بْنِ مُکْرَمٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:النَّاسُ ثَلَاثَهٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ. (۱)

بحث لغوی:«غثّاء»هر چیز سبکی که ارزشش کاسته شده و از حالت اصلی خود خارج شده باشد به طوری که قابل استفاده نباشد،مثل برگ های خشک و افتاده از درخت و اشیاء کوچک بی اهمیت که به اندازه ای پست هستند که کسی به آن ها اعتنا نمی کند.آنها به دلیل این که از موقعیت خود ساقط شده و سبک هستند،به راحتی توسط باد و سیل به این سو و آن سو می روند. (۲)لذا به کف روی آب که از همین مواد تشکیل می شود«غثّاء»می گویند.

شرح:امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف مثل احادیث گذشته انسان ها را به سه دسته تقسیم کرده است:

۱.گروهی دانشمند و عالم هستند که احادیث در مورد فضیلت و منزلت ایشان فراوان است و همین بس که قرآن در عظمت آنان فرموده: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ (۳)و با استفهام انکاری نابرابری علما با غیرعلما را بیان کرده است.

۲.گروه دیگر انسان هایی هستند که در مسیر فراگیری علم و دانش گام برمی دارند و شاگردان گروه اول اند.

ص:۱۰۸

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۴،ح۲.
۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«غثی».
۳- (۳) .زمر،آیه۹.

۳.گروه سوم افرادی هستند که نه عالم انـد و نه در مسیر فراگیری علم قرار دارند،بلکه انسان های فرومایه ای هستند که مانند خـار و خاشـاک بر روی سـیل،نه هـدف دارنـد و نه برنـامه ای برای کمـال خـود،بلکه به هر سـو که آب رود به همـان سو می رونـد.اینان را به«غثّـاء»تعبیر کرده انـد چون بسـان خـار و خاشاک که با هر حرکت باد و سـیل تغییر مسـیر می دهنـد آنان نیز با کوچـک ترین شـبهه از حـالی به حـالی دگرگون می شونـد و پـایه های ایمان و اعتقادشان سـست می گردد و هر روز در زیر بیرقی گرد می آیند.اما اینکه اینان چه کسانی هستند و مصداق عالم و متعلم و غثاء کیست در حدیث بعد روشن خواهد شد.

حدیث سوم

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی،عَنْ یونُسَ،عَنْ جَمِیلٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السـلام قَالَ:سَـمِعْتُهُ یقُولُ:یغْدُو النَّاسُ عَلَی ثَلَاثَهِ أَصْنَافٍ:عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ؛فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ. (۱)

بحث لغوی:«یغـدوا»فعل مضارع از ماده«غـدا،یغدو،غدواً»به ما بین نماز صـبح و طلوع خورشـید گفته می شود. (۲)معنای اصلی آن تغییر و تحول است و مصادیق متعددی دارد که طلوع فجر تا طلوع خورشید یکی از مصادیق آن است. (۳)

«شیعتنا»از ماده«شَیعَ»،دو معنا دارد:۱.معاضده و مساعده؛.گسترش و انتشار. (۴)«شیعه»به تابعین و انصار هم گفته می شود.

ص:۱۰۹

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۴،ح۴.

۲- (۲) .مصباح المنیر،ماده«غدو».

۳- (۳) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«غدو».

۴- (۴) .مقاییس اللغه،ماده«شیع».

شرح:در حدیث گذشته اصناف و اقسام مردم نسبت به علم بیان شد که سه دسته بودند:عالم؛متعلم؛غُثا(افرادی که ثبات لازم در علم و عمل ندارند و هر روز به سویی می روند).

در این حدیث امام صادق علیه السلام علاوه بر بیان سه دسته گذشته به مصادیق آنان هم اشاره کرده و می فرماید:مراد از علما ما هستیم،و مراد از متعلمین شیعیان ما و سایر مردم غُثاء هستند.

همان گونه که در معنای لغوی گذشت،شیعه به معنای پیرو و تابع است.به پیروان و تابعین اهل بیت علیهم السلام شیعه گفته می شود،چون که همه شیعیان و بسیاری از علمای اهل سنت به این امر اذعان دارند.فیروز آبادی می گوید:«این اسم(شیعه)بر هر کسی که ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام را قبول نموده،غلبه پیدا کرده است،تا جایی که به عنوان اسم خاص آن ها قرار گرفته است». (۱)شجره طیبه شیعه در زمان حضور نبی گرامی اسلام به ثمر نشسته و افرادی مانند سلمان فارسی،ابوذر غفاری،مقداد بن اسود و عمار یاسر به این نام مشهور بوده اند.اولین بار پیامبر صلی الله علیه و آله این نام را بر پیروان علی علیه السلام اطلاق نمود؛چنان که امام باقر علیه السلام از ام سلمه نقل می کند که گفت:

«سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول:علی و شیعته هم الفائزون یوم القیامه؛ (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:همانا علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند».

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَمِ،عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ،

ص:۱۱۰

۱- (۱) .قاموس المحیط،ماده«شیع».

۲- (۲) .شرح الاخبار،ج۳،ص۴۵۴.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِی،قَالَ:قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:اغْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ،وَ لَا تَکُنْ رَابِعاً؛فَتَهْلِکَ بِبُغْضِهِمْ. (۱)

بحث لغوی:(اغدوا)امر از ماده«غدا،یغدوا،غُدُوّاً»می باشد،یعنی در اول صبح چنین باش.

شرح:بعد از آن که در احادیث گذشته مردم به سه قسم عالم،متعلم و فرومایگان تقسیم شدند،در این حدیث فرمان می دهد که مؤمنان باید حالشان نسبت به علم از یکی از حالات سه گانه ذیل خارج نباشد:

-عالم و به مراحل علم و عمل و کمال انسانی رسیده باشند.

-متعلم و در راه پیمودن مسیر علم و عمل و کمال انسانی باشند.

-دوستدار اهل علم-اعم از عالم و متعلم-باشند.

دسته چهارم خواسته یا ناخواسته از دشمنان و مبغضین این سه دسته خواهند بود که سرانجام شان هلاکت دنیا و آخرت است؛در دنیا به دلیل دشمنی با اهل علم و یا حداقل به سبب دوری از آنان و محروم ماندن از فراگیری احکام،اعتقادات،اخلاق و فضایل انسانی و در آخرت نیز از رحمت الهی و هم نشینی با اولیاء الهی در بهشت برین بی بهره و در عذاب الیم اخروی گرفتار خواهند شد.

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۴،ح۳.

پرسش ها

۱.در عبارت«آلوا الی عالم علی هدیً من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غیره»از«علی هدیً»و«اغناه الله»چه نکته ای استفاده می شود و مصداق آن کیست؟

۲.مصداق«جاهل مدّع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتّنته الدنیا وفتن غیره»را توضیح دهید.

۳.مصداق«متعلّم من عالم علی سبیل هدی من الله ونجاه»را بیان کنید.

۴.یک آیه از قرآن کریم در فضیلت دانشمندان ذکر و ترجمه کنید.

۵.«غثاء»یعنی چه؟از نظر مفهوم و مصداق توضیح دهید.

۶.در عبارت«یغدوا و الناس علی ثلاثه اصناف»،واژه«یغدوا»را توضیح دهید.

۷.واژه شیعه را از نظر مفهوم و مصداق و تاریخ استعمال آن توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیدٍ،عَنْ یونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ،عَمَّنْ ذَکَرَهُ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قَامَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ علیه السلام خَطِیباً فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ فَقَالَ:یا بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِکْمَهِ فَتَظْلِمُوهَا وَ لَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ.

۲.مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللهِ ابْنَی مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَمِ،عَنْ سَیفِ بْنِ عَمِیرَهَ،عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ یزِیدَ،قَالَ:قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:أَنْهَاکَ عَنْ خَصْلَتَینِ فِیهِمَا هَلَاکُ الرِّجَالِ،أَنْهَاکَ أَنْ تَدِینَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ وَ تُفْتِی النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ.

۳.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیدٍ،عَنْ یونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ،عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ،قَالَ:قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:إِیاکَ وَ خَصْلَتَینِ فَفِیهِمَا هَلَکَ مَنْ هَلَکَ،إِیاکَ أَنْ تُفْتِی النَّاسَ بِرَأْیکَ أَوْ تَدِینَ بِمَا لَا تَعْلَمُ.

۸-پاداش عالم و متعلم

حدیث اول

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِی،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَیمُونٍ الْقَدَّاحِ وَ عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی،عَنِ الْقَدَّاحِ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ سَلَکَ طَرِیقاً یطْلُبُ فِیهِ عِلْماً سَلَکَ اللهُ بِهِ طَرِیقاً إِلَی الْجَنَّهِ،وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ،وَ إِنَّهُ یسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِی السَّمَاءِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ حَتَّی الْحُوتِ فِی الْبَحْرِ،وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَی سَائِرِ النُّجُومِ لَیلَهَ الْبَدْرِ،وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیاءِ،إِنَّ الْأَنْبِیاءَ لَمْ یوَرِّثُوا دِینَاراً وَ لَا دِرْهَماً،وَ لَکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ،فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ. (۱)

بحث لغوی:«سلک»فعل ماضی ثلاثی مجرد از ماده«سلوک»به معنای نفوذ

۱- (۱) .کافی،ج ۱،ص ۳۴،ح ۱.

در راه (۱)و راه رفتن در خط معین است؛به حرکت باشد یا به عمل یا به عقیده. (۲)

«تَضَعُ»فعل مضارع از ماده«وَضَعَ»ضد«رفع»،به معنای پایین آوردن چیزی و بر زمین نهادن است. (۳)

شرح:این حدیث شریف دارای سه بخش است:

پاداش دانشجویان

در این بخش به سه پاداش مهم از پاداش های جویندگان دانش اشاره دارد:

اول:بهشت؛در این مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:«من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سلک الله به طریقاً الی الجنه؛کسی که در راهی وارد شود که در آن راه جویای علم باشد،خداوند او را به راهی هدایت می کند که به سوی بهشت است».

در این جا دو نکته قابل توجه است:

۱.طریق علم به صورت نکره و مطلق آمده و دلالت بر عموم دارد،یعنی هر راهی که به علم منتهی شود چه از محضر علما باشد و چه جست وجو در لابه لای کتاب ها و در میان کتابخانه ها.

۲.علمی که اگر انسان در مسیر آن گام بردارد خدا او را به سوی بهشت رهنمون می سازد قطعاً علم دین و خداشناسی و معارف و احکام الهی است.

دوم:تواضع فرشتگان؛در این مورد نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:«وان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به؛ملائکه بال هایشان را برای جوینده علم بر زمین می نهند(تا به روی آن راه بروند)در حالی که بر این کار راضی و خشنودند».

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«سلک».

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«سلک».

۳- (۳) .مقاییس اللغه،ماده«وضع».

درباره معنای بال گشودن ملائکه برای طالبان علم سه احتمال وجود دارد:

۱.تواضع ملائکه نسبت به اهل علم؛چنان که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ ؛ (۱)و بال(عطوفت و فروتنی)خود را برای مؤمنان فرو آر».به فرزندان در مقابل و الدین هم چنین امر می کند: وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ ؛ (۲)و از سر مهر،بال فروتنی برای آن دو فرو آور.

۲.فرود آمدن در مجالس علم و ترک پرواز است.

۳.سایه افکندن بر مجالس علمی است.

سوم:استغفار تمام موجودات؛در این مورد رسول گرامی اسلام فرموده:«وانه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر؛هر آنچه در آسمان و زمین است برای جوینده علم طلب آمرزش می کنند حتی ماهیانی که در دریا هستند».

لفظ«مَن»در این جا تنها برای ذوی العقول نیست بلکه از باب تغلیب با لفظ«من»بیان کرده و همه موجودات زمینی و آسمانی مراد است؛حتی ماهی که هیچ گونه صدایی از خود ندارد.

فرق عالم و عابد

در این بخش از حدیث بین عالم و عابد مقایسه ای کرده و می فرماید:«وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیله البدر؛برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهاردهم است».

ص:۱۱۵

۱- (۱) .حجر،آیه۸۸.

۲- (۲) .اسراء،آیه۲۴.

نکته ها

۱.عـالم را به مـاه تشـبیه کرده و چـون نـور مـاه از خـودش نیست بلکه از خورشـید است،پس مراد از عـالم نیز عـالمی است که علمش اکتسابی است نه لـدنّی.علم لـدنی از آن اولیاء خدا مانند انبیاء و ائمه است و اگر عابد با انبیاء مقایسه می شد باید مانند خورشید نسبت به ستاره باشد،نه ماه نسبت به ستاره.

۲.عابـد را به سـتاره تشبیه کرده،چون نور سـتاره از خودش تجاوز نمی کنـد ولی نور ماه هر چنـد اکتسابی است باز هم در حد خود زمین را در دل شب روشنایی می بخشد.

۳.تشبیه عابـد به سـتاره به این است که در نبود ماه شایـد سـتاره سوسو بزند و بتواند راهنمای گم شدگان در دل تاریکی شـب باشد،اما با آمدن ماه ستارگان هرگز پیدا نخواهند بود.پس با وجود عالم،عابد نمی تواند نقشی برای غیر خود داشته باشد.

علما وارثان انبیا

در ایـن بخش از حـدیث بـه جایگـاه اجتمـاعی و دینی و نقش هـدایت گری علمـا اشـاره کرده و می فرمایـد:«ان العلمـاء ورثه الانبیاء؛ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورّثوا العلم فَمَن اخـذ منه اخَـذ بحظّ وافر؛قطعاً علما وارثان و جانشـینان انبیاء هسـتند؛انبیـاء دینـار و درهـم بـه ارث نمی گذارنـد،بلکـه علم را به ارث می گذارنـد و هر کسـی که از آن چیزی برگیرد،بهره فراوانی برده است».

این فراز در درس های گذشته توضیح داده شد.

حدیث دوم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ،عَنْ

ص:۱۱۶

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:إِنَّ الَّذِی یعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْکَمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَیهِ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَهِ الْعِلْمِ وَ عَلِّمُوهُ إِخْوَانَکُمْ کَمَا عَلَّمَکُمُوهُ الْعُلَمَاءُ. (۱)

شرح:در فراز اول این حدیث شریف پاداش معلم و اساتید علم را هم چون پاداش متعلم و دانش پژوه دانسته و فرموده است:«ان الذی یعلّم العلم منکم له اجرٌ مثل اجرا المتعلّم؛کسی که از شما(شیعیان)علم را(به دیگران)می آموزد برای او پاداشی هم چون پاداش دانش پژوه است».

نکته ها

۱.معلمی اجر خواهد داشت که از شیعیان اهل بیت علیهم السلام باشد(منکم).

۲.علت تساوی پاداش معلم و متعلم این است که تعلیم و تعلم ملازم یکدیگر هستند،هیچ یک نسبت به دیگری اصالت ندارند و دلیل این که تعلیم به تعلم قیاس شده این است:۱.تعلیم متوقف بر تعلم است؛۲.علاوه بر آن موجب تشویق متعلمین هم خواهد بود؛۳.تعلم سخت تر از تعلیم است و«افضل الاعمال أشقّها»،به همین دلیل در این قیاس تعلم اصل قرار گرفته است.

اما این که معلم از فضیلت علم و کمال فعلی و حق تعلیم و تربیت برخوردار است،فرمود:«وله الفضل علیه؛برای آن(معلم)برتری نسبت به متعلم وجود دارد». (۲)

چون در همه اعصار مدعیان علم و عالمان بی عمل که رهزنان ایمان مردم هستند فراوانند،در بخش سوم حدیث کسانی را شایسته استادی می داند که از حاملان واقعی علم الهی باشند:«فتعلّموا العلم من حمله العلم؛علم را از حاملان(واقعی)علم بیاموزید».

ص:۱۱۷

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۵،ح۲.

۲- (۲) .ر.ک:شرح اصول کافی(ملاصالح مازندرانی)،ج۲،ص۵۲.

حاملان علم الهی و معدن اسرار و معارف خداوندی همان اهل بیت علیهم السلام هستند،چنان که از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ (۱)؛روایت شده است که فرمود:

نحن الذین یعلمون،وعدوّنا الذین لایعلمون،وشیعتنا اولوالالباب؛

ما همان کسانی هستیم که می دانند و دشمنان ما همان کسانی هستند که نمی دانند و شیعیان ما اولوالالباب هستند. (۲)

در پایان امام علیه السلام وظیفه دانش پژوهان را آموزش به برادران دینی شمرده و می فرماید:«وعلّموه اخوانکم کما علّمکموه العلماء؛همان گونه که علماء علم را به شما آموختند،شما نیز آن را به بردارنتان آموزش دهید».

۳.فرمان به تعلم و تعلیم با صیغه امر دلالت بر وجوب هر دو دارد،چون صیغه امر ظاهر در وجوب است.وجوب تعلم در مباحث گذشته روشن شد و اما وجوب تعلیم نیز از روایاتی که دلالت بر وعده عذاب بر کتمان علم دارند روشن می شود.طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود:

قرأت فی کتاب علی علیه السلام:ان الله لم یأخذ علی الجهّال عهداً بطلب العلم حتی أخذ علی العلماء عهداً ببذل العلم للجهّال،لانّ العلم کان قبل الجهل؛

در کتاب علی علیه السلام خواندم که خدا از نادانان پیمان بر طلب علم نگرفته مگر آن که از علماء پیمان بذل علم بر نادانان گرفته است،چرا که علم قبل از جهل بوده است.

۴.در عبارت«کما علّمکموه العلماء»چند وجه محتمل است که به دو وجه آن اشاره می شود:

الف)«کاف»برای تعلیل است؛یعنی به همان دلیل که علما به شما تعلیم

۱- (۱) .زمر،آیه۹.

۲- (۲) .مجمع البیان،ج۸،ص۳۸۹.

دادند شما هم به برادارانتان تعلیم دهید.

ب)«کاف»برای تشبیه است؛یعنی مثل علماء و اساتید خود تعلیم دهید بدون تغییر و تحریف و با رعایت آداب تعلیم و تعلم.

حدیث سوم

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِی،عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَم،عَنْ عَلِی بْنِ أَبِی حَمْزَهَ،عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:مَنْ عَلَّمَ خَیراً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ.قُلْتُ:فَإِنْ عَلَّمَهُ غَیرَهُ یجْرِی ذَلِکَ لَهُ؟قَالَ:إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ کُلَّهُمْ جَرَی لَهُ.قُلْتُ:فَإِنْ مَاتَ؟قَالَ:وَ إِنْ مَاتَ. (۱)

شرح:ابوبصیر می گوید:شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:«من علّم خیراً فله مثل اجر من عمل به؛کسی که(کار)خیری را(به دیگران)آموزش دهد،پاداشی همانند پاداش کسانی دارد که به آن علم عمل کنند.

یعنی معلم هر کار خیر،پاداشش برابر با پاداش تمام کسانی است که به آن حدیث عمل کرده باشند؛چه عمل کنندگان شاگرد و متعلم خود او باشند یا نباشند.

ابوبصیر می گوید:پرسیدم:«اگر(آن شاگرد)علم را به غیر خودش هم آموزش دهد(و کسی که شاگرد شاگرد اوست به آن عمل کند)باز هم پاداش عمل او برای معلم اول باقی خواهد بود؟»

امام صادق علیه السلام فرمود:«ان علّمه الناس کلّهم جری له؛اگر به تمام مردم هم بیاموزد(باز هم ثواب آن)برای آن(معلّم اول)خواهد بود».

چه بسا علت این پاداش این است که معلم اول منشأ پیدایش و انتشار این

۱- (۱) .کافی،ج ۱،ص ۳۵،ح ۳.

خیر شده است و هر کسی که به آن عمل کند برای او علاوه بر پاداش خود،پاداشی برابر با پاداش تمام عمل کنندگان خواهد بود.

ابوبصیر بار دیگر پرسید:«پس اگر آن(معلم اول)بمیرد؟»یعنی بعد از مرگش هم از ثواب عمل کنندگان به آن خیر بهره مند خواهد بود؟

امام علیه السلام فرمود:«وان مات؛هر چند بمیرد»،چون زندگی و حیات،شرط رسیدن پاداش به او نیست،بلکه انتشار خیر است که سبب فراهم آمدن پاداش برای او می گردد و انتشار خیر بعد از مرگ او هم محقق است.

از این حدیث استفاده می شود که معلم اول در واقع پایه گذار سنتی است که تا وقتی به آن عمل شود اجر و پاداش آن برای پایه گذارش خواهد بود.البته همان گونه که از ثواب سنت حسنه برخوردار می شود،چنان چه او پایه گذار بدعت یا سنت سیئه ای هم باشد باز هم وزر و وبال آن و تمام عمل کنندگان به آن هم به او خواهد رسید؛چنان که در حدیث بعدی به آن اشاره شده است.

حدیث چهارم

اشاره

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ،عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ،عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ،عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يَنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يَنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً. (۱)

بحث لغوی:«ضلال»مصدر از ماده«ضَلَّ»به معنای عدول از راه مستقیم و

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۵،ح۴.

ضد هدایت است. (۱)«اوزار»جمع«وِزر»به معنای سنگینی است که بر چیزی حمل شود و از مصادیق آن«کوه»است که بر زمین حمل می شود و«گناه»است که بر گردن انسان حمل می شود. (۲)

پاداش معلم هدایت گر

شرح:ابوعبیده حذاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:«من علّمَ باب هدیً فله مثل اجر من عمل به؛کسی که راه هدایت را(به دیگران)یاد دهد پاداشی همانند پاداش کسی دارد که به آن(هدایت)عمل کرده است».

«باب هدی»یعنی راه رسیدن به هدایت و بالاترین مصداق آن«صراط مستقیم»است که هر روز هر مسلمانی حداقل ده بار در نماز خود از خدا می خواهد: اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ ؛ما را به راه راست راهنمایی فرما. (۳)

صراط مستقیم،راه نعمت یافتگان است: صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ ؛راه کسانی که به آنان نعمت دادی. (۴)

نعمت یافتگان در قرآن عبارتنداز:نبیین،صدیقین،شهدا و صالحین: وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً ؛ (۵)و کسانی که خدا و فرستاده[اش]را اطاعت کنند،پس ایشان با کسانی که خدا به آنان نعمت داده،از پیامبران،راستگویان،شهیدان و شایستگان(همنشین)خواهند بود و آنان چه نیکو رفیقانی هستند.

ص:۱۲۱

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«ضل».

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«وزر».

۳- (۳) .حمد،آیه۶.

۴- (۴) .حمد،آیه۷.

۵- (۵) .نساء،آیه۶۹.

مصداق دیگر آن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند که امام صادق علیه السلام فرمود:

قول الله عزوجل فی الحمد: صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ یعنی محمداً وذریته صلوات الله علیهم. (۱)

سپس امام باقر علیه السلام در پاسخ به این سؤال مقدر که اگر مثل پاداش عمل کنندگان به معلمان هم داده شود،ممکن است از پاداش عاملان چیزی کم شود،فرمود:«ولاینقص اولئک من اجورهم شیئاً؛از پاداش عمل کنندگان(به هدایت)هم چیزی کم نمی شود».

اگر از پاداش عمل کنندگان کم نمی شود به این دلیل است که خدا فرموده: وَ أَنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ (۲)و إِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ . (۳)

و اگر همانند پاداش عمل کنندگان،به معلم داده شود به این دلیل است که ارشاد و هدایت ایشان عمل آن معلم است و کسی که کم ترین عملی را هم انجام داده باشد پاداش آن را خواهد دید: فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ . (۴)

گناه معلم ضلالت

سپس امام علیه السلام به وزر و وبال کسی که باب ضلالت و گمراهی را بگشاید اشاره کرده و می فرماید:«ومن علّم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به؛کسی که راه گمراهی را(به دیگران)یاد دهد گناهی مانند گناه کسی دارد که به آن(گناه)عمل کرده است».

«باب ضلال»یعنی راه رسیدن به ضلالت و گمراهی و راه گمراهان که هر

۱- (۱) .بحارالانوار،ج۱۰،ص۶۱.

۲- (۲) .آل عمران،آیه۱۷۱.

۳- (۳) .توبه،آیه۱۲۰.

۴- (۴) .زلزله،آیه۷.

روز در نماز،هر مسلمانی حداقل ده بار از خدا می خواهد که او را از مسیر آنان باز دارد و می گوید: غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّالِّینَ . (۱)

مصادیق آنان عبارتند از:

۱.کافران؛چنان که علی علیه السلام فرمود:«کل من کفر بالله فهو المغضوب علیه و ضالّ عن سبیل الله». (۲)

۲.غالیان؛چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:«من تجاوز بأمیرالمؤمنین علیه السلام بالعبودیه فهو من المغضوب علیهم و من الضالین». (۳)

۳.یهود و نصاری؛چنان که علی علیه السلام در تفسیر غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ فرمود:«هم الیهود الذین قال الله فیهم: مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ » (۴)و در تفسیر وَ لاَ الضّالِّینَ فرمود:«وهم النصاری الذین قال الله فیهم ...قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً (۵)». (۶)

۴.ناصبیان و منکران امام؛چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «اَلْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ :النّصاب،و اَلضّالِّینَ :الشکاک الذین لایعرفون الامام». (۷)

یادآوری:این که گناه معلم ضلالت،گناهی مانند گنهکاران باشد ظلم نیست،چون اضلال و گمراهی عمل کننده،نتیجه آموزش و عمل خود اوست. وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ .

امام باقر علیه السلام بار دیگر در پاسخ به سؤال مقدر که اگر مثل وزر و وبال عمل

۱- (۱) .حمد،آیه۷.

۲- (۲) .بحارالانوار،ج۲۵،ص۲۷۴.

۳- (۳) .نورالثقلین،ج۱،ص۲۵.

۴- (۴) .مائده،آیه ۶۰.

۵- (۵) .همان،آیه۷۷.

۶- (۶) .بحارالانوار،ج۲۵،ص۲۷۴.

۷- (۷) .نورالثقلین،ج۱،ص۲۴.

کننـده برای معلم ضـلال باشـد،موجب کم شدن وزر و وبال عمل کننده خواهد شد یا نه؟فرمود:«ولاینقص اولئک من اوزارهم شیئاً؛از وزر و وبال عمل کنندگان(به ضلالت)هم چیزی کاسته نمی شود».

این که معلم ضـلالت،وزر و وبالی همانند وزر و وبال عمل کننده به ضلال داشته باشد با آیه کریمه: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری منافات ندارد،چون ضـلالت گمراهان،نتیجه عمل و آموزش معلم ضلالت است،بنابراین ضلالت آن ها وِزر و عمل خود اوست و او وِزر دیگری را متحمّل نمی شود،بلکه متحمّل وِزر خویش است.

بنابراین معلمِ راه هدایت،مانند کسـی است که سـنت حسـنه ای از خود بر جای نهاده باشد،و معلم ضلالت مانند کسی است که سنت سیئه ای را بنا نهاده باشد؛چنان که در روایت نبوی آمده است:

من سَنَّ فی الاسـلام سـنه حسنه فله أجرها وأجرمن عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء؛و من سَنّ فی الاسلام سنه سیئه،کان علیه وزرها ووزر من عمل بها بعده من غیر أن ینقص من اوزارهم شیء؛ (۱)

کسـی که در اسـلام سـنت حسـنه ای را بنا نهد،اجر آن(عمل)و اجر کسی که بعد از او به آن عمل کرده برای اوست بدون آن که از پاداش او چیزی کاسـته شود؛و کسـی که در اسلام سنت سیئه ای برجا نهد،وزر آن عمل و وزر کسی که بعد از او به آن عمل نمایند بر عهده او خواهد بود بدون آن که ذره ای از وزر و وبال آن ها کاسته شود.

۱- (۱) .صحیح مسلم،ج۳،ص۸۷.

پرسش ها

۱.سه پاداش مهم برای جویندگان دانش را از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نمایید.

۲.در عبارت«ان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم»،بال گشودن فرشتگان را توضیح دهید.

۳.نکات مستفاد از عبارت«وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیله البدر»را بیان کنید.

۴.از عبارت«ان الذی یعلّم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلّم»چه نکاتی به دست می آید؟

۵.در عبارت«فعلّموا العلم من حمله العلم»،مراد از«حمله العلم»چیست؟

۶.وجوه محتمل در کاف«کما علّمکموه العلماء»را توضیح دهید.

۷.حدیث ذیل را به اختصار توضیح دهید:

«عن ابی بصیر قال:سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول:من علّم خیراً فله مثل اجر من عمل به.قلت:فان علّمه غیره یجری ذلک له؟قال:ان علّمه الناس کلّهم جری له.قلت:فان مات؟قال:وان مات.»

۸.با توجه به عبارت«من علّم باب هدی فله اجر من عمل به ولاینقص اولئک من اجورهم شیئاً...»:

الف)«باب هدی»را از نظر مفهوم و مصداق توضیح دهید.

ب)علت کم نشدن پاداش عمل کنندگان چیست؟(با استناد به آیات قرآن کریم)

ج)چرا همانند پاداش عمل کنندگان به معلم آنان داده می شود؟(با استناد به آیات قرآن کریم)

۹.با توجه به عبارت«من علّم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به»:

الف)باب ضلال را از نظر مفهوم و مصادیق توضیح دهید.

ص:۱۲۵

ب)به چه دلیل شریک بودن معلمِ گناه در عمل گنهکاران ظلم نیست؟(با استناد به آیات قرآن کریم).

ج)آیا شریک بودن معلمِ گناه در گناهکاران با آیه شریفه وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری منافات ندارد؟

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی،عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللهِ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْکُمْ عَمَّا لَا یعْلَمُ،فَلْیقُلْ:لَا أَدْرِی وَ لَا یقُلْ:اللهُ أَعْلَمُ،فَیوقِعَ فِی قَلْبِ صَاحِبِهِ شَکّاً وَ إِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ لَا أَدْرِی،فَلَا یتَّهِمُهُ السَّائِلُ.

۲.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَنْ یونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ،عَنْ أَبِی یعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللهِ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:إِنَّ اللهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآیتَینِ مِنْ کِتَابِهِ أَنْ لَا یقُولُوا حَتَّی یعْلَمُوا وَ لَا یرُدُّوا مَا لَمْ یعْلَمُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثاقُ الْکِتابِ أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ قَالَ: بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ .

۳.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ یونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ،عَمَّنْ حَدَّثَهُ،عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ،قَالَ:مَا ذَکَرْتُ حَدِیثاً سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام إِلَّا کَادَ أَنْ یتَصَدَّعَ قَلْبِی.قَالَ:حَدَّثَنِی أَبِی،عَنْ جَدِّی،عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله:قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ:وَ أُقْسِمُ بِاللهِ مَا کَذَبَ أَبُوهُ عَلَی جَدِّهِ وَ لَا جَدُّهُ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَایِیسِ فَقَدْ هَلَکَ وَ أَهْلَکَ،وَ مَنْ أَفْتَی النَّاسَ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا یعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَ الْمُحْکَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَکَ وَ أَهْلَکَ.

حدیث پنجم

اشاره

الْحُسَینُ بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ عَلِی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ،رَفَعَهُ،عَنْ أَبِی حَمْزَهَ،عَنْ عَلِی بْنِ الْحُسَینِ علیه السلام قَالَ:لَوْ یعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْکِ الْمُهَجِ وَ خَوْضِ اللُّجَجِ؛إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی دَانِیالَ:أَنَّ أَمْقَتَ عَبِیدِی إِلَی،الْجَاهِلُ الْمُسْتَخِفُّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ؛التَّارِکُ لِلاقْتِدَاءِ بِهِمْ؛وَ أَنَّ أَحَبَّ عَبِیدِی إِلَی،التَّقِی الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِیلِ،اللَّازِمُ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ،الْقَابِلُ عَنِ الْحُکَمَاءِ. (۱)

بحث لغوی:«سفک»به معنای ریختن و سرازیر شدن است و بیشتر در مورد ریختن خون به کار می رود. (۲)«الْمُهَج»جمع«المهجه»به معنای خون قلب یا روح است (۳)که بعد از ریختن آن جان انسان هم باقی نمی ماند.«خوض»فرو رفتن (۴).«اللجج»جمع«اللجه»،به معنای آب فراوان. (۵)«اَمْقَتْ»:افعل التفضیل از ماده«المَقْت»به معنای بُغض بسیار شدید است. (۶)«الجزیل»صفت مشبهه از ماده«جَزَلَ»به معنای بزرگ و فراوانی است. (۷)

فضیلت طلب علم

اشاره

شرح:در این حدیث شریف امام سجاد علیه السلام در بیان فضیلت طلب علم می فرماید:

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۵،ح۵.

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم:ماده«سفک».

۳- (۳) .مجمع البحرین:ماده«مهج».

۴- (۴) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«خوض».

۵- (۵) .تاج العروس:ماده«لجج».

۶- (۶) .لسان العرب:ماده«مقت».

۷- (۷) .مجمع البحرین:ماده«جزل».

لـو یعلـم النـاس مـا فی طلب العلـم لطلبـوه ولـو بسـفک المُهـج و خـوض اللجـج؛اگر مردم می دانسـتند کـه در طلـب علم چه(ثوابی)نهفته است آن را می طلبیدند هر چند با ریختن خون دل(و خارج شدن روح)و فرو رفتن در گرداب ها باشد.

نکته ها

۱.مراد از«لو یعلم»،علم یقینی است و گرنه همه مردم از آثار و برکات علم به اندازه کافی خبر دارند.

۲.«ما فی طلب العلم»،«ما»موصوله و به معنـای شـرافت و کمـال و منافعی است که در علم نهفته است.این ابهام گویی اشاره به عظمت این مقامـات عـالیه دارد و کسـانی آن را درک می کننـد که و اله و شـیدای علم باشـند و در راه رسـیدن به آن از جان نشناسند.

۳.«سـفک المهج»به معنای ریختن خونی است که موجب مرگ می شود.«خوض اللجج»به معنای فرو رفتن در گرداب ها است و در این حدیث دو معنا دارد:

۱.«سـفک المهـج»یعنی ریختن خون هـای مخالفـانی که مـانع طلب علم انـد و«خوض اللجـج»کنایه از فرو رفتن در شمشـیرهای مخالفان و زدن در قلب لشکر ایشان است. (۱)

۲.«سـفک المهج»یعنی جنگیدن با دشـمنان و رسیدن به فوز شهادت در راه طلب علم و«خوض اللجج»یعنی گذشتن از امواج پر تلاطم دریاها و کنایه از پیمودن راه های خطرناک و صعب العبور است.

مبغوض ترین بندگان

اشاره

سپس امام علیه السـلام برای تأکیـد بر ارزش علم،به وحی الهی بر حضـرت دانیال علیه السـلام اشاره کرده و می فرمایـد:«ان الله تعالی اوحی الی دانیال:انّ امقت عبیدی الی الجاهل

ص:۱۲۸

۱- (۱) .ر.ک:صافی در شرح کافی،ج۱،ص۳۰۲.

المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم؛خدای تعالی به حضرت دانیال علیه السلام وحی کرد:قطعاً مبغوض ترین بندگانم نزد من(انسان های)جاهلی هستند که حق اهل علم را سبک بشمرند و اقتداء به آن ها را ترک کنند».

نکته ها

۱.جاهل در این جا موصوف است و دو صفت دارد:

صفت اول این است که حق علما و دانشمندان را سبک می شمرند(المستحفّ بحقّ اهل العلم).

صفت دوم این است که اقتداء به دانشمندان را ترک کرده و از ایشان پیروی نمی کنند(التارک للاقتداء بهم).

۲.«اَمْقَتْ»به معنای مبغوض ترین افراد است.مبغوضین در نزد خداوند همان کسانی هستند که هر روز حداقل ده بار از خدا می خواهیم تا ما را به راه آنان هدایت نکند: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ .برخی از مصادیق آنها در شرح حدیث قبلی گذشت.

بنابراین افراد نادان که مقام علما را سبک بشمرند و از ایشان پیروی نکنند بعید نیست که جزء یکی از آن گروه ها باشند.

۳.نتیجه غضب الهی از نظر قرآن کریم سقوط غضب شدگان در پرتگاه هلاکت است: وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوى ؛و هر کس خشم من بر او روا شود،پس یقیناً سقوط می کند.

محبوب ترین بندگان

اشاره

در وحی خداوند به دانیال علیه السلام در مقابل افرادی که مبغوض خدا هستند،محبوب ترین افراد را نیز برشمرده و می فرماید:

ان احبّ عبیدی الی التقی الطالب للثواب الجزیل،اللازم للعلماء،التابع للحلماء،القابل

ص:۱۲۹

عن الحکما؛قطعاً محبوب ترین بندگان نزد من(انسان)با تقوایی است که طالب پاداش بزرگ،همراه با علما،پیرو بردباران و پذیرنده(سخنان)فرزانگان باشد.

نکته ها

۱.کسی محبوب خداست که اهل تقوا باشد و اهل تقوایی محبوب تر است که چهار صفت داشته باشد:طالب پاداش بزرگ؛همنشین و همراه با علماء؛پیرو بردباران و پذیرنده(سخنان)فرزانگان.

۲.کسی طالب پاداش بزرگ است که اهل عمل به موجبات پاداش باشد،یعنی ملتزم به توحید و اوامر الهی باشد و از شرک و معاصی اجتناب کند،ظاهر خود را به اخلاق حسنه آراسته نماید و باطن خود را از رذایل اخلاقی پاک سازد.

۳.ملازمت با علماء به معنای همنشینی و همراهی با ایشان است،خدا همان گونه که جویندگان علم را دوست دارد(ان الله یحب بغاه العلم) (۱)همنشین با علما را نیز دوست دارد(اللازم للعلماء).

۴.تنها ملازمت با علما کافی نیست بلکه تبعیت و پیروی از دستور آنان نیز از شرایط محبوب خداست(التابع للحلماء).البته آن عالمی صلاحیت اقتدا و پیروی را دارد که حلم و سعه صدر لازم را هم دارا باشد.

۵.تبعیت ظاهری کافی نیست بلکه باید با جان و دل پذیرنده اقوال آنان باشد(القابل عن الحکماء).البته آن سخنی هم قابل پذیرش است که از سر حکمت باشد.

حدیث ششم

اشاره

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ سُلَیمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِی،عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیاثٍ،قَالَ:قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلهِ،

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص ۳۰.

دُعِی فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِیماً فَقِیلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلهِ وَ عَلَّمَ لِلهِ. (۱)

بحث لغوی:«دُعی»؛نامیده شد. (۲)دعو تُه زیداً اذا سمّیته (۳)(اگر ماده دعا دو مفعولی باشد به معنای نامیدن است).«ملکوت»بر وزن فَعَلُوت از ماده«ملک»و برای مبالغه است.«ملکوت السماوات»یعنی ملک آسمان و اگر ملکوت می گویند به این دلیل است که بر عظمت ملک آسمان دلالت دارد. (۴)

پاداش تعلیم و تعلّم

امام صادق علیه السلام در مورد پاداش تعلیم و تعلم و عمل به علم می فرماید:«من تعلم العلم وعمل به وعلّم لله دعی فی ملکوت السماوات عظیماً،فقیل:تعلم لله و عَمِلَ لله و علّم لله؛کسی که علم را برای خدا بیاموزد و عمل کند و آموزش دهد،در ملکوت آسمان ها(با نام)بزرگ نامیده شود و گفته شود:برای خدا آموخت،برای خدا عمل کرد و برای خدا آموزش داد».

به قرینه آخر حدیث«لام»لله در اول حدیث جار و مجرور متعلق به سه فعل«تعلّم،عَمِلَ و علّم»است.

نکته:مجد و عظمت و بزرگی تنها متعلق به آن عملی است که برای خدا باشد و عمل برای غیر خدا ارزش ندارد و هر عملی که برای خدا باشد به چنان جایگاهی می رسد که در میان اهل آسمان و ملکوتیان آن را بزرگ می دانند.

۱- (۱) .کافی،ج ۱،ص ۳۵،ح ۶.

۲- (۲) .وافی،ج ۱،ص ۱۶۰.

۳- (۳) .نهایه ابن اثیر،ماده«دعو».

۴- (۴) .شرح اصول کافی(ملا صالح مازندرانی)،ج ۲،ص ۶۲.

۹-ویژگی های علما

حدیث اول

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی الْعَطَّارُ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ مُعَاوِیهَ بْنِ وَهْبٍ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَینُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ،وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ،وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِینَ فَیذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ. (۱)

بحث لغوی:«تَزَینُوا» (۲)از ماده«زین»،نقیض«شین»به معنای حُسن و زیبایی در ظاهر است؛چه در امور مادی محسوس باشد و چه در امور معنوی.در امور مادی مثل: وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ . (۳)در امور معنوی مثل: وَ لکِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ ... . (۴)

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۶،ح۱.

۲- (۲) .مقاییس اللغه،ماده«زین».

۳- (۳) .فصلت،آیه۱۲.

۴- (۴) .حجرات،آیه۸.

«الحلم»:نگهداری نفس و طبع از هیجان غضب (۱)و به معنای بردباری است

«الوقار»از ماده«وقر»به معنای سنگینی است.«الوَقْر:سنگینی در گوش» (۲)و«وَقار»بر وزن«سَحَاب»به معنای بردباری و آرامش است. (۳)

«تواضعوا»از ماده«وضع»ضد«رفع»می باشد. (۴)«تواضع»به معنای تذلل است. (۵)

«جبّارین»از ماده«جبر»به معنای اصلاح کردن با زور و قهر است و تسلط و قدرت و سلطان را هم جبر و زور گفته اند. (۶)ازاین رو«جبار»یعنی بسیار زورگو.

شرح:معاویه بن وهب می گوید:از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلّمونه العلم،و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تکونوا علماء جبّارین فیذهب باطِلُکم بحقّکم؛جویای علم و دانش باشید و همراه با علم،خود را با بردباری و وزانت آراسته سازید،در مقابل کسی که علم می آموزید تواضع کنید،و به کسی که از او علم می جویید تواضع کنید و از عالمان گردنکش مباشید که مبادا باطلِ شما حقِ شما را از بین ببرد.

ویژگی های اهل علم

در این حدیث شریف،امام علیه السلام بعد از سفارش به فراگیری علم و دانش صفات و ویژگی هایی را برای اهل علم لازم دانسته و به آنها سفارش کرده است:

۱.به زینت حلم و بردباری آراسته شوند.

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«حلم».
۲- (۲) .همان،ماده«وَقَرَ».
۳- (۳) .مجمع البحرین،ماده«وَقَرَ».
۴- (۴) .مفردات راغب،ماده«وَضَعَ».
۵- (۵) .مجمع البحرین،ماده«وضع».
۶- (۶) .مفردات راغب،ماده«جبر».

۲.به وقار و سنگینی و وزانت آراسته گردند.

۳.در برابر کسانی که به آن ها علم یاد می دهند تواضع و فروتنی نمایند تا آنان قبل از آن که از گفتار استاد درس بیاموزند از رفتار و کردار او درس تواضع و فروتنی بیاموزند؛چنان که امام صادق علیه السلام به ابن ابی یعفور فرمود:«کونوا دعاه الناس بغیر السنتکم». (۱)

۴.در مقابل کسانی که از آنها علم آموخته یعنی اساتید گذشته خود نیز تواضع نمایند و حق اساتید را بر خود بزرگ شمارند.

۵.از علمای جبار و گردنکش و غیر متواضع نباشند،چرا که جبّاریت برای غیر خدا باطل است و این صفت اگر در کسی باشد حق را که همان علم و اثر آن است از بین می برد.

این حدیث«جبّاریت»را باطل شمرده است،چون«جبّاریت»از صفات مختص خداوند بوده و تنها نسبت به ذات باری تعالی حق است و نسبت به مخلوقان باطل است.

حدیث دوم

اشاره

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ یونُسَ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ،عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ النَّصْرِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام:فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ قَالَ:یعْنِی بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ یصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَیسَ بِعَالِمٍ». (۲)

۱- (۱) .کافی،ج ۲،ص ۷۸.

۲- (۲) .کافی،ج ۱،ص ۳۶،ح ۲.

بحث لغوی:«یخشی»از ماده«خشی»به معنای بیم و ترسی است که با تعظیم و بزرگداشت همراه باشد.غالبا در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد،ازاین رو این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است. (۱)

علمای واقعی

شرح:امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ می فرماید:«یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله،و من لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم؛مراد از علما کسانی است که فعل آن ها گفتار آن ها را تصدیق می کند،و کسی که فعلش سخنش را تصدیق نکند،عالم نیست».

نکته ها

۱.از آیه شریفه استفاده می شود که خوف حقیقی از خدا که به دنبالش خشوع باطنی و خضوع ظاهر پیدا شود مخصوص علما است.

۲.ترس از خدا به معنای ترس از مسئولیت هایی است که انسان در برابر او دارد،ترس از این که در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند.گذشته از این ها درک عظمت نامحدود و بی پایان برای موجود محدودی هم چون انسان خوف آفرین است. (۲)

۳.براساس فرمایش امام صادق علیه السلام،تنها به کسی عالم گفته می شود که به گفته های خود ایمان داشته و به آن عمل کند.در غیر این صورت نمی توان به او عالم گفت،چرا که عمل نکردن به علم دلیل بر آن است که او به علم خود یقین ندارد و در واقع علم نزد او به عاریت نهاده شده و به زودی از او سلب خواهد شد. (۳)

ص:۱۳۶

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«خشی».

۲- (۲) .ر.ک:تفسیر نمونه،ج۱۸،ص۲۴۷.

۳- (۳) .الوافی،ج۱،ص۱۶۲.

حدیث سوم

اشاره

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِی،عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ،عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْقَمَّاطِ،عَنِ الْحَلَبِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام:أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِالْفَقِیهِ حَقِّ الْفَقِیهِ؟مَنْ لَمْ یقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَهِ اللهِ،وَ لَمْ یؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللهِ،وَ لَمْ یرَخِّصْ لَهُمْ فِی مَعَاصِی اللهِ،وَ لَمْ یتْرُکِ الْقُرْآنَ رَغْبَهً عَنْهُ إِلَی غَیرِهِ؟

أَلَا لَا خَیرَ فِی عِلْمٍ لَیسَ فِیهِ تَفَهُّمٌ،أَلَا لَا خَیرَ فِی قِرَاءَهٍ لَیسَ فِیهَا تَدَبُّرٌ،أَلَا لَا خَیرَ فِی عِبَادَهٍ لَیسَ فِیهَا تَفَکُّرٌ.

وَ فِی رِوَایهٍ أُخْرَی:أَلَا لَا خَیرَ فِی عِلْمٍ لَیسَ فِیهِ تَفَهُّمٌ،أَلَا لَا خَیرَ فِی قِرَاءَهٍ لَیسَ فِیهَا تَدَبُّرٌ،أَلَا لَا خَیرَ فِی عِبَادَهٍ لَا فِقْهَ فِیهَا،أَلَا لَا خَیرَ فِی نُسُکٍ لَا وَرَعَ فِیهِ. (۱)

بحث لغوی:«یقنط»از ماده«قنط»و به معنای یأس و ناامید شدن از نیکی (۲)و یا به معنای ناامیدی بسیار شدید است. (۳)

«یرخّص»از ماده«رخص»،به معنای تسهیل در امر و رفع تشدید است. (۴)

«رغبه»اگر با«فی»و«الی»متعدی شود به معنای تمایل به چیزی است و اگر با«عن»متعدی شود به معنای روی گردانی و نفرت است. (۵)

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۶،ح۳.

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«قنط».

۳- (۳) .نهایه ابن اثیر،ماده«قنط».

۴- (۴) .مجمع البحرین،ماده«رخص».

۵- (۵) .مفردات راغب،ماده«رغب».

فقیه واقعی

شرح:در این روایت امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:«الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه؟آیا شما را از فقیه،چنان که حق فقیه است،آگاه سازم؟یعنی آیا خصوصیات فقیه واقعی را به شما خبر دهم؟

نکته ها

۱.«حق الفقیه»یا بدل از«الفقیه»است یا صفت برای آن و ما بعدش خبر برای مبتدای محذوف(هو)و یا مبتداء است و مابعدش خبر آن است.یا منصوب است به تقدیر«اعنی».

۲.«أخبر»متکلم وحده از ماده«خبر»به معنای اطلاع و علم همراه با تحقیق و احاطه و دقت (۱)است،یعنی کسی را از چیزی زیاد آگاه کند،مثل این که همه نشانه های آن چیز را به کسی یاد دهند. (۲)ازاین رو گویا علی علیه السلام در مقام بیان تمام شرایط و ویژگی های فقیه یا ویژگی های اساسی و مهم او است.

۳.هر چند قبلاً گفته شد که فقه در روایات به معنای فقه مصطلح امروزی یعنی اجتهاد نیست بلکه به معنای فهم دقیق در مسائل دینی است ولی به قراین موجود در این روایت استفاده می شود که اگرچه در این روایت فقیه به معنای لغوی آمده است،ولی مصداق آن در این روایت همان عالم و کسی است که احکام شرع از او گرفته می شود. (۳)

ویژگی های فقیه واقعی

اشاره

در این روایت ویژگی های فقیه کامل و واقعی به شرح ذیل بیان شده است:

ص:۱۳۸

۱- (۱) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«خبر».

۲- (۲) .صافی در شرح کافی،ج۱،ص۳۰۸.

۳- (۳) .ر.ک:الشافی فی شرح الکافی،ج۲،ص۳۲۳.

۱-ناامید نکردن مردم

«من لم یقنّط الناس من رحمه الله؛مردم را از رحمت خدا مأیوس نگرداند».

مأیوس کردن مردم به دو شکل صورت می گیرد:یا به واسطه مبالغه زیاد در ذکر آیات عذاب و اخبار تهدیدآمیز قیامت،یا مأیوس کردن انسان های معصیت کار از غفران و آمرزش الهی.

یأس و نومیدی از رحمت خدا از گناهان کبیره است و قطعاً کسی که عالم واقعی باشد هرگز مردم را از رحمت خدا مأیوس نمی کند.بنابراین کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس سازد،نشانه جهل او به خدا و سعه رحمت اوست.

به امام سجاد علیه السلام خبر دادند که حسن بصری می گوید:«لیس العجب ممن هلك کیف هلك وانّما العجب ممن نجی کیف نجی؛اگر کسی هلاك شود تعجب ندارد که چگونه هلاك شده است بلکه تعجب از کسی است که نجات یافته،یعنی چگونه نجات یافته است؟»

امام سجاد علیه السلام فرمود:

أنا اقول:لیس العجب ممن نجی کیف نجی انّما العجب ممن هلك مع سعه رحمه الله؛

من گویم:اگر کسی نجات پیدا کرد،تعجب ندارد که چگونه نجات پیدا کرده است،بلکه تعجب از کسی است که به هلاکت رسیده،(یعنی)با گسترش رحمت الهی،او چگونه هلاك شده است!» (۱)

۲-امان ندادن مردم از عذاب خدا

«ولم یؤمنهم من عذاب الله؛مردم را از عذاب خدا ایمن نمی دارد».

فقیه واقعی همان گونه که مردم را از رحمت خدا ناامید نمی سازد جرأت آنان

۱- (۱) .امالی،سید مرتضی،ج۱،ص۱۱۳.

را هم به گناه زیاد نمی کنـد که تصور کننـد از عـذاب خدا ایمن هسـتند.همان گونه که تنها تلاوت آیات عذاب ممکن اسـت موجب ناامیـدی مردم از رحمت خـدا شود،تنها تلاوت آیات رجاء و رحمت الهی هم چه بسا موجب جرأت بر گناه و ایمنی از مکر خدا گردد.پس باید در همه موارد اعتدال را رعایت کرد.

کسانی که خود یا دیگران را از عـذاب و مکر خدا ایمن دارند قرآن کریم آنان را قوم زیانکار خوانده است: فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ ؛ (۱)و جز گروه زیانکاران از ترفند خدا ایمن نمی باشند.

۳-اجازه معصیت ندادن

«ولم یرخّص لهم فی معاصی الله؛برای مردم مجوز معصیت الهی را صادر نمی کند».

برخی از ایمنی دادن به مردم از عذاب خدا پا را فراتر نهاده حتی مجوز معصـیت نیز صادر می کنند و به صراحت یا به کنایه،به مردم این اجازه را می هنـد که عملاً مرتکب فسق و فجور شونـد،مثل مرجئه که به مؤمنان امیـد می دادند که اگر گناهی انجام دهنـد ممکن است بخشـیده شونـد؛چـون معتقـد بودنـد عمـل از حیث رتبه بعـد از ایمـان بوده و داخـل حقیقت ایمـان نیست و معصیت به ایمان ضرری نمی زند.

۴-رها نکردن قرآن

«ولم یـترک القرآن رغبه عنه الی غیره؛به سـبب روی گردانی از قرآن،قرآن را رهـا نکنـد،به طـوری که به سوی غیر قرآن روی آورد».

بنابراین کسی که قرآن را رها کند فقیه شمرده نمی شود هر چند حافظ حدیث

۱- (۱) .اعراف،آیه۹۹.

هم باشد.فهم حدیث تنها به شناخت کتاب خدا و تفکر در تمام آن است و اگر کسی قرآن را رها کند و تنها به حدیث و قیاس روی آورد قطعاً به جای رسیدن به حقیقت علم،از آن دورتر خواهد شد.

نکته ها

۱.این چهار ویژگی از صفات سلبی هستند،یعنی فقیه واقعی کسی است که ویژگی هایش نقیض ویژگی های این گونه فقها باشد که در میان مردم به اسم فقیه مشهور شده اند و در واقع فقیه نیستند.این مسئله از باب«تعریف الشی بضده»است. (۱)

۲.هر یک از این ویژگی های چهارگانه اشاره به ابطال یکی از مذاهب دارد:

-مأیوس نشدن از رحمت خدا اشاره به بطلان مذهب معتزله است که قائل به ایجاب وعده و وعید و خلود صاحبان گناه کبیره در آتش جهنم اند.همچنین خوارج که در تکالیف شرعی بسیار سخت گیرند.

-ایمن نکردن مردم از عذاب خدا اشاره به ابطال مرجئه است که مغرور به شفاعت هستند.

-عدم رخصت در معاصی خدا اشاره به ابطال مذهب حنابله و بسیاری از متصوفه است.

-عدم ترک قرآن اشاره به ابطال مذهب حنفیه دارد که با عمل به قیاس عملاً قرآن را مهجور قرار دادند. (۲)

علم همراه با تفهّم

امام علیه السلام در ادامه حدیث،آن علمی را خوب می داند که همراه با«تفهّم»باشد:

۱- (۱) .صدرالدین شیرازی،شرح اصول الکافی،ج۲،ص۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- (۲) .همان.

«الا لاخیر فی علم لیس فیه تفهّم؛آگاه باشید!علمی که با فهمیدن همراه نباشد هیچ خیری در آن نیست».

«ألا»به فتح همزه و تخفیف«لام»حرف استفتاح و تنبیه است و معمولاً-برای جلب توجه مخاطب به کار برده می شود.«لا»برای نفی جنس است،یعنی هیچ خیری وجود ندارد.«فی»در«فیه»به معنای«مع»است. (۱)«تَفَهُّم»یعنی طلب فهم حقایق.پس علمی برای انسان خیر دارد که همراه با فهم حقایق و یقین باشد،ولی اگر از روی ظن یا تقلید یا مجرد حفظ اقوال و آیات باشد،آن علم،واقعی و همراه با خیرات نخواهد بود. (۲)

این فراز ناظر به ویژگی اول از شرایط فقیه است که فرمود:«مردم را از رحمت خدا ناامید نکند»،یعنی عالمی که در طلب حقیقت است خواهد دانست که امیدوار ساختن مردم به خدا موجب اطاعت از خداست و ناامید کردن مردم موجب نافرمانی از خداست و کسی که مردم را ناامید سازد معلوم می شود که علم او همراه با تفهّم و طلب حقیقت نبوده است و خیری نخواهد داشت.

قرائت همراه با تدبر

امام علیه السلام آن قرائتی را خوب می دانند که همراه با تدبر باشد:

«الا لاخیر فی قراءه لیس فیها تدبّر؛آگاه باشید در قرائتی که همراه با تدبر نباشد،هیچ خیری نیست».

بحث لغوی:«تَدَبُّر»به معنای نگاه به پشت سر امور و تأمل و دقت در آن. (۳)در

ص:۱۴۲

۱- (۱) .الشافی فی شرح الکافی،ج۲،ص۳۲۶.

۲- (۲) .ر.ک:مراه العقول،ج۱،ص۱۱۹.

۳- (۳) .مجمع البحرین،ماده«دبر».

مورد قرآن به معنای تأمل در یک آیه بعد از آیه ای دیگر و یا تأمل و دقت بعد از دقت دیگر است. (۱)

هر چند قرائت قرآن در روایات سفارش شده وتلاوت آن به تنهایی می تواند برای تک تک افراد آثار و برکات فراوانی داشته باشد،اما خیر واقعی و رسیدن به حقایق قرآن در سایه تدبر در آیات قرآن است.با تدبر در آیات،حقانیت و اعجاز قرآن کریم روشن می شود:

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً ؛ (۲)

آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟و اگر(بر فرض)از طرف غیر خدا بود،حتماً در آن اختلاف فراوانی می یافتند».

انسان با تدبر در قرآن با اصول دین و مسائلی مانند توحید،نبوت و معاد آشنا می شود و از تقلید کورکورانه می پرهیزد.

با تدبر در آیاتی که در زمینه ولایت نازل شده اختلاف از میان جامعه اسلامی و مسلمانان ریشه کن شده و موجب پیشرفت دین می شود.

با تدبر در قرآن کریم فضایل انسانی در جامعه به تکامل می رسد و ریشه رذایل نفسانی خشک می شود.

حضرت در این فراز اشاره دیگری به کسانی دارد که از قرآن اعراض کرده و به غیر آن تمایل پیدا کرده اند،یعنی ترک قرآن و عدم تمسک به آیات،ناشی از بسنده کردن به قرائت بدون تدبر است.

عبادت همراه با تفکّر

در فراز دیگر روایت،علی علیه السلام آن عبادتی را که همراه با تفکّر نباشد خیر

۱- (۱) .ر.ک:المیزان،ج۵،ص۱۹.

۲- (۲) .نساء،آیه۸۲.

نمی داند:«الا لاخیر فی عباده لیس فیها تفکّر؛آگاه باشید عبادتی که همراه با تفکر نباشد هیچ خیری در آن نیست».

هدف از عبادت این است که انسان به معبود خویش نزدیک شده و رضایت او را به دست آورد و از غیر او منقطع شود.قطعاً این امر با انجام یک سری اعمال و حرکات ظاهری و فیزیکی تحقق نمی یابد،بلکه در سایه تفکّر در عظمت معبود و حقیقت عبادت است که انسان می تواند به مقام قرب ربوبی دست یابد.

تفکّر در دین اسلام چنان جایگاهی دارد که در برخی موارد به عنوان عبادت شمرده شده است؛چنان که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

لیس العباده کثره الصلاه و الصوم انما العباده التفکّر فی امر الله عزوجل؛

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست،بلکه عبادت تنها تفکر در امر خدای عزوجل است. (۱)

چه بسا مراد از این فقره این باشد که از نظر عمل نیز عمل عبادی فقیه باید همراه با تفکر در عظمت معبود و نعمت ها و افعال و صفات او باشد،و گرنه فقیه واقعی شمرده نخواهد شد.

حضرت علی علیه السلام در روایت دیگری فرمود:

«الا لاخیر فی علم لیس فیه تفهّم،الا لاخیر فی قراءه لیس فیها تدبّر،الا لاخیر فی عباده لافقه فیها،الا لاخیر فی نسک لاورع فیه.»

دو فقره اول عین فقراتی است که توضیح آن ها بیان شد،اما در فقره سوم که می فرماید:«الا لا خیر فی عباده لافقه فیها»،فقه همان فهم عمیق و دقیق است و در عبادت به معنای فهم فلسفه عبادت و شناخت صفات و افعال و عظمت و نعمت های معبود است.در این صورت عبادت از حالت روزمرگی و عادت

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۵۵.

عامیانه خارج شده و تبدیل به یک نردبان معرفت و قرب الهی می گردد؛نماز«معراج مؤمن»و«قربان کل تقی»؛روزه«سیاه کننده روی شیطان»؛حج نیز«موجب پاک شدن از همه گناهان»می گردد.این آثار برای عبادت هم نتیجه تفکر است و چه بسا مراد از این دو فقره یک چیز باشد و تنها اختلاف در عبارت و لفظ است نه معنا.

عبادت همراه با ورع

حضرت در آخرین فقره می فرماید:«الا لاخیر فی نسک لاورع فیه».

بحث لغوی:«نُسُک»به معنای طاعت و عبادت و هر چیزی است که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد. (۱)

«وَرَع»به معنای پرهیز و اجتناب شدید از محرمات است. (۲)

در این فقره حضرت در واقع شرط دیگری برای عبادت بیان می کند؛یعنی علاوه بر آن که عبادت باید همراه با تفکر و فقه باشد،باید همراه با ورع و اجتناب کامل از محرمات الهی نیز باشد.در واقع آن عبادتی عبادت محسوب می شود که اثر سازنده داشته باشد و انسان را از محرمات باز دارد،چنان که قرآن کریم در مورد نماز فرموده است:

إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ ؛ (۳)قطعاً که نماز از[کارهای]زشت و ناپسند باز می دارد».

ص:۱۴۵

۱- (۱) .نهایه ابن اثیر،ماده«نسک».

۲- (۲) .همان،ماده«ورع».

۳- (۳) .عنکبوت،آیه۴۵.

پرسش ها

۱.ویژگی های اهل علم در حدیث امام صادق علیه السلام را نام ببرید.

۲.تعریف امام صادق علیه السلام از علما در آیه شریفه إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ را بیان نمایید.

۳.در آیه شریفه إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ ترس از خدا را توضیح دهید.

۴.در عبارت«الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه»:

الف)معنای«اخبر»را توضیح دهید.

ب)احتمالات مختلف در مورد اعراب«حق الفقیه»را بیان کنید.

۵.در عبارت:«من لم یقنط الناس من رحمه الله»:

الف)معنای«قنط»را بیان کنید.

ب)مأیوس کردن مردم از رحمت خدا چگونه محقق می شود؟

۶.راه ایمن داشتن مردم از عذاب خدا چیست؟قرآن کریم این افراد را چگونه معرفی می کند؟

۷.اعتقاد گروه های معتزله و خوارج،مرجئه،حنابله و متصوفه،و حنفیه را با توجه به حدیث امام صادق علیه السلام بیان کنید.

۸.نکات ادبی در عبارت«الا لاخیر فی علم لیس فیها تفهّم»را بیان کنید.

۹.تدبر در لغت و در مورد قرآن را توضیح دهید.

۱۰.با توجه به عبارت«الا لاخیر فی عباده لیس فیها تفکر»نقش تفکر در عبادت را توضیح دهید.

۱۱.عبارت«الا لاخیر فی نسک لا ورع فیه»را با ذکر معنای لغوی«نسک»و«ورع»توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَنْ عَلِی بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِی،عَمَّنْ ذَکَرَهُ،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ یعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ کَمَا یزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا.

۲.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْمِنْقَرِی،عَنْ عَلِی بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ،عَنْ أَبِیهِ قَالَ:جَاءَ رَجُلٌ إِلَی عَلِی بْنِ الْحُسَینِ علیه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ،ثُمَّ عَادَلِیسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا،فَقَالَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ علیه السلام:مَکْتُوبٌ فِی الْإِنْجِیلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ،فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ یعْمَلْ بِهِ لَمْ یزْدَدْ صَاحِبُهُ إِلَّا کُفْراً،وَ لَمْ یزْدَدْ مِنَ اللهِ إِلَّا بُعْداً.

۳.مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قُلْتُ لَهُ:بِمَ یعْرَفُ النَّاجِی؟قَالَ:مَنْ کَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَأَثْبَتَ لَهُ الشَّهَادَهَ،وَ مَنْ لَمْ یکُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَإِنَّمَا ذَلِکَ مُسْتَوْدَعٌ.

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّیسَابُورِی جَمِیعاً،عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یحْیی،عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ:إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمَ وَ الصَّمْتَ. (۱)

شرح:بارها گفته شده که«فقه»به معنای فقه مصطلح نیست بلکه فهم دقیق دین است.فقه علمی است که موجب نورانیت قلب برای هدایت عالم ملکوت و مشاهده

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۳۶،ح۴.

حقایق معارف الهی است. (۱)امام رضا علیه السلام برای چنین علمی دو نشانه ذکر می کند:

۱.«حلم»:یعنی حفظ نفس از هیجانات و احساسات غضب. (۲)و در این جا شاید مراد از حلم،ترک نزاع و جدال باشد.

هر کسی در زندگی خود با ناملایماتی روبه رو می شود،مخصوصاً انسان های دانا و فرهیخته که مسئولیت هدایت جامعه را بر عهده دارند.علما چون هدایت مردم را بر عهده دارند،در برابر برخوردهای ناشایست برخی افراد و جریان ها وظیفه دارند حلم و بردباری را پیشه کنند تا بتوانند در پیشبرد اهداف خود موفق شوند.در علیه السلام زندگی ائمه معصومین ازجمله امیرالمؤمنین،امام حسن و امام کاظم علیهم السلام موارد بسیار زیادی می بینیم که در برابر رفتارهای ناپسند تنها حلم را پیشه خود کرده اند تا به هر شکلی مردم را هدایت کنند.به همین دلیل امام صادق علیه السلام حلم را زینت اهل علم شمرده و آنان را نسبت به آراسته شدن به آن دستور داده و فرموده است:

اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار؛

علم را بجویید و به وسیله حلم و وقار آن را آراسته سازید.

قرآن کریم نیز وقتی اوصاف بندگان خالص خدا را بر می شمرد می فرماید:ایشان هنگام برخورد با جاهلان،آنان را با سلام مورد خطاب قرار می دهند،و این یکی از نشانه های حلم و بردباری است:

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً ؛ (۳)بندگان(خاص خدای)گسترده مهر،کسانی هستند که فروتنانه بر زمین راه می روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب سازند،به آنان سلامِ(خداحافظی)گویند.

۱- (۱) .شرح اصول الکافی،ملاصالح مازندرانی،ج۲،ص۸۱.

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«حلم».

۳- (۳) .فرقان،آیه۶۳

۲.«الصَمت»در لغت به معنای سکوت طولانی است (۱)و در این جا به معنای سکوت نسبت به مواردی است که مورد نیاز نیست، (۲)و گرنه هر سکوتی پسندیده نیست،آن جا که باید سخن گفت سکوت جایز نیست و آن جا که باید سکوت کرد،سخن گفتن جایز نیست.رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود به ابوذر می فرماید:

یا اباذر ان الله عزوجل عند لسان کل قائل فلیتق الله امرءٌ ولیعلم مایقول.یااباذر اترک فضول الکلمات وحسبک من الکلام ما تبلغ به حاجتک.یا اباذر کفی بالمرء کذباً ان یحدّث بکل ما سمعه.یا اباذر؛ما من شیء احقّ بطول السجن من اللسان؛ (۳)

ای ابوذر خداوند عزوجل نزد زبان هر گوینده ای است،پس سخنگو باید از خداوند بترسد و بداند چه می گوید.ای ابوذر از گفتن سخنان زاید خودداری کن،از سخن تو را همین بس که با آن به حاجتت برسی.ای ابوذر در دروغگو بودن انسان همین کافی است که هر چه می شنود باز می گوید.ای ابوذر برای زندانی شدن هیچ چیزی سزاورتر از زبان نیست.

بنابراین باید زبان را از آفاتی چون دروغ،تهمت و سخن چینی و دیگر حرف های ناصواب باز داشت و سخنان زیبا و پسندیده گفت.

حدیث پنجم

أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِی،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ،رَفَعَهُ،قَالَ:قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام:لَا یکُونُ السَّفَهُ وَ الْغِرَّةُ فِی قَلْبِ الْعَالِمِ. (۴)

شرح:امیرالمومنین علیه السلام دو صفت را از دل عالم به دور می داند:سفاهت؛غرّه.

۱- (۱) .العین،ماده«صمت».

۲- (۲) .الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی،ص۱۳۹.

۳- (۳) .امالی،شیخ طوسی،ص۵۳۵.

۴- (۴) .کافی،ج۱،ص۳۶،ح۵.

۱.«سفاهت»از ماده(سَفِه)،نقیض و ضد حلم، (۱)به معنای سبکی در بدن است و در اثر نقصان عقل در سبکی نفس به کار رفته است. (۲)نادان و«سفیه»کسی است که استقامت در رأی و نظر نداشته باشد، (۳)ازاین رو در حدیث جنود عقل و جهل،سفاهت در مقابل حلم آمده است.به هرحال به معنای بی خردی،سبکی و کم عقلی است که موجب حرکت نامتعادل انسان می شود.

۲.«غرّه»به معنای غفلت و فریفته شدن به اعمال فاسد و آرای باطل و فریب خوردن از نفس و شیطان است. (۴)

این دو ویژگی نباید در قلب عالم راه یابد،چون قلب عالم چراغ فروزانی برای حقایق و مشکات انوار معارف و دقایق است و اگر کسی سفیه یا مغرور باشد،در واقع عالم نیست،چون از نورانیت علم بهره ای نبرده است،چرا که طبق روایت اهل بیت علیهم السلام علم نوری است که خدا در قلب هر که بخواهد قرار می دهد،امام صادق علیه السلام فرمود:

ولیس العلم بکثره التعلّم،انّما هو نور یقع فی قلب من یرید الله أن یهدیه. (۵)

علم به یادگیری فراوان نیست،بلکه علم تنها نوری است که در قلب کسی واقع می شود که خدا بخواهد او را هدایت کند.

۱- (۱) .العین،ماده«سفه».

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«سفه».

۳- (۳) .النهایه،ماده«سفه».

۴- (۴) .مراه العقول،ج۱،ص۱۲۰.

۵- (۵) .بحارالانوار،ج۶۷،ص۱۴۰.

۱۰-نیاز به رهبر(۱)

حدیث اول

اشاره

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يعْقُوبَ الْكُلَينِی مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ:حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ إِبْرَاهِيمَ،عَنْ أَبِيهِ،عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُمَرَ الْفُقَيمِی،عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ الَّذِی سَأَلَهُ مِنْ أَينَ أَثْبَتَّ الْأَنْبِياءَ وَ الرُّسُلَ؟

قَالَ:إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقاً صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ،وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً مُتَعَالِياً لَمْ يجُزْ أَنْ يشَاهِدَهُ خَلْقُهُ،وَ لَا يلَامِسُوهُ فَيبَاشِرَهُمْ وَ يبَاشِرُوهُ وَ يحَاجَّهُمْ وَ يحَاجُّوهُ؛ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِی خَلْقِهِ يعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلَی خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يدُلُّونَهُمْ عَلَی مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِی تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ،فَثَبَتَ الْآمِرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِی خَلْقِهِ وَ الْمُعَبِّرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ هُمُ الْأَنْبِياءُ عليهم السلام وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ،حُكَمَاءَ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَهِ،مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَی مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِی الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِی شَیءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ،مُؤَيدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَهِ،ثُمَّ

ثَبَتَ ذَلِکَ فِی کُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیاءُ مِنَ الـدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِینِ؛لِکَیلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللهِ مِنْ حُجَّهٍ یکَونُ مَعَهُ عِلْمٌ یدُلُّ عَلَی صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ. (۱)

شرح:هشام بن حکم نقل می کند که زندیقی(کسی که شریعت را قبول ندارد و به بقاء روزگار معتقد است)از امام صادق علیه السلام پرسید:«من این اثبت الانبیاء و الرسل؟از کجا انبیاء و فرستادگان را ثابت کردید؟»

«أین»سؤال از مکـان است،ولی در این جـا مراد از آن سؤال از دلیل است،چون دلیل محل اثبات مطالب است.«أثبت»یا مخاطب معلوم و یا غایب مجهول است.

این حـدیث ادامه حـدیث پنجم از بـاب«حـدوث العـالم واثبـات المحـدث»از کتـاب«توحیـد»است و گویـا زنـدیق این گونه می پرسد:به فرض که این عالم صانعی داشته باشد،پس چرا خودش حکمش را بدون نیاز به انبیاء و رسل به مردم ابلاغ نمی کند و چه نیازی به وجود آنها است؟

صفات خدا

امام علیه السـلام در پاسخ به علت نیاز بشر به انبیاء اشاره کرده و می فرماید:وقتی ثابت کردیم(لمّا اثبتنا...) (۲)که خدایی داریم که دارای ویژگی های ذیل است:

۱.«ان لنـا خالقاً صانعاً...»:خـدایی داریم که خالق و صانع است.«خَلق»به معنای ایجاد شـیء بر اساس کیفیت مخصوص و وزن و اندازه است. (۳)«صُنع»

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص۱۶۸،ح۱.

۲- (۲) .این اثبـات،اثبـات به عقـل است نه نقـل،چون اثبـات بـا نقـل موجب دور می گردد؛یعنی اثبـات نبوت متوقف بر اثبات واجب الوجود است و اگر اثبات واجب الوجود متوقف بر قول انبیاء باشد این همان توقف شیء بر نفسش و باطل است.

۳- (۳) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«خلق».

عبارت است از عمل همراه با حذاقت و علم و دقت. (۱)

۲.«متعالیاً عنّا وعن جمیع ما خلق»:از حیث ذات و صفت با ما هیچ وجه اشتراکی ندارد و از ما و از تمام آن چه آفریده برتر است.

۳.«وکان ذلک الصانع حکیماً»:آن صانع حکیم است و کارهایش لغو و عبث و بیهوده نیست.

۴.«متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم ویباشروه و یحاجّهم ویحاجّوه». (۲)

(خدایی که)برترین است،یعنی جایز نیست که آفریدگانش او را مشاهده کنند و او را لمس کنند و با او مباشرت داشته باشند،یا او با آن ها مباشرت داشته باشد و امکان ندارد که او با آن ها محاجّه کند و سخن بگوید و آنها با او محاجّه کنند و سخن بگویند.

«لم یجز»به معنای عدم جواز تکوینی است(لا یمکن)نه تشریعی.به عبارت دیگر:یعنی بشر نمی تواند کم ترین رابطه لمسی و حسی با ساحت قدس ربوبی داشته باشد و از طرف دیگر انسان نمی تواند به غیر طریق کلام یا حسّ و مشاهده گفت وگو کند و رابطه برقرار نماید.بنابراین باید واسطه ای بین خدا و بندگانش وجود داشته باشد تا واسطه فیض بین آنها باشد.

ضرورت حجت خدا

امام علیه السلام بعد از آن که وجود واسطه بین خدا و بندگان را امری ضروری دانست،در ادامه فرمود:«ثبت أنّ له سفراء فی خلقه».

ثبت جواب«لمّا»است؛یعنی وقتی ثابت کردیم که بشر نمی تواند با حواس

۱- (۱) .همان،ماده«صنع».

۲- (۲) .«لم یجز»به بعد صفت توضیحی برای«متعالیاً»است.مراه العقول،ج۲،ص۲۵۷.

ظاهری با خدا رابطه برقرار کند،پس ثابت است که باید برای او در میان خلقش سفیرانی باشند که این ویژگی ها را دارا باشند.

۱.«یعبرون عنه الی خلقه و عباده».اگر«یعبرون»ثلاثی مجرد باشد به معنای عبور و مرور است،یعنی از او عبور(سفر)کنند به سوی خلق و اوامر و نواهی او را به خلق برسانند.اگر«یعبرون»مزید از باب تفعیل باشد به معنای تفسیر است،یعنی مراد خداوند را برای خلق تفسیر کنند.

۲.«ویدلّونهم علی مصالحههم و منافعهم و ما به بقاءهم وفی ترکه فنائهم».«یدلّون»از ماده«دلی»و به معنای راهنمایی و هدایت است،یعنی آن ها را به مصالح و منافع خودشان و آن چه سبب بقاء آن ها و ترک آن سبب فنا و نابودی آن هاست راهنمایی و هدایت کنند.البته این مصالح و منافع اعم از مصالح و منافع دنیوی و اخروی است.

سپس امام علیه السلام می فرماید:

«فثبت الآمرون و الناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه و المعبِّرون عنه عزوجل؛پس(به این دلیل است که وجود)آمران و ناهیان از سوی خدای حکیم علیم در میان خلقش و تفسیر کنندگان از جانب او ثابت می شوند».

سپس امام علیه السلام به مصداق این آمران و ناهیان اشاره کرده و می فرماید:

«هم الانبیاء وصفوته من خلقه؛ایشان همان انبیاء و پاکان و(برگزیدگان)از میان خلقش هستند».

«صَفْو»به فتح صاد،به معنای خالص یک چیز است. (۱)

«حکماء مؤدّبین بالحکمه مبعوثین بها؛(ایشان)فرزانگانی هستند که به حکمت

۱- (۱) .مصباح المنیر،«ماده صفو».

تأدیب شده و به حکمت مبعوث شده اند».

انبیاء قبل از آن که مردم را به ادب دعوت کنند،خود مؤدب به آداب بوده اند.امام صادق علیه السلام در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ان الله عزوجل ادب نبیه فأحسن أدبه فلمّا اکمل له الأدب قال: وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم ، (۱)ثم فوّض الیه امر الدین والائمه لیسوس عباده،فقال عزوجل: وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... ؛ (۲)و (۳)

خدای عزوجل پیامبرش را ادب کرد و خوب ادب کرد.سپس وقتی ادب او را کامل کرد فرمود:«تو دارای اخلاق بزرگی هستی».سپس امر دین و امت را به او واگذار کرد تا بندگانش را اداره کند و سپس فرمود:آنچه فرستاده(خدا)برای شما آورد آن را برگیرید و از آن چه شما را بازداشت از آن بازایستید).

۳.«غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم لهم فی الخلق و الترکیب فی شیء من احوالهم؛با آن که در خلقت و ترکیب(ظاهری)با مردم شریک و یکسان هستند اما در حالات و اخلاق(تقدّس،تقرّب،کمالات)با ایشان شریک و همانند نیستند».

۴.«مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمه؛از سوی(خدای)حکیم و علیم مؤید به حکمت و فرزانگی اند».

یعنی هیچ سخنی از جانب خود نمی گویند،بلکه همه از جانب خدای حکیم است،چنان که قرآن کریم در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی : (۴)و از روی هوی و[هوس]سخن نمی گوید،آن(سخن)نیست جز وحی ای که(به او)وحی می شود.

۱- (۱) .قلم،آیه ۶.

۲- (۲) .حشر،آیه۷.

۳- (۳) .کافی،ج۱،ص۲۶۶.

۴- (۴) .نجم،آیات۳ و ۴.

آن گاه امام علیه السلام بعد از بیان این مقدمات،به ضرورت حضور انبیاء در همه اعصار اشاره کرده و می فرماید:

«ثم ثبت ذلک فی کل دهر وزمان مما أتت به الرسل والانبیاء من الـدلائل و البراهین؛سپس آمدن انبیاء در هر عصـر با دلایل و معجزاتی که رسولان و انبیاء آورده اند ثابت می شود».

یعنی دلا‌یلی که قبلاً-برای اثبات لزوم انبیـاء ذکر شـد دلا‌لت بر وجـوب انبیـاء و حجت خـدا در هر عصـری داشت،امـا تعیین اشخاصی که ادعای نبوت می کنند باید به وسیله براهین و معجزات باشد تا انبیاء واقعی از مدعیان نبوت کاملاً شناخته شوند.

خالی نبودن زمین از حجت

امام علیه السلام در مورد علت وجود پیامبران در هر زمان می فرماید:

«لکیلا تخلوا ارض الله من حجه؛تا زمین خدا از حجت[خدا]خالی نباشد».

تا زمانی که زمین باقی است و مردم در زمین حضور دارنـد بایـد حجت خـدا در میان آن ها حضور داشـته باشـد و آن ها را به سوی خداوند هدایت کند؛چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

لولم یبق من اهل الارض الاّ اثنان لکان احدهما الحجه؛ (۱)

اگر از اهل زمین جز دو نفر باقی نمانده باشد قطعاً یکی از آن دو حجت خواهد بود.

همچنین وقتی سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام پرسید:آیا زمین از حجت خدا خالی خواهد بود؟فرمود:

لو خلت الارض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها؛ (۲)

اگر زمین یک چشم به هم زدن از حجت خالی باشد اهلش را فرو می برد.

۱- (۱) .کمال الدین،ص۲۰۳.

۲- (۲) .بصائر الدرجات،ص ۵۰۹.

یعنی زمین انسان های معصیت کار را تحمل نمی کند مگر به برکت وجود حجت خدا بر روی زمین.

نشانه حجت خدا

در ادامه امام صادق علیه السلام به نشانه هایی از حجت خدا اشاره کرده و می فرماید:«یکون معه علم یدل علی صدق مقالته وجواز عدالته؛همراه او دانش(نشانه ای)است بر راستی گفتارش و روش عدالتش».

«علم»که صفت برای حجت است اگر به فتح عین و لام باشد،به معنای علامت و نشانه است،یعنی زمین خدا از حجتی که بر صدق گفتار و روش عدالتش نشانه ای داشته باشد خالی نمی ماند.

اگر«علم»به کسر عین و سکون لام باشد،به معنای دانش است،یعنی زمین خدا از حجتی که با او علمی باشد که به راستی گفتارش در دعوت و روش عدالتش دلالت داشته باشد خالی نمی ماند.

از این حدیث شریف چند نکته استفاده می شود:

۱.خالق و صانعی داریم که به هیچ یک از مخلوقات خود شباهت ندارد.

۲.این خالق از رؤیت و تجسیم و هر گونه تعلق به مواد یا اوصاف جسمی که از اجزاء مخلوقان است مثل حواس شش گانه منزّه است.

۳.این خدای متعال وسائطی میان خود و بندگانش قرار داده است.

۴.وظایف انبیاء این است که واسطه بین خدا و بندگانش باشند تا راه سعادت را به آن ها می آموزند.

۵.از این که امام علیه السلام در کنار انبیاء از«صفوته»نیز یاد کرده و سپس فرموده:«ثبت ذلک فی کل دهر وزمان...کلیلا تخلوا ارض الله من حجه...»،لزوم وجود امام معصوم و خلافت شرعی او را هم ثابت نموده است.

ص:۱۵۷

پرسش ها

۱.عبارت های:«ان لنا خالقاً صادقاً،متعالیاً عنا وعن جمیع ما خلق،وکان ذلک الصانع حکیماً،متعالیاً...»را توضیح دهید.

۲.«یعبرون عنه الی خلقه وعباده»را طبق دو وجه محتمل توضیح دهید.

۳.«یدلّونهم علی مصالحهم ومنافعهم...»را توضیح دهید.

۴.با توجه به عبارت«حکماء مؤدّبین بالحکمه مبعوثین بها»،ادب انبیاء را توضیح دهید.

۵.«غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم لهم فی الخلق و الترکیب فی شیء من احوالهم»را دقیقاً ترجمه کنید.

۶.«یکون معه علم یدل علی صدق مقالته وجواز عدالته»را طبق دو وجه محتمل توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی،عَنْ حَرِیزٍ،عَنْ زُرَارَهَ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:ذِرْوَهُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ-وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْیاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الطَّاعَهُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ.ثُمَّ قَالَ:إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یقُولُ مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ وَ مَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً .

۲.الْحُسَینُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِی،عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی الْوَشَّاءِ،عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ،عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ قَالَ:أَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً إِمَامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ الْحَسَنَ إِمَامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ الْحُسَینَ إِمَامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ

عَلِی بْنَ الْحُسَینِ إِمَامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی إِمَامٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ.

۳.وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ،عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ،عَنْ بَشِیرٍ الْعَطَّارِ قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَنَا وَ أَنْتُمْ تَأْتَمُّونَ بِمَنْ لَا یعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِهِ.

۱۱-نیاز به رهبر(۲)

حدیث دوم

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ،عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يحْيى،عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ،قَالَ:قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام: (۱)إِنَّ اللهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يعْرَفُونَ بِاللهِ.

قَالَ:صَدَقْتَ

قُلْتُ:إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَينْبَغِی لَهُ أَنْ يعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً،وَ أَنَّهُ لَا يعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْی أَوْ رَسُولٍ،فَمَنْ لَمْ يأْتِهِ الْوَحْی فَقَدْ ينْبَغِی لَهُ أَنْ يطْلُبَ الرُّسُلَ،فَإِذَا لَقِيهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّهُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَهَ الْمُفْتَرَضَهَ.

وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ:تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله كَانَ هُوَ الْحُجَّهَ مِنَ اللهِ عَلَی خَلْقِهِ؟قَالُوا:بَلَی.

۱- (۱) .مرحوم کلینی صدر روایت را در باب«انه لایعرف الا به»از«کتاب التوحید»روایت کرده و استفاده می شود که عبارت«انی ناظرت قوماً فقلت لهم:»در صدر این روایت سقط شده است.

قُلْتُ:فَحِینَ مَضَی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مَنْ کَانَ الْحُجَّهَ عَلَی خَلْقِهِ؟

فَقَالُوا:الْقُرْآنُ.

فَنَظَرْتُ فِی الْقُرْآنِ،فَإِذَا هُوَ یخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ وَ الْقَدَرِی وَ الزِّنْدِیقُ الَّذِی لَا یؤْمِنُ بِهِ حَتَّی یغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ،فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا یکُونُ حُجَّهً إِلَّا بِقَیمٍ.فَمَا قَالَ فِیهِ مِنْ شَیءٍ کَانَ حَقّاً؛فَقُلْتُ لَهُمْ:مَنْ قَیمُ الْقُرْآنِ؟

فَقَالُوا:ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ کَانَ یعْلَمُ،وَ عُمَرُ یعْلَمُ،وَ حُذَیفَهُ یعْلَمُ.

قُلْتُ:کُلَّهُ؟قَالُوا:لَا.

فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً یقَالُ:إِنَّهُ یعْرِفُ ذَلِکَ کُلَّهُ إِلَّا عَلِیاً علیه السلام.وَ إِذَا کَانَ الشَّیءُ بَینَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا:لَا أَدْرِی وَ قَالَ هَذَا:لَا أَدْرِی وَ قَالَ هَذَا:لَا أَدْرِی وَ قَالَ هَذَا:أَنَا أَدْرِی،فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً علیه السلام کَانَ قَیمَ الْقُرْآنِ،وَ کَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَهً،وَ کَانَ الْحُجَّهَ عَلَی النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ مَا قَالَ فِی الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ.

فَقَالَ:رَحِمَکَ اللهُ. (۱)

شرح:در این روایت منصور بن حازم که از اصحاب امام صادق علیه السلام و از فقهاء شیعه است،یا درصدد عرضه عقاید خود در زمینه معرفه الله به امام صادق علیه السلام است و یا مناظره خود با مردم را برای امام علیه السلام نقل می کند.به هر حال می گوید:

«ان الله اجل واکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله؛قطعاً خدا والاتر و برتر از آن است که به واسطه مخلوق خود شناخته شود،بلکه مخلوق به واسطه خدا شناخته می شود».

بحث ادبی:در معنای این عبارت دو وجه محتمل است:

۱- (۱) .کافی،ج ۱،ص ۱۶۹،ح ۲.

۱.«خلق»به معنـای مخلوق و«یعرفون»فعـل مجهول است،که در این صورت معنـا این است:خـدا والاـتر از آن است که با تعریف مخلوق خود یعنی انبیاء و ائمه علیهم السـلام شـناخته شود،چون او خود اول الاشـیاء واظهرالبراهین است،بلکه این مخلوق اسـت که به واسـطه خـدا باید شـناخته شود،یعنی رسالت و امامت ایشان به واسـطه علم و معجزه ای که خدا در اختیارشان قرار داده و تأییدشان کرده شناخته می شود.

۲.«خلق»به معنـای مخلوق و«یعرفون»فعل معلوم است،که در این صورت معنا چنین است:خـدا والاتر از آن است که با تعریف و ارشاد مخلوق خود شـناخته شود بلکه آفریدگان،خدا را به خود خدا می شناسـند،یعنی به واسـطه توفیق و هدایت او که خود به بندگانش ارزانی داشته خدا را می شناسند.شاید امام سجاد علیه السلام به همین مطلب اشاره دارد و می فرماید:

بک عرفتک،وأنت دللتنی علیه و دعوتنی الیک ولولا أنت لم أدر ما أنت؛ (۱)

به واسـطه خودت تو را شـناختم،و خودت مرا بر آن راهنمایی کردی،و مرا به سوی خودت فراخواندی و اگر تو نبودی من نمی دانستم که تو کیستی.

و نیز می فرماید:

«یا غفّار بنورک اهتدینا؛ (۲)

ای آمرزنده!به واسطه نور خودت هدایت یافتیم».

و قرآن کریم نیز می فرماید:

إِنَّکَ لاـ تَهْـدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْـدِی مَنْ یَشاءُ ؛ (۳)در حقیقت تو هرکسـی را که دوست داری راهنمـایی نمی کنی؛و لیکن خدا هرکس را بخواهد(و شایسته بداند)راهنمایی می کند.

۱- (۱) .دعای ابوحمزه ثمالی،اقبال الاعمال،ج۱،ص۱۵۷.

۲- (۲) .همان،ص۱۶۲.

۳- (۳) .قصص،آیه۵۶.

امام علیه السلام با شنیدن سخنان منصور بن حازم در مورد معرفت الله،او را تصدیق کرد و فرمود:«صدقت؛راست گفتی».

منصور بن حازم باز هم از معرفت خود نسبت به خدا سخن گفت و گفت:

«ان من عرف ان له ربّاً فینبغی له ان یعرف ان لذلک الرب رضاً و سخطاً؛قطعاً کسی که می داند پروردگاری دارد،باید بداند که آن پروردگار خشنودی و خشمی دارد».

یعنی خدا را به صفات کمال بشناسد و او را از هر نقصی منزه بداند،که او دارای حکمت و علم و قدرت و اراده خیر است و از شر و قبیح کراهت دارد،او هیچ خیری را فروگذار نمی کند و هیچ زشتی را انجام نمی دهد،به خوبی ها که موجب رضای او و طاعت اوست فرمان می دهد و از قبیح که موجب خشم او است باز می دارد.

سپس منصور به راه شناخت خشنودی و خشم خدا اشاره کرده و می گوید:

«وانه لا یعرف رضاه وسخطه الا بوحی او رسول؛و قطعاً خشنودی و خشم خدا شناخته نمی شود مگر به وحی یا به واسطه فرستاده ای از سوی خدا».

یعنی انسان یا خود رسول است که به او وحی می شود یا جزءامت رسول است که در این صورت باید از طریق رسول خدا بر آن اطلاع یابد.حال اگر کسی از وحی اطلاع ندارد باید قطعاً جویای رسول خدا باشد،اگر او را شناخت اطاعتش بر او واجب است.

سپس منصور بن حازم به ادامه مناظره خود اشاره کرده و می گوید:به مردم(عامه و کسانی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته اند)گفتم:

«تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان هو الحجه من الله علی خلقه؛آیا می دانید که رسول خدا(محمد صلی الله علیه و آله)از جانب خدا حجت بر مردم است و رسالت او با دلایل قطعی مورد تصدیق عموم مردم است؟»

گفتند:آری.

گفتم:

«فحین مضی رسول الله صلی الله علیه و آله من کان الحجه علی خلقه؛پس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد،حجت خدا بر مردم کیست؟»

(عامه)گفتند:قرآن(برای رفع نیاز مردم،قرآن کافی است).

این سخن عامه به پیروی از خلیفه دوم(عمر بن خطاب)است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات عمر خود فرمود:«هلمّو اکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده؛بیایید برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»،عمر گفت:«ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلبه الوجع وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله». (۱)

منصور می گوید:بعد از این سخن به قرآن نظر افکندم،دیدم هر یک از گروه ها برای حقانیت خود به قرآن استدلال می کنند:

فنظرت فی القرآن فاذا هو یخاصم به المرجیء و القدری و الزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجل بخصومه،فعرفت ان القرآن لایکون حجّه الا بقیم،فما قال فیه من شیءٍ کان حقّاً؛به قرآن در نگریستم دیدم که مرجئه و قدری و(حتی)زندیق که(به خدا)ایمان ندارد(برای اثبات ادعای خود)به قرآن استدلال می کنند تا بر دشمنان خود غلبه نمایند پس شناختم که قرآن حجت نیست مگر آن که قیمی(برای شناخت ظاهر و باطن و مجمل و مبین و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ)وجود داشته باشد که آن چه او می گوید همان حق باشد و بس.

«مُرجئه»:دسته ای از مسلمانانی هستند که عقیده دارند با وجود ایمان هیچ گناهی زیان ندارد؛و چنان که با وجود کفر هیچ طاعتی سود ندارد،ازاین رو به آن ها مرجئه می گویند چون خدا عذاب و کیفر معاصی آن ها را به تأخیر انداخته

۱- (۱) .صحیح بخاری،ج۷،ص۹.

است و یا کسانی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام را از رتبه خود متأخر می دانند. (۱)

«قدریه»:لفظ قدریه منسوب به«قَدَر»وعلی القاعده باید به معتقدان به قضا و قدر گفته شود،ولی به کسانی گفته می شود که نافی«قدر»هستند.آنها می گویند:انسان در فکر و عمل مخیر است.به همین جهت مخالفانشان آن ها را از نافیان قضا و قدر شمرده اند. (۲)

این اصطلاح در مورد معتقدان به جبر و تفویض هم استعمال شده است.

«زندیق»:کسانی که معتقد به دو خدا و دو مبدأ برای خیر و شر هستند.

منصور می گوید:وقتی به این نتیجه رسیدند که قرآن نیاز به قیم دارد،به آن ها گفتم:«من قیم القرآن؟قیم(و سرپرست تفسیر و تشریح واقعی معارف)قرآن کیست؟»

(عامه)گفتند:«ابن مسعود قد کان یعلم وعمر یعلم و حذیفه یعلم؛(عبدالله)بن مسعود قرآن را می دانست،عمر هم می دانست،حذیفه هم می دانست».

گفتم:تمام قرآن را می دانستند؟

گفتند:نه.

پس من هم هیچ کس را نیافتم که تمام قرآن را بداند مگر علی علیه السلام را.

این سخن را علی علیه السلام تمام قرآن را می داند اهل سنت نیز پذیرفته اند و به آن اعتراف دارند؛چنان که ابی الطفیل عامر بن واثله نقل کرده و می گوید:شاهد بودم که علی علیه السلام خطبه می خواند و می گفت:

سلونی،فوالله لاتسألونی عن شیء لیکون الی یوم القیامه إلّا حدثتکم به،وسلونی عن کتاب الله،فوالله ما من آیه إلّا وانا اعلم ابلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل ام فی جبل؛ (۳)

۱- (۱) .مرآه العقول،ج۲،ص۲۶۴.

۲- (۲) .ر.ک:المذاهب الاسلامیه،ص۷۸.

۳- (۳) .طبقات الکبری،ج۲،ق۲،ص۱۰۱؛تهذیب التهذیب،ج۷،ص۳۳۷؛فتح الباری،ج۱۰،ص۲۲۱؛حلیه الاولیاء،ج۱،ص۶۷ و کنز العمال،ج۱،ص۲۲۸.

از من بپرسید،به خدا سوگند هر آن چه تا قیامت باید واقع شود.اگر از من بپرسید حتماً شما را از آن با خبر می سازم،از من راجع به کتاب خدا بپرسید،به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست مگر این که من می دانم که در شب نازل شده است یا در روز،در صحرا نازل شده است یا در کوه...

سپس منصور بن حازم(پس از اندیشه با خود)ادامه می دهد و می گوید:

واذا کان الشیء بین القوم،فقال هذا:لاادری،وقال هذا:لاادری،وقال هذا:لا ادری،وقال هذا:أنا ادری،فاشهد ان علیاً علیه السلام کان قیم القرآن و کانت طاعته مفترضه،کان الحجه علی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله،وانّ ما قال فی القرآن فهو حق؛و اگر چیزی در میان مردم(مطرح)باشد،یکی بگوید:نمی دانم و دیگری بگوید:نمی دانم،و سومی هم بگوید:نمی دانم.ولی کس دیگری(مثل علی علیه السلام)بگوید:من می دانم،آن گاه من شهادت خواهم داد که علی علیه السلام قیم قرآن است،و اطاعتش واجب و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بر مردم است و آن چه در مورد قرآن بگوید،همان حق است.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این مناظره برای منصور بن حازم دعا کرد و فرمود:«رحمک الله؛خدا تو را رحمت کند».

آری،امام علیه السلام به دلیل دفاع از ولایت برای او دعا کرد و عقاید او را تأیید نمود.

ص:۱۶۷

پرسش ها

۱.عبارت:«ان الله اجل واکرم من ان یعرف یخلقه بل الخلق یعرفون بالله»را با توجه به دو وجه محتمل ترجمه کنید.

۲.عبارت«وانه لایعرف رضاه وسخطه الا بوحی او رسول»را توضیح دهید.

۳.این که عامه گفته اند بعد از رسول خدا حجت بر خلق خدا قرآن است به پیروی از کیست؟توضیح دهید.

۴.گروه های«مرجئه»،«قدریه»و«زندیق»را معرفی کنید.

۵.علم علی علیه السلام به تمام قرآن از نظر اهل سنت را بیان کنید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْحُسَینِ بْنِ سَعِیدٍ،عَنِ الْحُسَینِ بْنِ الْمُخْتَارِ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً قَالَ:الطَّاعَهُ الْمَفْرُوضَهُ.

۲.عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْقَمَّاطِ،عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْعَطَّارِ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:أُشْرِکَ بَینَ الْأَوْصِیاءِ وَ الرُّسُلِ فِی الطَّاعَهِ.

۳.أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَنْ سَیفِ بْنِ عَمِیرَهَ،عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِی،قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَتَنَا لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِینَ قَالَ اللهُ أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ .

ص:۱۶۸

۱۲–نیاز به رهبر(۳)

حدیث سوم

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ یونُسَ بْنِ یعْقُوبَ،قَالَ:کَانَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ،مِنْهُمْ:حُمْرَانُ بْنُ أَعْینَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّیارُ،وَ جَمَاعَةٌ فِیهِمْ:هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ وَ هُوَ شَابٌّ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:یا هِشَامُ!أَ لَا تُخْبِرُنِی کَیفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَیدٍ؟وَ کَیفَ سَأَلْتَهُ؟فَقَالَ هِشَامٌ:یا ابْنَ رَسُولِ اللهِ إِنِّی أُجِلُّکَ وَ أَسْتَحْییکَ وَ لَا یعْمَلُ لِسَانِی بَینَ یدَیکَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ:إِذَا أَمَرْتُکُمْ بِشَیءٍ فَافْعَلُوا.

قَالَ هِشَامٌ:بَلَغَنِی مَا کَانَ فِیهِ عَمْرُو بْنُ عُبَیدٍ وَ جُلُوسُهُ فِی مَسْجِدِ الْبَصْرَهِ،فَعَظُمَ ذَلِکَ عَلَی فَخَرَجْتُ إِلَیهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَهَ یوْمَ الْجُمُعَهِ،فَأَتَیتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَهِ فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَهٍ کَبِیرَهٍ فِیهَا عَمْرُو بْنُ عُبَیدٍ،وَ عَلَیهِ شَمْلَهٌ سَوْدَاءُ مُتَّزِراً بِهَا مِنْ صُوفٍ،وَ شَمْلَهٌ مُرْتَدِیاً بِهَا،وَ النَّاسُ یسْأَلُونَهُ.فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِی،ثُمَّ قَعَدْتُ فِی آخِرِ الْقَوْمِ عَلَی رُکْبَتَی،ثُمَّ قُلْتُ:أَیهَا الْعَالِمُ!إِنِّی رَجُلٌ غَرِیبٌ،تَأْذَنُ لِی فِی مَسْأَلَهٍ؟فَقَالَ لِی:نَعَمْ.

ص:۱۶۹

فَقُلْتُ لَهُ:أَلَکَ عَینٌ؟فَقَالَ:یا بُنَی ای شَیءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ؟وَ شَیءٌ تَرَاهُ کَیفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟

فَقُلْتُ:هَکَذَا مَسْأَلَتِی.فَقَالَ:یا بُنَی سَلْ وَ إِنْ کَانَتْ مَسْأَلَتُکَ حَمْقَاءَ.

قُلْتُ:أَجِبْنِی فِیهَا،قَالَ لِی:سَلْ.

قُلْتُ:أَلَکَ عَینٌ؟قَالَ:نَعَمْ،قُلْتُ:فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟قَالَ:أَرَی بِهَا الْأَلْوَانَ وَ الْأَشْخَاصَ.

قُلْتُ:فَلَکَ أَنْفٌ؟قَالَ:نَعَمْ،قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟قَالَ:أَشَمُّ بِهِ الرَّائِحَهَ.

قُلْتُ:أَ لَکَ فَمٌ؟قَالَ:نَعَمْ،قُلْتُ:فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟قَالَ:أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ:فَلَکَ أُذُنٌ؟قَالَ:نَعَمْ،قُلْتُ:فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟قَالَ:أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ.

قُلْتُ:أَلَکَ قَلْبٌ؟قَالَ:نَعَمْ،قُلْتُ:فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟قَالَ:أُمَیزُ بِهِ کُلَّ مَا وَرَدَ عَلَی هَذِهِ الْجَوَارِحِ وَ الْحَوَاسِّ.

قُلْتُ:أَ وَ لَیسَ فِی هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًی عَنِ الْقَلْبِ؟فَقَالَ:لَا،قُلْتُ:وَ کَیفَ ذَلِکَ وَ هِی صَحِیحَهٌ سَلِیمَهٌ؟قَالَ:یا بُنَی إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَکَّتْ فِی شَیءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَی الْقَلْبِ،فَیسْتَیقِنُ الْیقِینَ وَ یبْطِلُ الشَّکَّ.

قَالَ هِشَامٌ:فَقُلْتُ لَهُ:فَإِنَّمَا أَقَامَ اللهُ الْقَلْبَ لِشَکِّ الْجَوَارِحِ؟قَالَ:نَعَمْ،قُلْتُ:لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَ إِلَّا لَمْ تَسْتَیقِنِ الْجَوَارِحُ؟قَالَ:نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ:یا أَبَا مَرْوَانَ فَاللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یتْرُکْ جَوَارِحَکَ حَتَّی جَعَلَ لَهَا إِمَاماً یصَحِّحُ لَهَا الصَّحِیحَ،وَ یتَیقَّنُ بِهِ مَا شُکَّ فِیهِ وَ یتْرُکُ هَذَا الْخَلْقَ کُلَّهُمْ فِی حَیرَتِهِمْ وَ شَکِّهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ لَا یقِیمُ لَهُمْ إِمَاماً یرُدُّونَ إِلَیهِ شَکَّهُمْ وَ حَیرَتَهُمْ،وَ یقِیمُ لَکَ إِمَاماً لِجَوَارِحِکَ تَرُدُّ إِلَیهِ حَیرَتَکَ وَ شَکَّکَ.

قَالَ:فَسَکَتَ وَ لَمْ یقُلْ لِی شَیئاً،ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی فَقَالَ لِی:أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ؟

فَقُلْتُ:لَا.قَالَ:أَمِنْ جُلَسَائِهِ؟

قُلْتُ:لَا.قَالَ:فَمِنْ أَینَ أَنْتَ؟

قَالَ:قُلْتُ:مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ.

قَالَ:فَأَنْتَ إِذاً هُوَ؛ثُمَّ ضَمَّنِی إِلَیهِ وَ أَقْعَدَنِی فِی مَجْلِسِهِ،وَ زَالَ عَنْ مَجْلِسِهِ،وَ مَا نَطَقَ حَتَّی قُمْتُ.

قَالَ:فَضَحِکَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام وَ قَالَ:یا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَکَ هَذَا؟

قُلْتُ:شَیءٌ أَخَذْتُه مِنْک و الّفته.

فقال:هذا و الله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی. (۱)

شرح:یونس بن یعقوب بن قیس از اصحاب امام صادق علیه السلام است و تا زمان امام رضا علیه السلام در قید حیات بوده و به دستور آن حضرت پس از کفن و دفن،در بقیع به خاک سپرده شده است (۲)وی می گوید:

«جمعی از اصحاب،از جمله حمران و ابن نعمان و ابن سالم و طیار خدمت امام صادق علیه السلام بودند.جمع دیگری نیز در اطراف هشام بن حکم-که تازه جوانی بود-حضور داشتند.امام صادق علیه السلام فرمود:ای هشام!گزارش نمی دهی که(در مباحثه)با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟»

عمرو بن عبید از سران فرقه معتزله است.

هشام بن حکم از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و از متکلمین چیره دست

۱- (۱) .کافی،ج۱،ص ۱۷۰،ح۳.

۲- (۲) .ر.ک:معجم رجال الحدیث،ج۲۱،ص۲۳۸ و ۲۳۹.

و بنیان گذار علم کلام در بحث امامت است.وی در فن مناظره بسیار ماهر و حاضرجواب بود.از او سؤال کردند:آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟گفت:آری،از آن طرف.

هشام کسی است که امام صادق علیه السلام در حق او دعا کرده و فرمود:

همیشه در تأیید روح القدس باشی که تو چقدر ما را با زبانت یاری رساندی.

و نیز در مورد او فرمود:

او یاور ما با قلب و زبان و دستش است.

و نیز فرمود:

«هشام بن حکم بر پا کننده حق ما و رساننده سخن ما و مؤید راستی ما و در هم کوبنده بطالت های دشمنان ماست». (۱)

هشام این جا در پاسخ سؤال امام علیه السلام عرضه داشت:«انی اجلّك واستحییك ولایعمل لسانی بین یدیك؛جلالت شما مرا می گیرد و شرم می دارم و زبانم نزد شما به کار نمی افتد».

بحث لغوی:«اجلّک»از ماده«جلال»به معنای عظمت است،یعنی شما را بزرگ می دانم. (۲)

«استحییک»از ماده«حیاء»به معنای حفظ نفس از ضعف و نقص و دوری از عیب است و ضدّ وقاحت و پررویی است.

امام علیه السلام فرمود:«اذا أمرتکم بشیء فافعلوا؛وقتی به شما امر کردم آن را به جای آرید».

این که امام علیه السلام فرمود:«اگر به شما امر کردم»امر امام علیه السلام به هشام قبلاً به وسیله«الا»ی تحضیضیه بیان شده بود.

۱- (۱) .الامام الصادق*والمذاهب الاربعه،ج۱،ص ۱۰۰.

۲- (۲) .النهایه،ماده«جَلَل».

مراد امام علیه السلام این است که اطاعت از امر واجب تر از اجلال و استحیاء است،و چه بسا اصلاً منافاتی با آن ندارد بلکه اطاعت از امر،خود سرمنشأ اجلال و استحیاء است.

«هشام عرض کرد:خبر عمرو بن عبید و وضع مجلس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد.به سویش رهسپار شدم،روز جمعه ای وارد بصره شدم و به مسجد آن جا رفتم.جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آن هاست.جامه پشمینه سیاهی به کمر بسته و عبایی به دوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند.از مردم راه خواستم،به من راه دادند تا آخر جمعیت به زانو نشستم:آن گاه گفتم:ای مرد دانشمند من مردی غریبم،اجازه دارم مسأله ای بپرسم؟گفت:آری.

گفتم:شما چشم دارید؟گفت:پسر جانم این چه سؤالی است،چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟!گفتم:سؤال من همین طور است.گفت:بپرس،اگرچه پرسشت احمقانه است. (۱)

گفتم:شما جواب همان را بگویید.گفت:بپرس.

گفتم شما چشم دارید؟گفت:آری،گفتم:با آن چه کار می کنید؟گفت:با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم.

گفتم:بینی دارید؟گفت:آری؛گفتم:با آن چه می کنی؟گفت:با آن می بویم.

گفتم:دهن دارید؟گفت:آری.گفتم:با آن چه می کنید؟گفت:با آن مزه غذا را می چشم.

گفتم:گوش دارید؟گفت:آری.گفتم:با آن چه می کنید؟گفت:با آن صدا رامی شنوم.

۱- (۱) .«حَمْقاء»:مؤنث«احمق»از ماده«حُمُق»،به معنای کم عقلی و بی ارزش بودن رأی و نظر است.

گفتم:شما قلب دارید؟گفت:آری.گفتم:با آن چه می کنید؟گفت:با آن هر چه بر اعضاء و حواسم درآید،تشخیص می دهم.

گفتم:مگر با وجود این اعضاء از قلب بی نیازی نیست؟گفت:نه.

گفتم:چگونه؟با آن که اعضا صحیح و سالم باشد(چه نیازی به قلب داری)؟گفت:پسر جانم هر گاه اعضای بدن در چیزی که ببویند یا ببینند یا بچشند یا بشنوند و در آن تردید کنند،آن را به قلب ارجاع می دهند تا تردیدشان برود و یقین حاصل کنند.

من گفتم:پس خدا قلب را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟گفت:آری.گفتم:پس قلب لازم است وگرنه اعضای یقینی ندارند.گفت:آری.

گفتم:ای ابا مروان(عمرو بن عبید)پس خدای تبارک و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقّن کند وا نگذاشته،ولی این همه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف وا گذاشته و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده؟در حالی که برای اعضای تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی؟ساکت شد و به من جوابی نداد،سپس متوجه من شد و گفت:تو هشام بن حکمی؟ (۱)گفتم:نه.گفت:از همنشین های او هستی؟گفتم:نه. (۲)گفت:اهل کجایی؟گفتم:اهل کوفه.

گفت:تو همان هشام هستی.سپس مرا در آغوش گرفت و به جای خود نشانید و خودش از آن جا برخاست و تا من آن جا بودم سخن نگفت».

۱- (۱) .از این جا معلوم می شود که هشام بن حکم در نوجوانی از نظر علمی و مناظره مشهور بوده است.

۲- (۲) .این دو پاسخ از باب توریه است و دروغ محسوب نمی شود،شاید منظورش این بوده که«نه به تو خبر نمی دهم».

این کـار او یا به سـبب احترام به هشام بوده-چنان که در میان اهل فضل مرسوم است-و یا از خوف این که مبادا یک بار دیگر در ورطه شکست دیگری بیفتد.

امام صادق علیه السلام خندید و فرمود:«یا هشام من علّمک هذا؟این(سخنان)را چه کسی به تو آموخت؟»

عرض کردم:چیزی بود که از شما شنیده و منظم کرده بودم.

فرمود:«هذا و الله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی؛به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی است».

ص:۱۷۵

پرسش ها

۱.شخصیت هشام بن حکم را به اختصار بیان کنید.

۲.مراد امام صادق علیه السلام از«اذا امرتکم بشیء فافعلوا»چیست؟

۳.مناظره هشام بن حکم و عمرو بن عبید را به اختصار بیان کنید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَم،عَنِ الْحُسَینِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ،قَالَ ذَکَرْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَوْلَنَا فِی الْأَوْصِیاءِ:إِنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَهٌ؟قَالَ:فَقَالَ:نَعَمْ هُمُ الَّذِینَ قَالَ اللهُ تَعَالَی أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ وَ هُمُ الَّذِینَ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا .

۲.وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ،قَالَ:سَأَلَ رَجُلٌ فَارِسِی أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ:طَاعَتُکَ مُفْتَرَضَهٌ؟فَقَالَ:نَعَمْ.قَالَ:مِثْلُ طَاعَهِ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام:فَقَالَ:نَعَمْ.

۳.وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ،عَنْ مَرْوَکِ بْنِ عُبَیدٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَیدٍ الطَّبَرِی؟قَالَ:کُنْتُ قَائِماً عَلَی رَأْسِ الرِّضَا علیه السلام بِخُرَاسَانَ وَ عِنْدَهُ عِدَّهٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ فِیهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَی بْنِ عِیسَی الْعَبَّاسِی،فَقَالَ:یا إِسْحَاقُ بَلَغَنِی أَنَّ النَّاسَ یقُولُونَ:إِنَّا نَزْعُمُ أَنَّ النَّاسَ عَبِیدٌ لَنا؟لَا،وَ قَرَابَتِی مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مَا قُلْتُهُ قَطُّ،وَ لَا سَمِعْتُهُ مِنْ آبَائِی قَالَهُ،وَ لَا بَلَغَنِی عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِی قَالَهُ،وَ لَکِنِّی أَقُولُ:النَّاسُ عَبِیدٌ لَنَا فِی الطَّاعَهِ،مَوَالٍ لَنَا فِی الدِّینِ،فَلْیبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.

ص:۱۷۶

۱۳-آداب معاشرت

حدیث اول

اشاره

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ عَلِی بْنِ حَدِیدٍ،عَنْ مُرَازِمٍ،قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:عَلَیکُمْ بِالصَّلَاهِ فِی الْمَسَاجِدِ،وَ حُسْنِ الْجِوَارِ لِلنَّاسِ،وَ إِقَامَهِ الشَّهَادَهِ،وَ حُضُورِ الْجَنَائِزِ،إِنَّهُ لَا بُدَّ لَکُمْ مِنَ النَّاسِ إِنَّ أَحَداً لَا یسْتَغْنِی عَنِ النَّاسِ حَیاتَهُ وَ النَّاسُ لَا بُدَّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ. (۱)

شرح:در این حدیث«مرازم بن حکیم»،از اصحاب امام صادق و امام کاظم،برخی از آداب اجتماعی را که برخی واجب و برخی مستحب است را از قول امام علیه السلام بیان می کند این آداب عبارتند از:

۱.«علیکم بالصلاه فی المساجد؛بر شما باد به نماز در مساجد».

نماز در مساجد مورد تأکید حضرت است،چه نماز جماعت باشد و چه نماز فرادی.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- (۱) .کافی،ج ۲،ص ۶۳۵،ح ۱.

لاصلاه لجار المجسد الاّ فی مسجده؛ (۱)

نماز همسایه مسجد نماز(کامل)نیست مگر آن که در مسجد بخواند.

ازاین رو نماز در مسجد برای همسایه مسجد تأکید بیشتری دارد،البته این تأکید برای نمازهای واجب است،اما نمازهای مستحب،بهتر است در منزل خوانده شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان البیوت التی یصلّی فیها باللیل بتلاوه القرآن تضیء لأهل السماء کما تضیء نجوم السماء لأهل الأرض؛ (۲)خانه هایی که در آن نماز شب همراه با تلاوت قرآن خوانده شود،برای اهل آسمان می درخشند،چنان که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.

۲.«حسن الجوار للناس؛ (۳)با مردم(همسایه)حسن همسایه داری داشته باشد».

از روایات استفاده می شود که حسن هم جواری به این است که در کارها او را یاری دهد،در هنگام نیاز به او قرض دهد،از غذاها،میوه ها و نوشیدنی هایی که دارد برای او هدیه ببرد،در غیاب او از اموال او مراقبت کند،در حضورش او را تکریم کند،و اگر مورد ستم واقع شد به یاری اش بشتابد،عیوبش را بپوشاند،از لغزش های او چشم بپوشد،در سختی ها او را تنها نگذارد و ساختمان خود را آن قدر مرتفع نکند که مشرف بر منزل همسایه باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه؛ (۴)

جبرئیل همیشه نسبت به همسایه به من توصیه می کرد تا جایی که گمان کردم به زودی او از من ارث می برد.

۱- (۱) .وسائل الشیعه،ج ۵،ص۱۹۴،ح۱.
۲- (۲) .ثواب الاعمال،ص۴۳.
۳- (۳) .وسائل الشیعه،ج۵،ص۲۹۴.
۴- (۴) .من لایحضره الفقیه،ج۱،ص۵۲.

حضرت به علی علیه السلام و سلمان و ابوذر-راوی،نام چهارمین نفر را از یاد برده،شاید مقداد باشد-فرمود:با صدای بلند در مسجد فریاد بزنند که:

لاایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه؛

کسی که همسایه اش از ظلم او در امان نباشد ایمان ندارد.

آن بزرگواران سه بار فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مسجد فریاد زدند. (۱)

امام صادق علیه السلام در حالی که خانه اش مملو از جمعیت بود،فرمود:

اعلموا انه لیس منّا من لم یحسن مجاوره من جاوره؛ (۲)

بدانید کسی که با همسایه اش خوش رفتار نباشد از ما نیست.

همچنین در آثار حسن هم جواری فرمود:

حسن الجوار یزید فی الرزق؛ (۳)

خوش رفتاری با همسایه روزی را زیاد می کند.

و نیز فرمود:

حسن الجوار یعمر الدیار ویزید فی الاعمار؛ (۴)

خوش رفتاری با همسایه شهرها را آباد وعمرها را زیاد می کند.

و نیز فرمود:

لیس حسن الجوار کفّ الأذی ولکن حسن الجوار صبرک علی الأذی؛ (۵)

حسن هم جواری با همسایه این نیست که تنها آزار خود را از او باز داری،لکن حسن هم جواری به این است که بر آزار او صبر کنی.

۱- (۱) .وسائل الشیعه،ج۱۲،ص۱۲۵،ح۱.

۲- (۲) .کافی،ج۲،ص۶۶۸،ح۱۱.

۳- (۳) .همان،ص ۶۶۶،ح ۳.
۴- (۴) .همان،ص ۶۶۷،ح ۸.
۵- (۵) .همان،ح ۹.

۳.«اقامه الشهاده؛هنگام نیاز به شهادت دادن در دادگاه حاضر شود و اقامه شهادت نماید».

اقامه شهادت واجب است و کسی نباید آن را ترک کند؛چه به نفع آن ها باشد و چه به ضرر آن ها.بنابراین اگر کسی کتمان شهادت نماید عواقب بسیار خطرناکی در پیش خواهد داشت که به یک روایت کوتاه در این زمینه،از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کنیم که فرمود:

من رجع عن شهادته و کتمها أطعمه الله لحمه علی رؤوس الخلائق،ویدخل النار و هو یلوک لسانه؛ (۱)

کسی که از اقامه شهادت باز ایستد و آن را کتمان کند،خداوند گوشت(بدن)او را در مقابل چشمان مردم به او می خوراند و او در حالی که زبان خود را می جود وارد آتش می شود.

۴.«حضور الجنائز؛در(تشیع)جنازه حاضر شود».

یکی از وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر این است که چنان چه یکی از آنها از دنیا رفت،دیگران در تشییع جنازه او حاضر شوند و او را پس از غسل و کفن،دفن نمایند،امام صادق علیه السلام فرمود:

أوّل ما یتحف به المؤمن فی قبره ان یغفر لمن تبع جنازته؛ (۲)

اولین هدیه ای که در قبر به مؤمن می دهند این است که تشییع کنندگان جنازه او آمرزیده می شوند.

فلسفه آداب

سپس امام علیه السلام به فلسفه این وظایف اشاره کرده و می فرماید:«انه لابدّ لکم من

۱- (۱) .وسائل الشیعه،ج۲۷،ص۳۱۲،ح۶.

۲- (۲) .همان،ج۳،ص۱۴۱.

الناس،إنّ احداً لایستغنی عن الناس حیاته؛چون شما به(هم زیستی با)مردم نیاز دارید،قطعاً کسی نیست که در طول زندگی خود از مردم بی نیاز باشد».

امام علیه السلام بار دیگر بر این مطلب تأکید نموده و می فرماید:«والناس لابدّ لبعضهم من بعض؛و(وجود)برخی از مردم برای برخی دیگر(از آنان)لازم است».

از این حدیث استفاده می شود که انسان ها مدنی هستند و همه به یکدیگر نیازمندند و هیچ کس نمی توانند به تنهایی نیازمندی های خود از قبیل خوراک،پوشاک،مسکن و سایر نیازمندی ها را برآورده سازد.بالاتر از آن،نیازمندی های عاطفی و معنوی است که با انجام تکالیف دینی به صورت گروهی و دسته جمعی و ایجاد روابط حسنه با یکدیگر و تسلّای خاطر در حوادث و مصایب برآورده می گردد.

حدیث دوم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ،عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ أَبُو عَلِی الْأَشْعَرِی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِیعاً،عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یحْیی،عَنْ مُعَاوِیةَ بْنِ وَهْبٍ،قَالَ:قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام:کَیفَ ینْبَغِی لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِیمَا بَینَنَا وَ بَینَ قَوْمِنَا وَ فِیمَا بَینَنَا وَ بَینَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ؟قَالَ:فَقَالَ تُؤَدُّونَ الْأَمَانَهَ إِلَیهِمْ وَ تُقِیمُونَ الشَّهَادَهَ لَهُمْ وَ عَلَیهِمْ وَ تَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَ تَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ. (۱)

شرح:در این روایت معاویه بن وهب از محضر امام صادق علیه السلام سؤال می کند:ما(در روابط)میان خودمان و قوم خود و میان خودمان و مردمان(دیگر)که همنشین ما هستند چگونه رفتار کنیم؟

۱- (۱) .کافی،ج ۲،ص ۶۳۵،ح ۲.

امام علیه السلام در پاسخ ایشان چند دستور مهم اخلاقی را بیان نمود که برخی واجب و برخی مستحب اند:

۱.«تؤدّون الامانه الیهم؛امانت(آن ها را)به ایشان بر می گردانید».

خداوند متعال در قرآن کریم به اداء امانات به صاحبش فرمان داده است:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها ؛ (۱)به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش رد کنید.

در روایات اهل بیت علیهم السلام هم نسبت به اداء امانت هر چند کافر یا فاسق یا فاجر نیز باشد سفارش شده است.امام صادق علیه السلام فرمود:علی علیه السلام فرموده:

«أدّوا الأمانه ولو الی قاتل ولد الانبیاء؛ (۲)

امانت را برگردانید هر چند به قاتل فرزندان انبیاء تعلق داشته باشد».

۲.«وتقیمون الشهاده لهم وعلیهم؛اقامه شهادت می نمایید،چه به سود آنان باشد یا به ضرر آن ها».

۳.«وتعودون مرضاهم؛از بیماران ایشان عیادت می کنید».

عیادت بیمار اثر بسیار مهمی در روح و روان مریض دارد.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی از بیماران یهودی نیز عیادت می کرد،چنان که حضرت علی علیه السلام فرمود:«ان النبی صلی الله علیه و آله عاد یهودیاً فی مرضه». (۳)

۴.«وتشهدون جنائزهم؛در(تشییع)جنازه های آنان حاضر می شوید».

نکته

امام علیه السلام در همه این چهار موضوع فرمان خود را به جای این که با صیغه

۱- (۱) .نساء،آیه۵۸.

۲- (۲) .کافی،ج۵،ص۱۳۳.

۳- (۳) .مستدرک الوسائل،ج۲،ص۷۷.

امربیان کند با صیغه مضارع مخاطب ذکر کرده است و این دلالت بر تأکید بیشتردارد.

حدیث سوم

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْحُسَینِ بْنِ سَعِیدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِیعاً،عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ حَبِیبٍ الْخَثْعَمِی،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یقُولُ:عَلَیکُمْ بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ،وَاشْهَدُوا الْجَنَائِزَ،وَ عُودُوا الْمَرْضَی،وَ احْضُرُوا مَعَ قَوْمِکُمْ مَسَاجِدَکُمْ،وَ أَحِبُّوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِکُمْ؛أَمَا یسْتَحْیی الرَّجُلُ مِنْکُمْ أَنْ یعْرِفَ جَارُهُ حَقَّهُ وَ لَا یعْرِفُ حَقَّ جَارِهِ. (۱)

شرح:این حدیث درصدد بیان برخی دیگر از دستورها و آداب معاشرت است که به بعضی از آن ها در شرح احادیث گذشته اشاره شد و برخی دیگر نیز در شرح این حدیث توضیح داده می شود.

حبیب خثعمی(حبیب بن المعلّلی الخثعمی)از اصحاب امام صادق علیه السلام است،می گوید:شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

۱.«علیکم بالورع والاجتهاد؛بر شما باد به پارسایی و کوشش(در راه اطاعت از خدا)».

بحث ادبی:«علیکم»اسم فعل و فعل امر است به معنای بر شما باد یا ملازم باشید.

«الورع»یعنی خویشتن داری از محرمات الهی. (۲)ورع در دین همان انجام طاعات الهی و ترک محرمات و تمسک به آداب شرعی و سنت نبوی است.

ص:۱۸۳

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۵،ح۳.

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«ورع».

«الاجتهاد»از ماده«جَهد یا جُهد»،به معنای طاقت،نیرو،مشقت و سختی است.«اجتهاد»یعنی خود را با صرف نیرو و تحمل سختی به مشقت واداشتن (۱)اجتهاد یا با مال است،یا با بدن و اعضاء و یا با فکر و اندیشه و همه این ها یا در راه خداست یا در راه دنیا و رسیدن به اغراض شخصی.ولی سفارش امام علیه السلام به اجتهاد در راه خداست،یعنی باید علم و عمل و اصلاح نفس و ارشاد خلق همه برای خدا باشد.

اینکه حضرت ورع و اجتهاد هر دو را با یک امر فرمان داده،حاکی از این است که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند،اگر اجتهاد نباشد سختی خویشتن داری از محرمات و انجام طاعات را به جان نمی خرد و اگر ورع نباشد اجتهاد ارزش واقعی خود را نخواهد داشت،چون اجتهاد برای غیر خدا جز تحمل سختی چیز دیگر نخواهد بود،ازاین رو این دو ارزش اخلاقی همیشه با هم مورد سفارش اهل بیت علیهم السلام بوده اند.

عمرو بن سعید بن هلال ثقفی می گوید:به امام صادق علیه السلام عرض کردم:گاهی سال ها شما را زیارت نمی کنم،پس چیزی را به من یاد دهید که همیشه به آن تمسک جویم،حضرت فرمود:

اوصیک بتقوی الله و الورع والاجتهاد واعلم انه لاینفع اجتهاد لاورع فیه؛

تو را سفارش می کنم به خویشتن داری(از عذاب)خدا و ورع و اجتهاد.و بدان که اجتهادی که ورع در آن نباشد سودی نخواهد داشت. (۲)

۲.«واشهدوا الجنائز؛در(تشییع)جنازه ها حضور یابید».

۳.«وعودوا المرضی؛از بیماران عیادت کنید».

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«جهد».

۲- (۲) .کافی،ج۲،ص۷۶.

۴.«واحضروا مع قومکم مساجدکم؛با قوم خودتان در مساجدتان حضور یابید».

دستور اول امام علیه السلام(سفارش به ورع و اجتهاد)به حالات شخصی افراد بستگی دارد.ظاهر دستور دوم و سوم نیز که وظایف و آداب اجتماعی است به صورت مطلق است،یعنی تشییع جنازه و عیادت بیماران از هر مذهبی که باشند.احادیث دیگر هم همین را تأیید می کنند.اما در مورد حضور در مسجد فرمود:«واحضروا مع قومکم مساجدکم».ظاهر معنای این سخن تأکید بر حضور در مساجد شیعیان است که این امر از چند جهت تأمل برانگیز است:

اولاً:دو دستور گذشته مطلق بوده و اختصاص به شیعیان ندارد و بعید است که برای خاص مذهب تشیع صادر شده باشد.

ثانیاً:در روایات دیگر نسبت به حضور در مساجد عامه سفارش شده است؛ابن ابی عمیر در روایت مرسله ای از امام صادق علیه السلام نقل می کند که شخصی به حضرت عرض کرد:من از نماز در مساجد آنان اکراه دارم،امام علیه السلام فرمود:«لا تکره-الی ان قال:-فأدّ فیها الفریضه و النوافل واقض مافاتک؛اکراه نداشته باش.تا آن که فرمود:نماز واجب و مستحب و قضای نمازهای فوت شده ات را آن جا به جای آور».

ثالثاً:همین روایت از طریق دیگر و با لفظ دیگر روایت شده است:

«یحیی الحلبی،عن عبدالله بن مسکان،عن حبیب،قال:سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول:اما و الله ما احد من الناس احب الی منکم...واحضروا مع قومکم فی مساجدهم...». (۱)

ازاین رو بعید نیست در روایت مورد بحث تصحیف رخ داده باشد.

۵.«احبّوا للناس ما تحبّون لانفسکم؛آنچه برای خود دوست دارید،برای مردم نیز دوست داشته باشید».

۱- (۱) .کافی،ج۸،ص۱۴۶.

شاید مراد از«الناس»شیعیان باشند،چرا که محبت یک امر قلبی است و نسبت به دیگران چندان سزاوار نیست.با ایشان تنها همان حسن معاشرت سزاوار است که در روایات متعددی آمده بود.

یکی از حقوق بلکه اولین حقی که مؤمنان بر یکدیگر دارند این است که آن چه برای خود می پسندند برای دیگران هم بپسندند و آن چه برای خود نمی پسندند برای دیگران هم نپسندند.معلّی بن خنیس می گوید:از امام صادق علیه السلام پرسیدم:حق مؤمن بر مؤمن چیست؟فرمود:

انی علیك شفیق انی اخاف ان تعلم ولاتعمل وتضیع ولاتحفظ؛

من نسبت به تو دل سوزم،می ترسم بدانی و عمل نکنی و تباه کنی و حفظ نکنی.

معلّی گوید:گفتم:«لاحول ولا قوه الا بالله».

امام علیه السلام فرمود:

للمؤمن علی المؤمن سبعه حقوق واجبه لیس منها الا و هو واجب علی اخیه،ان ضیع منها حقّ خرج من ولایه الله وترک طاعته،ولم یکن فیها نصیب.أیسر حق منها:ان تحبّ له ما تحبّ لنفسک،و أن تکره له ما تکره لنفسک؛ (۱)

مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب دارد،همه آن حقوق نسبت به برادرش واجب هستند،اگر یکی از آن حقوق را تباه سازد از ولایت خدا خارج شده و ترک طاعت او کرده و بهره ای از آن برای او نخواهد بود.آسان ترین آن ها این است که آن چه برای خودت می پسندی برای او هم بپسندی و آن چه برای خودت اکراه داری برای او هم اکراه داشته باشی.

امام علیه السلام در پایان برای انجام این حقوق با عباراتی دیگر تأکید نموده و می فرماید:«اما یستحیی الرجل منکم ان یعرف جاره حقه و لایعرف حق جاره؛آیا کسی از شما حیاء

۱- (۱) .بحارالانوار،ج ۷۱،ص ۲۳۴.

نمی کند که همسایه اش حق او را بشناسد ولی او حق همسایه اش را نداند».

امام علیه السلام در این فراز نسبت به حقوق همسایه تشویق و ترغیب می نماید،این حقوق آن گاه وظیفه انسان را سنگین تر می سازد که همسایه دیگر،بیشتر در صدد رعایت حق همسایه باشد.در این صورت علاوه بر حق همسایگی از باب عمل به آیه: هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلاَّ الْإِحْسانُ (۱)وظیفه انسان در برابر او چند برابر می شود و اگر خدای ناکرده احسان جای خود را به ناسپاسی بدهد زشتی آن چند برابر خواهد شد.

حدیث چهارم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛عَنْ عَلِی بْنِ الْحَکَمِ،عَنْ مُعَاوِیهَ بْنِ وَهْبٍ،قَالَ:قُلْتُ لَهُ:کَیفَ ینْبَغِی لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِیمَا بَینَنَا وَ بَینَ قَوْمِنَا وَ بَینَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ لَیسُوا عَلَی أَمْرِنَا؟قَالَ:تَنْظُرُونَ إِلَی أَئِمَّتِکُمُ،الَّذِینَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ مَا یصْنَعُونَ،فَوَ اللهِ إِنَّهُمْ لَیعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَ یشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَ یقِیمُونَ الشَّهَادَهَ لَهُمْ وَ عَلَیهِمْ وَ یؤَدُّونَ الْأَمَانَهَ إِلَیهِمْ. (۲)

شرح:معاویه بن وهب می گوید:به حضرت(ظاهراً امام صادق علیه السلام است)عرض کردم:با افرادی که از قوم خودمان هستند یا آنهایی که بر امر(ولایت)ما نیستند ولی با ما هم نشین هستند،چگونه رفتار کنیم؟

امام علیه السلام فرمود:«تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم،فتصنعون مایصنعون؛به پیشوایان خودتان که به آن ها اقتدا می کنید بنگرید و(همان گونه)رفتار کنید که(ایشان)رفتار می کنند».

ص:۱۸۷

۱- (۱) .الرحمن،آیه ۶۰.

۲- (۲) .کافی،ج ۲،ص ۶۳۶،ح ۴.

سپس امام علیه السلام به نحوه رفتار ائمه علیهم السلام با ایشان اشاره کرد و سوگند خورد که در این موضوعات رفتارشان با آنان چنین است:

۱.«فوالله انّهم لیعودن مرضاهم؛به خدا سوگند ائمه علیهم السلام از بیماران ایشان عیادت می کنند».

۲.«یشهدون جنائزهم؛در تشییع جنازه های ایشان حضور می یابند».

۳.«یقیمون الشهاده لهم وعلیهم؛اقامه شهادت می کنند به نفع یا به ضرر ایشان».

۴.«ویؤدّون الامانه الیهم؛امانت های ایشان را به آن ها بر می گردانند».

تمام موضوعات چهارگانه فوق در احادیث گذشته توضیح داده شد،ولی نکته مهم در این روایت توجه به پیروی از ائمه علیهم السلام و مطابقت رفتار شیعیان با رفتار ایشان است که امام علیه السلام فرمود:«تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم،فتصنعون ما یصنعون».پس در این گونه موارد باید کاملاً ـ مثل اهل بیت علیهم السلام حرکت کرد و طبق رفتار آن ها عمل نمود،نه تندروی و پیشی گرفتن از ایشان جایز است و نه عقب ماندن و عمل نکردن به دستور ایشان.امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه دستور می دهد که هرگاه به حرم اهل بیت علیهم السلام مشرف شدید بر این امر اقرار و اعتراف کنید و بگویید:

فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقّکم زاهق. (۱)

پس روی گردان از شما(از دین)خارج شده و ملازم شما به شما ملحق شده و مقصر در حق شما نابود است.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

امرت بطاعه الله ربی و امر الائمه من اهل بیتی بطاعه الله وطاعتی،وامر الناس جمیعاً دونهم بطاعه الله وطاعتی و طاعه الائمه من اهل بیتی،فمن تبعهم نجا ومن ترکهم هلک ولایترکهم الا مارق. (۲)

۱- (۱) .من لایحضره الفقیه،ج۲،ص۶۱۳.

۲- (۲) .دعائم الاسلام،ج۱،ص۲۶.

من به اطاعت خداوند که پروردگارم است فرمان داده شده ام و ائمه از اهل بیت من به اطاعت از خدا و اطاعت از من فرمان داده شده اند و همه مردم غیر از اهل بیت علیهم السلام به اطاعت از خدا و اطاعت از من و اطاعت از ائمه اهل بیتم فرمان داده شده اند،و کسی آن ها را ترک نمی کند مگر آن که از دین خارج شده باشد.

بنابراین اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام وظیفه همگان است و هرگونه حرکتی بر خلاف رأی و نظر ایشان بر اساس هوی و هوس و موجب خروج از دین خواهد بود.

ص:۱۸۹

پرسش ها

۱.«علیکم بالصلاه فی المساجد»را توضیح دهید.

۲.مصادیق حسن هم جواری در اسلام را بیان کنید.

۳.«اقامه الشهاده»یعنی چه؟

۴.فرمایش امام علیه السلام که فرمود:«انه لابد لکم من الناس ان احداً لایستغنی عن الناس حیاته»را ترجمه و توضیح دهید.

۵.علت این که امام علیه السلام عبارات:«تؤدون الامانه الیهم و تقیمون الشهاده لهم وعلیهم وتعودن مرضاهم وتشهدون جنائزهم»را با صیغه مضارع بیان کرد،چیست؟

۶.در عبارت«علیکم بالورع والاجتهاد»،علت فرمان به ورع و اجتهاد با یک امرچیست؟

۷.در عبارت«واحضروا مع قومکم مساجدکم»چه نکات مهمی وجود دارد؟

۸.مراد از«الناس»در عبارت«احبّوا للناس ما تحبون لأنفسکم»چیست؟توضیح دهید.

۹.عبارت«أما یستحی الرجل منکم ان یعرف جاره حقّه ولایعرف حقّ جاره؟!»را توضیح دهید.

۱۰.در مورد نحوه رفتار اهل بیت علیهم السلام با غیرشیعیان توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.سهْلُ بْنُ زِیادٍ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِی،عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:یسَلِّمُ الرَّاکِبُ عَلَی الْمَاشِی وَ الْقَائِمُ عَلَی الْقَاعِدِ.

۲.مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ،عَنْ جَمِیلٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ

اللهِ علیه السلام قَالَ:إِذَا کَانَ قَوْمٌ فِی مَجْلِسٍ ثُمَّ سَبَقَ قَوْمٌ فَدَخَلُوا،فَعَلَی الدَّاخِلِ أَخِیراً إِذَا دَخَلَ أَنْ یسَلِّمَ عَلَیهِمْ.

۳.عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ،عَنْ عَلِی بْنِ أَسْبَاطٍ،عَنِ ابْنِ بُکَیرٍ،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:إِذَا مَرَّتِ الْجَمَاعَهُ بِقَوْمٍ أَجْزَأَهُمْ أَنْ یسَلِّمَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ وَ إِذَا سَلَّمَ عَلَی الْقَوْمِ وَ هُمْ جَمَاعَهٌ أَجْزَأَهُمْ أَنْ یرُدَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ.

حدیث پنجم

اشاره

أَبُو عَلِی الْأَشْعَرِی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً،عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یحْیی،عَنْ أَبِی أُسَامَهَ زَیدٍ الشَّحَّامِ،قَالَ:قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:اقْرَأْ عَلَی مَنْ تَرَی أَنَّهُ یطِیعُنِی مِنْهُمْ وَ یأْخُذُ بِقَوْلِی:السَّلَامَ،وَ أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ،وَ الْوَرَعِ فِی دِینِکُمْ،وَ الِاجْتِهَادِ لِلَّهِ،وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ،وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ،وَ طُولِ السُّجُودِ،وَ حُسْنِ الْجِوَارِ؛فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله.

أَدُّوا الْأَمَانَهَ إِلَی مَنِ ائْتَمَنَکُمْ عَلَیهَا بَرّاً أَوْ فَاجِراً،فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَیطِ وَ الْمِخْیطِ.

صِلُوا عَشَائِرَکُمْ،وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ،وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ،وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ،فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْکُمْ إِذَا وَرِعَ فِی دِینِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِیثَ وَ أَدَّی الْأَمَانَهَ وَ حَسُنَ خُلُقُهُ مَعَ النَّاسِ قِیلَ:هَذَا جَعْفَرِی فَیسُرُّنِی ذَلِکَ وَ یدْخُلُ عَلَی مِنْهُ السُّرُورُ،وَ قِیلَ:هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛وَ إِذَا کَانَ عَلَی غَیرِ ذَلِکَ دَخَلَ عَلَی بَلَاؤُهُ وَ عَارُهُ وَ قِیلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ!

فَوَ اللهِ لَحَدَّثَنِی أَبِی علیه السلام:أَنَّ الرَّجُلَ کَانَ یکُونُ فِی الْقَبِیلَهِ مِنْ شِیعَهِ عَلِی علیه السلام فَیکُونُ زَینَهَا:آدَاهُمْ لِلْأَمَانَهِ وَ أَقْضَاهُمْ لِلْحُقُوقِ وَ أَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِیثِ،إِلَیهِ وَصَایاهُمْ وَ وَدَائِعُهُمْ،

تُسْأَلُ الْعَشِيرَهُ عَنْهُ فَتَقُولُ:مَنْ مِثْلُ فُلاَنٍ؟إِنَّهُ لَآدَانَا لِلْأَمَانَهِ وَ أَصْدَقُنَا لِلْحَدِيثِ. (۱)

شرح:این حدیث متضمّن سفارشاتی از امام صادق علیه السلام نسبت به شیعیان است که به وسیله یکی از اصحاب خود به نام زید بن یونس الشحام-که به تعبیر مرحوم شیخ مفید از«اعلام الرؤسا» (۲)است-به شیعیان خود ابلاغ نموده است.امام علیه السلام پیام خود را با ابلاغ سلام آغاز نموده و می فرماید:«اقرأ علی من تری انه یطیعنی منهم و یأخذ بقولی:السلام؛هر کس را که دیدی(به نظر تو)از من اطاعت می کند و سخن مرا می پذیرد سلام مرا به او برسان».حضرت بعد از ابلاغ سلام،به بیان سفارشات خود می پردازد که عبارتند از:

۱.«اوصیکم بتقوی الله عزوجل و الورع فی دینکم؛شما را به خویشتن داری از(عذاب)خدا و ورع در دینتان سفارش می کنم».

بحث لغوی:«تقوی»از ماده«وقی یقی»به معنای حفظ و نگهداری است و در این جا به معنای حفظ نفس از انجام گناه است

«الورع»به معنای کفّ النفس از محارم الهی است،ولی اقسامی دارد:

الف)ورع تائبین و آن خروج از فسق است؛

ب)ورع صالحین و آن خروج از شبهات است؛

ج)ورع متقین،ترک از حلال است تا مرتکب حرام نشود مثل ترک سخن برای غیبت نکردن؛

د)ورع صدّیقین و آن اعراض از هر چیزی که غیر خداست. (۳)

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۶،ح۵.
۲- (۲) .معجم رجال الحدیث،ج۸،ص۳۷۵.
۳- (۳) .مجمع البحرین،ماده«ورع».

اگر«ورع»و«تقوی»هر یک جداگانه به کار برده شوند هر دو به معنای خویشتن داری از گناه است،ولی چنانچه هر دو با هم به کار برده شوند مراد از«تقوی»همان حفظ نفس از گناه و مراد از«ورع»مراتب بالاتر از آن مثل وقوف عند الشبهات است.

۲.«والاجتهاد لله؛کوشش در راه(اطاعت از)خدا».

۳.«وصدق الحدیث؛سخن راست گفتن».

«صدق»خلاف کذب و به معنای قوت در یک چیز است و اگر سخن راست را قول صدق می گویند به دلیل قوتی است که سخن راست فی نفسه داراست. (۱)صدق در اعتقاد آن است که مطابق با حق باشد و صدق در قول آن است که خبر مطابق با واقع باشد.

راستی و صداقت که در این حدیث و احادیث دیگر مورد سفارش اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته،اثر مستقیم بر ایمان انسان دارد.از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او بستگی دارد.

علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه،ولایستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه؛ (۲)

ایمان انسان پایدار نمی ماند مگر آن که قلبش پایدار باشد و قلبش پایدار نمی ماند مگر آن که زبانش پایدار باشد.

راستی و صداقت در اسلام چنان جایگاهی دارد که در روایات اهل بیت علیهم السلام معیار سنجش انسان هاست؛از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لاتنظروا الی طول رکوع الرجل وسجوده،فان ذلک شیء قد اعتاده،فلو ترکه استوحش ذلک،لکن انظروا الی صدق الحدیث واداء الامانه؛ (۳)

۱- (۱) .مقاییس اللغه،ماده«صدق».

۲- (۲) .نهج البلاغه،خطبه۱۷۶.

۳- (۳) .بحارالانوار،ج۶۸،ص۸.

به طولانی بودن رکوع و سجود فرد نگاه نکنید،آن چیزی است که به آن عادت کرده اند که اگر ترکش کنند،از آن وحشت می کنند،بلکه به راستگویی او در سخن گفتن و امانت داری او نگاه کنید.

۴.«واداء الامانه؛واداکردن امانت(به اهلش).

۵.«وطول السجود؛و طولانی کردن سجده».

بحث ادبی:«السجود»از ماده«سَجَد»به معنای خضوع و خشوع است و سجده عبارت است از خشوع برای خدا و عبادت او. (۱)

سجده بر دو نوع است:

الف)سجده اختیاری که مختص انسان است و با انجام آن مستحق ثواب خواهد بود،آیه شریفه: فَاسْجُدُوا لِلّهِ وَ اعْبُدُوا (۲)بر همین معنا دلالت دارد؛

ب)سجده تکوینی و تسخیری که برای اعم از انسان و حیوان و نبات است و آیه شریفه: وَ لِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (۳)به همین معنا است؛یعنی با زبان بی زبانی فریاد می زنند که مخلوق آفریدگار حکیم اند.

آنچه در وصیت امام علیه السلام به آن سفارش شده همان سجده نوع اول است که از اختیار خود انسان سرچشمه می گیرد.

سجده موجب تقرب به خدا است.امام صادق علیه السلام فرمود:

«أقرب مایکون العبد الی الله و هو ساجد؛ (۴)

نزدیک ترین حالت انسان به خدا آن حالی است که او در سجده باشد».

اگر امام علیه السلام به طول سجده سفارش کرده به دلیل آن است که بینی شیطان را

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«سجد».

۲- (۲) .نجم،آیه۶۲.

۳- (۳) .رعد،آیه۱۵.

۴- (۴) .وسائل الشیعه،ج۶،ص۳۸۰،ح۹.

به خاک می مالد.معاویه بن عمار می گوید:از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إنّ العبد اذا أطال السجود حیث لایراه أحد،قال الشیطان:یا ویلاه اطاعوه و عصیت وسجدوا وابیت؛ (۱)

هنگامی که بنده(خدا)سجده اش را طولانی کند به نحوی که کسی او را نبیند(دور از نظر مردم و فقط برای خدا انجام دهد)،شیطان می گوید:ای وای بر من،(آنان خدا را)اطاعت کردند و من معصیت کردم،و(آنان)سجده کردند و(من از سجده)ابا کردم.

همچنین امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

اطیلوا السجود؛فما من عمل اشدّ علی ابلیس من ان یری ابن آدم ساجداً،لانّه امر بالسجود فعصی و هذا امر بالسجود فاطاع فیما امر؛ (۲)

سجده را طولانی کنید،هیچ عملی برای شیطان سخت تر از آن نیست که ببیند فرزند آدم در حال سجده است،چون او به سجده فرمان داده شد ولی معصیت کرد،ولی این به سجده فرمان داده شد و در آن چه به آن فرمان داده شده بود اطاعت کرد.

۶.«و حسن الجوار؛با همسایگان خوش رفتار باشید».

سپس امام علیه السلام نسبت به خوش رفتاری با همسایگان سفارش نموده و آن را از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و فرمود:«فبهذا جاء محمد صلی الله علیه و آله؛محمد صلی الله علیه و آله برای همین امر آمده است».

حضرت بار دیگر نسبت به ادای امانت تأکید کرده و آن را جزء سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته و فرمود:«أدّوا الامانه الی من ائتمنکم علیها براً او فاجراً فانّ رسول الله صلی الله علیه و آله کان یأمر بأداء الخیط و المخیط؛پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین(مطلب)مبعوث شده

۱- (۱) .همان،ح۸.

۲- (۲) .همان،ص ۳۸۱،ح۱۳.

است.کسی که شما را نسبت به امانتی امین قرار داده امانت او را باز گردانید؛نیکوکار باشد یا گنهکار.رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه فرمان می داد که(حتی)نخ و سوزن(هم)باز گردانده شوند».

۷.«صلوا عشائرکم؛با قوم و خویشان خود صله رحم کنید».

بحث ادبی:«صلوا»فعل امر از ماده«وَصَل»ضد هجران و دوری و به معنای اتّصال بین دو چیز است یعنی فاصله ای بین آن ها نیست. (۱)

«صِلِه»یعنی هر آن چه نیکی و احسان باشد؛گرچه دیدار و هم نشینی در حد یک سلام باشد. (۲)

«عشائر»جمع«عشیره»به معنای خاندان مرد است که به وسیله او تکثیر پیدا می کند.سپس واژه«عشیره»به صورت اسمی برای گروهی از نزدیکان مردی که به وسیله او زیاد می شوند درآمده است. (۳)«عشیره»به اعتبار جماعت بودنش مؤنث است.

در این فراز امام صادق علیه السلام نسبت به صله رحم سفارش می کند.صله رحم به معنای مهربانی و رسیدگی نسبت به خویشان و نزدیکان است که حقوقی بیشتر از دیگران نسبت به همدیگر دارند.در برخی آیات صله رحم بعد از پرستش خدا قرار گرفته است. (۴)

در آیه ای دیگر نام ارحام بعد از نام خدا آمده است:

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً ؛ (۵)

۱- (۱) .لسان العرب،ماده«وصل».

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«وصل».

۳- (۳) .مفردات راغب،ماده«عشر».

۴- (۴) .بقره،آیه۸۳؛نساء،آیه۳۶.

۵- (۵) .نساء،آیه۱.

و[خودتان را]از[عذاب]خدایی که به(نام)او از همدیگر درخواست می کنید،حفظ نمایید.و[خودتان را از ضرر قطع رابطه با]خویشاوندان[حفظ کنید،چرا]که خدا همواره بر شما نگهبان است.

جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام درباره آیه فوق سؤال کرد،حضرت فرمود:

هی ارحام الناس،ان الله عزوجل أمر بصلتها وعظّمها الا تری ان الله جعلها معه؛ (۱)

مراد از آیه کریمه ارحام مردم است که خداوند عزوجل به صله رحم و بزرگداشت آن ها فرمان داده است.آیا نمی بینی که خدا صله رحم را همراه خود قرار داده است.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز آثار فراوانی برای صله رحم بیان شده است که به روایتی از امام باقر علیه السلام بسنده می کنیم:

صله الرحم تزکی الاعمال و تدفع البلوی و تُنمی الاموال و تنسیء له فی عمره و توسّع فی رزقه و تحبّب فی اهل بیته فیتق الله و لیصل رحمه؛ (۲)

صله رحم اعمال را پاک می کند،بلا را دور می سازد،اموال را برکت می هد،عمر را دراز می کند،روزی را وسعت می بخشد،و انسان را در میان خانواده و بستگانش محبوب می سازد،پس باید تقوای الهی پیشه کرد و صله رحم نمود.

۸.«واشهدوا جنائزهم؛در(تشییع)جنازه های ایشان حضور یابید».

۹.«وعودوا مرضاهم؛از بیماران ایشان عیادت کنید».

۱۰.«وادّوا حقوقهم؛حقوق ایشان را ادا کنید».

این فراز،تأکیدی بر ادای حقوق همسایگی و شهروندی است که در فرازهای مختلف این حدیث و سایر احادیث بیان شده است.اهل بیت علیهم السلام چون حجت خدا بر همه مردم هستند فرامین آن ها هم جامع و کامل است.در زندگی

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۱۵۰،ح۱.

۲- (۲) .همان،ص۱۵۲.

اجتماعی به حقوق سایر انسان ها از ادیان و مذاهب دیگر نیز سفارش نموده اند.علی علیه السلام در فرمان به مالک اشتر جمله ای بیان کرده است که نویسندگان حقوق بشر امروز باید در برابر آن سر تعظیم فرود آرند و آن توصیه و سفارش نسبت به همه افراد کشور است که می فرماید:

واشعر قلبک الرحمه للرعیه،والمحبه لهم،و اللطف بهم ولاتکونَنّ علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم أکلهم،فانّهم صنفان إما أخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق،یفرط منهم الزَلَل و تعرض لهم العلل ویؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطأ،فأعطهم من عفوک وصفحک مثل الذی تحب وترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه؛ (۱)

دلت را سرشار از رحمت و محبت و لطف برای مردم کن هرگز با آنان چون حیوان درنده شکاری مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی،زیرا مردم دو دسته اند:دسته ای برادر دینی تو و دسته دیگر در آفرینش مانند تو هستند.اگر گناهی از آنان سر می زند یا علت هایی بر آنان عارض می شود یا خواسته و ناخواسته اشتباهی مرتکب می گردند آنان را ببخشای و از آنان درگذر،آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و درگذرد.

از این تقسیم بندی امام علیه السلام استفاده می شود که اگر شهروندان از مسلمین باشند حق و حقوق آنان از نظر اسلام روشن است ولی اگر مسلمان نباشند این امر موجب نادیده گرفتن حقوق انسانی آن ها نمی گردد بلکه خواسته ها و امیال و نیازمندی ها و حقوق و حدود و احساسات و عواطف آن ها را باید در نظر گرفت.

در پایان حدیث،امام علیه السلام در بخشی از آثار و فواید مثبت عمل به این ارزش های اخلاقی و آداب معاشرت اشاره کرده و می فرماید:

فانّ الرجل منکم،اذا ورع فی دینه وصدّق الحدیث وأدّی الامانه وحَسُنَ خلقه مع الناس،قیل:هذا جعفری فیسرّنی ذلک و یدخل علی منه السرور وقیل هذا ادب جعفر؛

۱- (۱) .نهج البلاغه،نامه۵۳.

اگر کسی از شما در دین خود ورع بورزد و راستگو و امانت دار باشد و اخلاقش بامردم نیکو باشد،(مردم با شگفتی)می گویند:این ادب جعفری است.آن گاه آن(سخن)مرا شاد می سازد و شادمانی آن به من خواهد رسید،و(مردم)می گویند:این ادب جعفری است.

بی شک شادمانی اهل بیت علیهم السلام موجب شادمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و شادمانی او شادمانی خداست.

آن گاه امام علیه السلام به اثر نامطلوب عدم رعایت آداب اسلامی نیز اشاره کرده و می فرماید:«واذا کان علی غیر ذلک دخل علی بلاؤه وعاره وقیل هذا ادب جعفر؛و اگر(رفتار شما)غیر از آن(اخلاق اسلامی)باشد،گرفتاری و زشتی آن هم بر من وارد خواهد شد و(آن گاه مردم با استهزاء)می گویند:این ادب جعفری است».

نکته

نکته مهمی که با مقایسه دو فقره اخیر روایت به دست می آید،این است که امام علیه السلام در فقره اول فرمود:«رعایت اخلاق خوب از طرف شما موجب شادمانی من می شود و شادمانی آن به من خواهد رسید»،اما در فقره دوم نفرمود عدم رعایت اخلاق اسلامی موجب خشم و غضب من می شود،و این حاکی از لطف و رحمت اهل بیت علیهم السلام نسبت به شیعیان است و این که آنان نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله«رحمه للعالمین»هستند.

حضرت در پایان به سخنی از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام در مورد آثار اجتماعی،به الگویی از مؤدبین به آداب اسلامی اشاره می کند که فرمود:

وان الرجل کان یکون فی القبیله من شیعه علی علیه السلام فیکون زینها:آداهم للامانه وأقضاهم للحقوق وأصدقهم للحدیث،إلیه وصایاهم و ودائعهم،تسأل العشیره عنه؛فتقول:من مثل فلان؟لآدانا للامانه وأصدقنا للحدیث؛(پیش از این)کسی از شیعیان

ص:۱۹۹

علی علیه السلام در قبیله ای بود که زینت بخش ترین آن ها به شمار می رفت.امانت دارترین و حق شناس ترین و راستگوترین آنـان بود،وصـیت های آنان همه به سوی او بود و امانت های خود را به او می سپردنـد،و اگر از کسـی(در مورد او و علت این اعتماد به او)پرسش می شد،می گفتند:چه کسی مثل فلانی است او امین ترین فرد ما و راستگوترین از خود ماست.

ص:۲۰۰

۱۴-خوش سلوکی با مردم

حدیث اول

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنْ حَمَّادٍ،عَنْ حَرِیزٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،قَالَ:قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام:مَنْ خَالَطْتَ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ یدُکَ الْعُلْیا عَلَیهِمْ فَافْعَلْ. (۱)

بحث ادبی:«یدک»اسم تکون و«العلیا علیهم»خبر آن است.

بحث لغوی:«خالطت»از ماده«خَلْط»به معنای جمع و فراهم آمدن میان اجزاء دو چیز است.همسایه و شریک را هم«خَلیط»می گویند.«خالطتَ»یعنی جمع شدن و کنایه از هم نشینی است و همسایه و شریک را هم به دلیل هم نشینی«خلیط»می گویند. (۲)

شرح:محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:«من خالطت فان استطعت ان تکون یدُک،العلیا علیهم فافعل؛با هر کس که هم نشین شدی و معاشرت داشتی اگر توانستی که دستت بالای(دست)ایشان باشد(حتماً این کار را)انجام بده».

ص:۲۰۱

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۷،ح۱.

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«خلط».

این حدیث کنایه از احسان و خیررسانی به دیگران است،یعنی در احسان و نیکی پیشگام باش.

حدیث دوم

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ،عَنْ أَبِی الرَّبِیعِ الشَّامِی،قَالَ:دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام وَ الْبَیتُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ،فِیهِ الْخُرَاسَانِی وَ الشَّامِی وَ مِنْ أَهْلِ الْآفَاقِ،فَلَمْ أَجِدْ مَوْضِعاً أَقْعُدُ فِیهِ فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام وَ کَانَ مُتَّکِئاً،ثُمَّ قَالَ:یا شِیعَهَ آلِ مُحَمَّدٍ!اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یمْلِکْ نَفْسَهُ عِنْدَ غَضَبِهِ،وَ مَنْ لَمْ یحْسِنْ صُحْبَهَ مَنْ صَحِبَهُ وَ مُخَالَقَهَ مَنْ خَالَقَهُ وَ مُرَافَقَهَ مَنْ رَافَقَهُ وَ مُجَاوَرَهَ مَنْ جَاوَرَهُ وَ مُمَالَحَهَ مَنْ مَالَحَهُ؛یا شِیعَهَ آلِ مُحَمَّدٍ اتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ. (۱)

بحث لغوی:«غاص»از ماده«غصّ»و اصل آن به معنای فشردگی و تنگی است که بر اثر گرفتگی لقمه غذا یا آب در گلو پیدا می شود،به همین مناسبت به هر نوع فشردگی و تضییق هم گفته شده است. (۲)«غاص باهله»،یعنی به دلیل زیادی جمعیت در آن مکان جای نشستن نبود و خانه پر از جمعیت بود.

شرح:ابی الربیع شامی گوید:به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که خانه مملو از جمعیت بود.آن جا از اهالی خراسان و شام و سایر بلاد حضور داشتند.جایی برای نشستن پیدا نکردم.امام صادق علیه السلام نشسته و تکیه داده بود.اهل مجلس را مورد خطاب قرار داد و فرمود:«یا شیعه آل محمد اعلموا انه لیس منّا

۱- (۱) .کافی،ج ۲،ص ۶۳۷،ح ۲.

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«غصّ».

من لم یملک نفسه عنـد غضـبه و من لم یحسن صـحبه من صـحبه و مخالقه من خالقه و مرافقه من رافقه و مجاوره من جاوره و ممالحه من مالحه؛ای شـیعیان آل محمد بدانید کسـی که هنگام خشم،مالک نفسـش نباشد و با همنشـین خود،خوب هم نشینی نکنـد و با هم خوی خود خوش خُلقی نکنـد و با رفیق خود نرم خویی نکند و با همسایه خود همسایگی نکند و با هم خوراک خود مراعات خوراک نکند،قطعاً از ما نیست».

«لیس منّا»یعنی از مذهب یا از شیعیان یا از جمع ما نیست.

بحث لغوی:«من لم یحسن صحبه من صحبه»:«صحبه»از ماده«صحب»به معنای ملازم و کنار هم بودن است (۱)و در این جا یعنی هم نشـینی؛چه در سـفر باشد و چه در حضـر.«حسن مصاحبت»یعنی گشاده رویی و تبسم و سلام و مصافحه و هم خوراکی و بر آوردن نیازها و رفع همّ و غمّ و....

«مخـالقه من خـالقه»:«مخـالقه»از ماده«خَلْق»به معنای ایجاد چیزی بـدون سابقه و نمونه و«خُلُق»به قوا و سـجایا که با فطرت و دل درک شـود گفتـه می شـود. (۲)مثـل: وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُـقٍ عَظِیـمٍ . (۳)«مخـالقه»از بـاب مفـاعله،به معنـای خُلق و خوی طرفینی است.«خالَقَ»به معنای معاشرت با حُسن خلق است.

«و مرافقه من رافقه»از ماده«رِفق»به معنای نرم خویی و خلاف خشونت است. (۴)

«و مجاوره من جاوره»به معنای حسن همسایگی با کسی که همسایه اوست.

«و ممالحه من مالحه»:(ممالحه)از ماده«مِلـح»به معنای نمک است و«ممالحه»به معنای هم نمکی کردن و کنایه از هم غـذا شـدن است.

ص:۲۰۳

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«صحب».

۲- (۲) .همان،ماده«خلق».

۳- (۳) .قلم،آیه۴.

۴- (۴) .النهایه،ماده«رفق».

امـام علیه السـلام در پایان به طور کلی همه شـیعیان را به تقوا که تنها راه سـعادت است و تمام ارزش ها در پرتو آن تجلّی می یابد سفارش کرده و می فرماید:«یا شیعه آل محمد اتقوالله ما استطعتم و لاحول ولاقوه الاّ بالله؛ای شیعیان آل محمد!تا می توانید تقوای الهی پیشه کنید(از او یاری بجوید)که هیچ حرکتی و هیچ توانی نیست مگر از خدای بزرگ».

بنابراین تمام این امور با یاری و قدرت خداوند واقع می شود،البته در صورتی که پیش از آن رعایت تقوای الهی بشود.

حدیث سوم

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَمَّنْ ذَکَرَهُ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السـلام فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (۱)قَالَ:کَانَ یوَسِّعُ الْمَجْلِسَ وَ یسْتَقْرِضُ لِلْمُحْتَاجِ وَ یعِینُ الضَّعِیفَ. (۲)

شرح:آیه شـریفه إِنّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ ؛(ما تو را از نیکوکاران می دانیم)از سخنان دو زندانی به حضرت یوسف علیه السلام است،هنگـامی که رؤیـای خود را به آن حضـرت عرض کردنـد و گفتنـد: نَبِّئْنـا بِتَأْوِیلِهِ إِنّـا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ ؛مـا را از تعبیر آن(خواب ها)آگاه ساز،[چرا]که ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

امام صادق علیه السـلام می فرماید:علت این که آنان به یوسف علیه السـلام گفتند: إِنّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ این بود که حضرت یوسف علیه السلام دارای سه ویژگی بود:

۱.«کان یوسّع المجلس؛مجلس را(برای نشستن کسی که وارد می شد)توسعه می داد».

۱- (۱) .یوسف،آیه۳۶ و ۷۸.

۲- (۲) .کافی،ج۲،ص۶۳۷،ح۳.

توسعه در مجلس و جا دادن برای واردشدگان یک دستور قرآنی است که فرمود: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّهُ لَكُمْ وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا ؛ (۱)ای کسانی که ایمان آورده اید!هنگامی که به شما گفته شود:در مجلس ها جای گشایید،پس جای گشایید،که خدا برای شما جای می گشاید،و هنگامی که گفته شود:برخیزید،پس برخیزید.

۲.«ویستقرض للمحتاج؛به(انسان های)نیازمند قرض می داد».

قرض یکی از سنت های حسنه در دین اسلام است که نسبت به آن سفارش فراوانی شده است و ثواب آن به مراتب از صدقه بیشتر است.امام صادق علیه السلام فرمود:

علی باب الجنه مکتوب:القرض بثمانیه عشر،والصدقه بعشره،وذلک ان القرض لایکون الالمحتاج،والصدقه ربما وقعت فی ید غیر المحتاج؛ (۲)

بر روی در بهشت نوشته شده که قرض هجده برابر(پاداش دارد)و صدقه ده برابر،این است که قرض قطعاً به دست نیازمند می رسد ولی صدقه چه بسا در دست غیرنیازمند واقع شود.

۳.«ویعین الضعیف؛افراد ناتوان را یاری می کرد».

یاری رساندن به انسان های ضعیف و ناتوان و کسانی که مورد ظلم واقع شده اند مخصوصاً مؤمنان،چنان اهمیتی دارد که اگر کسی به آن بی توجه باشد از زمره مسلمین و امت پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شده است،امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

من اصبح لایهتمّ بامور المسلمین فلیس منهم،و من سمع رجلاینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم؛ (۳)

۱- (۱) .مجادله،آیه۱۱.

۲- (۲) .مستدرک الوسائل،ج۱۲،ص۳۶۴.

۳- (۳) .وسائل الشیعه،ج۱۶،ص۳۳۶،ح۳.

کسی که به امور مسلمین توجه نکند مسلمان نیست و کسی که صدای کسی را بشنود-که می گوید:ای مسلمانان-و به او جواب ندهد مسلمان نیست.

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ عَلَاءِ بْنِ الْفُضَیلِ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یقُولُ:عَظِّمُوا أَصْحَابَکُمْ وَ وَقِّرُوهُمْ،وَ لَا یتَهَجَّمْ بَعْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ،وَ لَا تَضَارُّوا،وَ لَا تَحَاسَدُوا،وَ إِیاکُمْ وَ الْبُخْلَ؛کُونُوا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ الصَّالِحِینَ. (۱)

شرح:امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام دستورهای بسیار مهمی راجع به وظایف شیعیان نسبت به یکدیگر بیان نموده است.از عبارت«کان ابوجعفر علیه السلام یقول»استفاده می شود که این دستورها به طور مستمر مورد سفارش آن حضرت بوده است که عبارتنداز:

۱.«عظِّموا اصحابکم و وقروهم؛یاران خود را بزرگ شمرید و به آن ها احترام بگذارید».

بحث لغوی و ادبی:«عظّموا»فعل امر از باب تفعیل از ماده«عظم»و در معنا مقابل«حقیر»است،یعنی از نظر قوت و سیادت مادی و معنوی برتر است.اگر به استخوان«عَظم»گفته می شود در مقابل لحم است،چون استخوان سخت و قوی ترین عضو از اعضای بدن است. (۲)

«اصحاب»جمع«صاحب»از ماده«صحب»است،به ملازم و همراه انسان صاحب گفته می شود؛حیوان باشد یا انسان،ملازمت زمانی باشد یا مکانی،ملازمه بدنی و

ص:۲۰۶

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۷،ح۴.

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«عظم».

جسمانی باشد یا به عنایت و همت.خلاصه به کسی که ملازمت او زیاد باشد«صاحب»گفته می شود. (۱)پس اصحاب یعنی همراهان و هم نشینان و ملازمان انسان.

(وقّرو)؛از ماده«وَقْر»به معنای سنگینی است و کنایه از این است که شخصیت او را بزرگ شمارید.در واقع به معنای بزرگداشت است.عطف توقیر بر تعظیم برای تأکید و مبالغه است.

۲.«ولا یتهجّم بعضکم علی بعض؛و به یکدیگر هجوم نبرید».

بحث ادبی:«لایتهجّم»فعل نهی از ماده«هجم»به معنای دخول بر دیگری بدون اجازه او و دخول ناگهانی و در حال غفلت است؛ (۲)یعنی به طور ناگهانی و سرزده بر یکدیگر وارد مشوید تا موجب ترس نشود و یا به اسرار یکدیگر آگاه نشوید.

این یک قانون اخلاقی قرآنی است که کسی حق ندارد بدون اجازه بر دیگران وارد شود:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ ؛ (۳)ای کسانی که ایمان آوردید!در خانه هایی غیر از خانه هایتان،وارد نشوید تا این که با دوستی رخصت طلبید و بر اهل آن(خانه)سلام کنید؛این برای شما بهتر است؛باشد که شما متذکر شوید و اگر هیچ کس را در آن(خانه)نیافتید،پس در آن وارد نشوید تا این که به شما رخصت داده شود؛و اگر به شما گفته شود:«باز گردید!»پس باز گردید؛این برای شما[پاک کننده تر و]رشد آورتر است؛و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«صحب».

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«هجم».

۳- (۳) .نور،آیه۲۷ و ۲۸.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود که هرگاه می خواست وارد منزلی شود،برای کسب اجازه سلام می کرد و اگر جواب سلام داده می شد وارد منزل می شد و گرنه برمی گشت. (۱)

۳.«ولا تضارّوا؛و به یکدیگر زیان مرسانید».

بحث ادبی:«لاتضارّوا»فعل نهی از ماده«ضَرَرَ»و از باب مفاعله می باشد.در قرآن کریم نیز در مقابل نفع آمده است:

وَ لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً ؛ (۲)و برای خودشان،مالک هیچ زیان و سودی نیستند.

وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ ؛ (۳)

و غیر از خدا،چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان.

در اسلام هیچ کس حق ندارد به دیگری ضرر برساند،تا جایی که قاعده مهم«لاضرر»در تمام ابواب فقه،اعم از عبادات و معاملات به آن استدلال می شود و مدرک بسیاری از مسائل شرعی است و مدارک فراوانی از کتاب و سنت و عقل نیز بر آن اقامه شده است. (۴)

۴.«ولاتحاسدوا؛و به یکدیگر حسد مورزید».

بحث ادبی و لغوی:«لاتحاسدوا»فعل نهی از ماده«حسد»،از باب مفاعله است.«حسد»به معنای آرزوی زوال نعمت از صاحب نعمت است،هر چند آن را برای خود هم نخواهد. (۵)

۱- (۱) .التفسیر الکبیر،ج۲۳،ص ۱۹۸؛نورالثقلین،ج۳،ص۵۸۶ و ۵۸۷.

۲- (۲) .فرقان،آیه۳.

۳- (۳) .یونس،آیه۱۰۶.

۴- (۴) .ر.ک:مکارم شیرازی،القواعد الفقهیه،ج۱،ص۲۸.

۵- (۵) .مجمع البحرین،ماده«حَسَد».

طبق دستور قرآن کریم انسان باید از شر حسود به خدا پناه ببرد:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ ؛ (۱)

بگو:پناه می برم به پروردگار بامداد...و از بدی حسود هنگامی که رشک ورزد!.

حسد یکی از صفات رذیله و یکی از آفات اخلاق است که آسیب های اجتماعی و فردی فراوانی در پی دارد.حسود دائم در فکر نابودی علم و فضل و شرف و ثروت دیگران یا خود آن ها است.گرچه اولین ضرر حسد به خود حسود بر می گردد و هیچ گاه آسایش فکری و روحی نخواهد داشت.شاید به همین دلیل است که امام صادق علیه السلام می فرماید:«لاراحه لحسود؛ (۲)برای حسود آسایش و راحتی وجود ندارد».

با حسادت نه تنها آن چه آرزوی زوالش را داشته از دیگران زایل نمی شود،بلکه خود نیز به آن نمی رسد و حتی بسیاری از نعمت ها را از دست می دهد.حسود هرگز نمی تواند نعمت های خدادادی را از دیگران زایل کند و حتی خود نیز نمی تواند به آن نعمت ها دست یابد،ازاین رو همیشه روح و روان او در عذاب خواهد بود.امام علی علیه السلام می فرماید:

«الحسود ابداً علیل؛(انسان)حسود همیشه علیل است». (۳)

و نیز می فرماید:

«الحسود دائم السُقم وان کان صحیح الجسم؛

حسود همیشه بیمار است،هر چند به ظاهر جسم او سالم باشد». (۴)

سلامتی و عافیت هم برای حسود وجود ندارد و تنها راه علاج آن یا نابودی

۱- (۱) .فلق،آیه ۱-۵.

۲- (۲) .خصال،ص ۱۶۹.

۳- (۳) .مستدرک الوسایل،ج ۱۲،ص ۲۱.

۴- (۴) .همان،ص ۲۲.

حسود است یا مرگ محسود.علی علیه السلام می فرماید:

الحسد داء عیاء لایزول الا بهلک الحاسد او موت المحسود؛

حسد بیماری است که جز با نابودی(انسان)حسود یا مرگ کسی که مورد حسادت اوست از بین نمی رود. (۱)

۵.«وایاکم و البخل؛و از بخل بپرهیزید.

بحث ادبی:«ایاکم»اسم فعل و به معنای«احذروا»است.

بحث لغوی:«البخل»یعنی امساک و نگه داشتن و حبس کردن اموالی که حق نیست نگه داشته شود و نقطه مقابل آن جود و بخشندگی است. (۲)

فرق بخل و حسد در این است که حسود آرزو دارد نعمت هایی که در دست دیگران است زایل شود چه به او برسد و چه نرسد؛مهم این است که دیگران نداشته باشند،ولی بخل آن است که انسان می خواهد فقط خود داشته باشد و دیگران نداشته باشند،خودش غنی باشد و دیگران نیازمند،و آن چه خدا نصیب او کرده به دیگران ندهد.قرآن کریم می فرماید:

وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنی ... فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْری وَ ما یُغْنِی عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدّی ؛ (۳)

و اما کسی که بُخل ورزد و توانگری نماید...پس به زودی(راه)دشوار را برای او فراهم می کنیم و هنگامی که هلاک شود،ثروتش(عذاب را)از او دفع نمی کند.

و در آیه ای دیگر بخل را از صفات منافقان دانسته و می فرماید:

فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ ؛ (۴)

و هنگامی که(خدا)از بخشش خود به آنان داد،بدان بخل ورزیدند.

۱- (۱) .عیون الحکم و المواعظ،ص۵۶.

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«بخل».

۳- (۳) .لیل،آیه۸.

۴- (۴) .توبه،آیه۷۶.

بخیل نه تنها نمی خواهد از خود او خیری به دیگران برسد،بلکه گاهی دیگران را امر به بخل می کند.قرآن کریم این صفت را از صفات انسان متکبر خیال پرداز فخرفروش دانسته و می فرماید:

اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ ؛ (۱)(همان)کسانی که بخل می ورزند،و مردم را به بخل فرمان می دهند.

اما غافل از این که آن چه بدان بخل می ورزند،روزی عذابی خواهد شد و آن ها را گرفتار خواهد کرد؛چنان که در آیه دیگر فرمود:

سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ ؛ (۲)

به زودی در رستاخیز،آنچه به آن بخل ورزیده اند،طوق گردنشان خواهد شد.

امام علیه السلام در پایان حدیث نتیجه عمل به این دستورهای اخلاقی را بندگی خالصانه خدا،همراه با عمل صالح دانسته و می فرماید:«کونوا عبادالله المخلصین الصالحین؛(تا)بندگان مخلص(و)شایسته خدا باشید».

حدیث پنجم

مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی،عَنِ الْحَجَّالِ،عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی یزِیدَ وَ ثَعْلَبَةَ وَ عَلِی بْنِ عُقْبَةَ،عَن۷ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ،عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ:اَلِانْقِبَاضُ مِنَ النَّاسِ مَکْسَبَةٌ لِلْعَدَاوَةِ. (۳)

بحث ادبی و لغوی:«الانقباض»مصدر باب انفعال از ماده«قبض»،به معنای گرفتن است در مقابل«بسط»به معنای باز و گشادگی.«الانقباض»یعنی«انقباض الوجه»(«ال»آن عوض است)به معنای جمع کردن صورت،یا همان عبوسی و ترش رویی است.

۱- (۱) .حدید،آیه۲۴.

۲- (۲) .آل عمران،آیه ۱۸۰.

۳- (۳) .کافی،ج۲،ص۶۳۸،ح۳.

«مکسبه»اسم آلت از ماده«کسب»به معنای تحصیل کردن و به دست آوردن است.معنای حدیث این است:«ترش رویی نسبت به مردم(برای انسان)دشمن ساز است».

شرح:بی گمان رفت و آمد با مردم و نحوه برخورد با آن ها از نظر روحی و روانی تأثیر بسزایی در ایجاد رابطه قلبی با یکدیگر دارد.اگر ملاقات ها و دید و بازدیدها همراه با گشاده رویی و چهره خندان باشد تأثیر آن برای طرف مقابل قطعاً مثبت خواهد بود و موجب برقراری روابط عاطفی خواهد شد،ولی اگر برخوردها با ترش رویی و چهره ای گرفته و اخم آلود باشد،اثر منفی می گذارد و راضی به ادامه ارتباط نخواهد بود و بلکه آرزو می کند هر چه سریع تر این ارتباط قطع شود.

ص:۲۱۲

پرسش ها

۱.حدیث شریف«من خالطت فان استطعف ان تکون یدک العلیا علیهم فافعل»را توضیح دهید.

۲.«مخالقه»یعنی چه؟

۳.«ممالحه»یعنی چه و کنایه از چیست؟

۴.فرمایش امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه إِنّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ را توضیح دهید.

۵.«کان یوسّع المجلس»یعنی چه؟از نظر قرآن بیان کنید.

۶.«عظموا اصحابکم و وقرّوهم»را پس از بیان مفردات توضیح دهید.عطف وقرّوا بر عظّموا نشانه چیست؟

۷.«لایتهجّم»یعنی چه؟ورود بدون اجازه بر دیگری را از نظر قرآن و سیره نبوی بررسی کنید.

۸.حسادت را از نظر قرآن و روایات بررسی کنید.

۹.فرق«بخل»و«حسد»چیست؟

۱۰.حدیث شریف«الانقباض من الناس مکسبه للعداوه»را توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ،عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ،عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیدٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام،قَالَ:کَانَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللهُ یقُولُ:أَفْشُوا سَلَامَ اللهِ فَإِنَّ سَلَامَ اللهِ لَا ینَالُ الظَّالِمِینَ.

۲.عِـدَّةٌ مِـنْ أَصْـحَابِنَا،عَـنْ أَحْمَـدَ بْـنِ مُحَمَّدٍ،عَـنِ ابْـنِ فَضَّالٍ،عَـنْ ثَعْلَبَـةَ بْـنِ مَيمُـونٍ،عَـنْ مُحَمَّدِ بْـنِ قَيسٍ،عَـنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام،قَالَ:إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ.

۳.عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ،عَنْ مُعَاوِيةَ بْنِ وَهْبٍ،عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام،قَالَ:إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ:إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يبْخَلُ بِالسَّلَامِ.

ص:۲۱۴

۱۵-کسانی که معاشرت با آن ها نیکوست

حدیث اول

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ حُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام:لَا عَلَیکَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمَدْ کَرَمَهُ وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ احْتَرِسْ مِنْ سَیئِ أَخْلَاقِهِ وَ لَا تَدَعَنَّ صُحْبَهَ الْکَرِیمِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ لَکِنِ انْتَفِعْ بِکَرَمِهِ بِعَقْلِکَ وَ افْرِرْ کُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِیمِ الْأَحْمَقِ. (۱)

شرح:در این حدیث شریف که از امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده،انسان ها به سه دسته تقسیم شده اند:

دسته اول:کسانی که صاحبان خرد و عقل و اندیشه اند ولی از نظر مادی کرامتی ندارند و از این نظر کسی از آن ها بهره مند نمی شود.

دسته دوم:آنهایی که از نظر کرامت،اهل بذل و بخشش و جود و کرمند و

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۸،ح۱.

بندگان خدا را از نعمت های خدادادی خویش بهره مند می سازند،ولی از نظر فکر و اندیشه در درجات پایین قرار دارند.

دسته سوم:کسانی که نه از کرامت انسانی برخوردارند و نه از عقل و درایت و خرد.

آن گاه حضرت علی علیه السلام نسبت به دسته اول دستور هم نشینی داده و می فرماید:«لاعلیك ان تصحب ذا العقل و ان لم تحمد کرمه ولکن انتفع بعقله و احترس من سیء اخلاقه؛بر تو باکی نیست که با صاحب عقل مصاحبت(و هم نشینی)کنی،اگر چه کرمش را نستایی،ولکن به عقلش منتفع شو و از خوی های بدش پرهیز کن».

نسبت به دسته دوم نیز دستور همنشینی داده و می فرماید:«ولا تدعَنَّ صحبه الکریم و ان لم تنتفع بعقله ولکن انتفع بکرمه بعقلك؛و هرگز همنشینی با(انسان)کریم را ترک مکن،هر چند به عقل او منتفع نشوی،ولیکن به عقل خود از کرمش بهره مند شو».

اما نسبت به دسته سوم امر به دوری داده و می فرماید:«وافرر کل الفرار من اللئیم الاحمق؛از(انسان)پست و نادان(که نه عقل دارد و نه کرم)کاملاً فرار کن(و دور شو)».

بحث لغوی:«اللئیم»یعنی دنی الاصل، (۱)پست فطرت و کسی که فطرتاً پست است.

«الاحمق»از ماده«حُمُق»به معنای کم عقلی است. (۲)

۱- (۱) .مجمع البحرین،ماده«لأم».

۲- (۲) .لسان العرب،ماده«حمق».

حدیث دوم

عَنْهُ،عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ،عَنْ أَبَانٍ،عَنْ أَبِی الْعُدَیسِ،قَالَ:قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام:یا صَالِحُ!اتَّبِعْ مَنْ یبْکِیکَ وَ هُوَ لَکَ نَاصِحٌ،وَ لَا تَتَّبِعْ مَنْ یضْحِکُکَ وَ هُوَ لَکَ غَاشٌّ،وَ سَتَرِدُونَ عَلَی اللهِ جَمِیعاً فَتَعْلَمُونَ. (۱)

شرح:این روایت که از امام باقر علیه السلام روایت شده،می فرماید:«یا صالح...»،در مورد این که مراد از«صالح»چیست؟سه احتمال وجود دارد:

۱.مراد معنای«صالح»است،یعنی ای کسی که انسان صالح و شایسته ای هستی.

۲.«صالح»نام آخرین راوی است که حضرت او را مورد خطاب قرار داده است،چنان که در سند تهذیب (۲)و محاسن برقی (۳)این گونه است،یعنی او راوی دیگری غیر از ابوالعدیس است.در این صورت هم باز او مجهول است.

۳.صالح لقب ابوالعدیس است؛چنان که در اعیان الشیعه از او با عنوان«ابوالعدیس صالح»یاد شده است. (۴)

به هر حال امام علیه السلام«صالح»را به تحمل سختی های ظاهری دعوت کرده و می فرماید:«اتّبع من یبکیک و هو لک ناصح؛از کسی که تو را می گریاند پیروی کن،در حالی که او خیرخواه توست».

یعنی از کسی که در ظاهر با دستور سخت و طاقت فرسا و سفارش به عبودیت و بندگی و انجام تکالیف سنگین تو را به سختی می اندازد و تو را از

ص:۲۱۷

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۸،ح۲.

۲- (۲) .تهذیب الاحکام،ج۶،ص۳۷۷.

۳- (۳) .المحاسن،ج۲،ص۶۰۴.

۴- (۴) .اعیان الشیعه،ج۷،ص۳۶۹.

راحتی های دنیایی محروم می سازد،در واقع خیرخواه توست و اسباب سعادت و قرب به خدا را برای تو فراهم می کند.او مستحق پیروی است و از او پیروی کن.

حضرت در ادامه از پیروی افرادی که ظاهری فریبنده دارند برحذر داشته و می فرماید:«ولا تتّبع من یضحکک و هو لک غاش؛و از کسی که تو را می خنداند،در حالی که گول زننده توست پیروی مکن».

یعنی کسی که همواره تو را در ظاهر شاد و خندان نگه می دارد در واقع تو را می فریبد و آن چه خیر تو در آن است آن را پنهان می سازد و آن چه آشکار می کند بر خلاف مصلحت توست و عمر تو را به تباهی می کشاند.از او پیروی مکن.

بحث ادبی و لغوی:«غاش»اسم فاعل از ماده«غشّ»ضد نُصح و خیراهی است. (۱)«غَشّ»یعنی خیرخواهی را اظهار نکرد و خلاف آن چه در باطن خود داشت اظهار کرد. (۲)

آن گاه امام علیه السلام او را متوجه قیامت و حضور در محضر خداوند ساخته و می فرماید:«وستردون علی الله جمیعاً فتعلون؛و به زودی همه شما بر خداوند وارد می شوید و خواهید دانست».

یعنی وقتی در قیامت در محضر خداوند برای حساب و کتاب حاضر شدید حقیقت این سخن بر شما روشن خواهد شد،هر چند امروز پرده های حجاب بر شما پوشیده باشد و نتوانید به حقایق دست یابید.

حدیث سوم

عَنْهُ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی،عَنْ مُوسَی بْنِ یسَارٍ الْقَطَّانِ عَنِ الْمَسْعُودِی،عَنْ أَبِی دَاوُدَ،

۱- (۱) .لسان العرب،ماده«غشش».

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«غشش».

عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِی صَخْرَهَ،عَنْ أَبِی الزَّعْلَی،قَالَ:قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام:قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:انْظُرُوا مَنْ تُحَادِثُونَ فَإِنَّهُ لَیسَ مِنْ أَحَدٍ ینْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مُثِّلَ لَهُ أَصْحَابُهُ إِلَی اللهِ،إِنْ کَانُوا خِیاراً فَخِیاراً وَ إِنْ کَانُوا شِرَاراً فَشِرَاراً،وَ لَیسَ أَحَدٌ یمُوتُ إِلَّا تَمَثَّلْتُ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ. (1)

شرح:این حدیث شریف که علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده،حضرت نسبت به هم نشینان و دوستانی که انسان باید با آن ها رابطه داشته باشد سفارش نموده و می فرماید:«انظروا من تحادثون؛بنگرید که با چه کسانی هم سخن می شوید».

یعنی آن کسی که قصد معاشرت با او دارید،آیا آدم صالحی است یا فاسد؟عالم است یا جاهل؟اهل عمل به احکام اسلام است یا نسبت به آن بی توجه است؟اگر اهل صلاح و علم و عمل است با او معاشرت کنید،وگرنه از هم نشینی با او بپرهیزید.

سپس حضرت به علت این امر اشاره کرده و می فرماید:«فانّه لیس من احد ینزل به الموت الاّمُثّل له اصحابه الی الله،ان کانوا خیراً فخیاراً و ان کانوا شراراً فشراراً؛چون کسی نیست که مرگ او فرا رسد مگر این که یاران او که به سوی خدا می روند برای او مجسم می شوند(و او با آن ها محشور می شود)؛پس اگر(آن یاران)از نیکان باشند(مثال ها نیز)از نیکانند(که به او بشارت می دهند و او را شادمان می سازند)و اگر از بدان باشند(مثال ها نیز)از بدانند(که او را توبیخ و سرزنش می کنند و او متحیر و پشیمان می شود)».

سپس در پایان حدیث،به مجسم شدن خود بر بالین انسان های محتضر اشاره کرده و می فرماید:«ولیس احد یموت الا تمثّلتُ له عند موته؛کسی نیست که بمیرد

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۸،ح۳.

مگر آن که من هنگام مرگش برای او مجسم می شوم».

از این سخن پیامبر اکرم یا علی علیه السلام،استفاده می شود که آنان بر بالین همگان حاضر می شوند؛دوست باشند یا دشمن.البته حضورشان برای دوستان به جهت تکریم و بشارت به بهشت است و برای دشمنان به سبب توبیخ و هشدار به جهنم.

پیام این حدیث این است که دوستان خود را از کسانی انتخاب کنید که از دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او باشند.مسأله تمثّل پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام و یا سایر ائمه علیه السلام بر بالین محتضر در روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

سدیر صیرفی می گوید:به امام صادق علیه السلام عرض کردم:یابن رسول الله!فدایت گردم!آیا مؤمن از قبض روح خویش ناخوش است؟فرمود:

لا ـ و الله انه،اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک،فیقول له ملک الموت:یا ولی الله لاتجزع فو الّذی بعث محمداً صلی الله علیه و آله لأنا ابرّ بک واشفق علیک من و الد رحیم لو حضرک،افتح عینیک فانظر،قال:و یمثل له رسول الله صلی الله علیه و آله وامیرالمؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین والائمه من ذریتهم علیه السلام فیقال له:هذا رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین والائمه رفقاؤک.قال:فیفتح عینه فینظر فینادی روحه مناد من قِبَلِ رب العزه فیقول: یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ الی محمد و اهل بیته ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً بالولایه مَرْضِيَّةً بالثواب فَادْخُلِي فِي عِبادِي یعنی محمداًو اهل بیته وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ،فما من شیء احبّ الیه من استلال روحه و اللحوق بالمنادی؛ (۱)

به خدا سوگند نه(چنین نیست)،وقتی که ملک الموت برای قبض روح او بیاید آن وقت ناله می زند،ولی ملک الموت به او می گوید:ای ولی خدا ناله نکن.قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد،قطعاً من نسبت به تو از پدر مهربان نیکوتر و دلسوزترم؛چشمانت را باز کن و نگاه کن.(امام علیه السلام)فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله،امیرالمؤمنین،فاطمه،حسن و حسین و ائمه علیه السلام-که از فرزندان

۱- (۱) .کافی،ج۳،ص۱۲۸.

ایشان اند-بر او مجسم می شوند.(ملک الموت به او می گوید:ایشان)رفقای تو هستند.(امام علیه السلام)فرمود:پس چشم خود را باز می کند و می نگرد؛و روح او از جانب رب العزه مورد خطاب واقع می شود و می گوید:(ای جان آرام یافته)به محمد و اهل بیت او،به سوی پروردگارت در حالی که خوشنودی به ولایت و به وسیله پاداش او مورد رضایت[او]هستی در آی در[مسلک]بندگان[ویژه]من یعنی محمد و اهل بیت او و در بهشت[ویژه]من وارد شو دراین صورت هیچ چیزی نزد او از رسیدن روحش به منادی،محبوب تر نیست.

حدیث چهارم

عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ،عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ،عَنْ بَعْضِ الْحَلَبِیینَ،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُسْکَانَ،عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ لَمْ یسَمِّهِ،قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:عَلَیکَ بِالتِّلَادِ،وَ إِیاکَ وَ کُلَّ مُحْدَثٍ لَا عَهْدَ لَهُ وَ لَا أَمَانَ وَ لَا ذِمَّهَ وَ لَا مِیثَاقَ،وَ کُنْ عَلَی حَذَرٍ مِنْ أَوْثَقِ النَّاسِ عِنْدَکَ. (۱)

شرح:در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام در مورد رفاقت و دوستی،سه سفارش و دستور مهم بیان نموده است:

۱.به رابطه با دوستان قدیمی سفارش کرده و می فرماید:«علیک بالتِّلاد؛بر تو باد به(رفاقت با دوستان)دیرین».

بحث ادبی و لغوی:«علیک»اسم فعل به معنای«ألزم»است.«التلاد»از ماده«تلد»به معنای مال قدیمی و اصلی است که نزد خودت متولد شده است،یعنی تولید خودت باشد و در این حدیث به معنای دوست قدیمی و محبوب است. (۲)

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۹،ح۴.

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«تلد».

۲.از ارتباط با دوستان جدید برحذر داشته و می فرماید:«وایاک وکل محدث لاعهد له ولا ـ امان ولا ـ ذمّه ولامیثاق؛و از هر(دوست)تازه(نوپیدا)که نه تعهّدی دارد و نه مورد اطمینان است و نه(چیزی)بر عهده می گیرد و نه پیمان محکمی دارد،بپرهیز».

بحث ادبی و لغوی:«ایاک»اسم فعل به معنای«احذر»است.«مُحدَث»از ماده«حدث»به معنای تازه و چیزی است که نبوده و بعد به وجود آمده است. (۱)در این جا به معنای دوست جدیدی است که متصف به صفات کمال نشده یا صفات کمال او به تجربه ثابت نشده است.

ظاهر این دو فقره از این حدیث شریف این است که حضرت نسبت به ارتباط با دوستان قدیمی سفارش نموده و نسبت به دوستان جدید هم به دلیل عدم تعهد آن ها بر عهد و پیمان،از رفاقت با آن ها پرهیز داده و یا حداقل نسبت به ارتباط با آن ها سفارش به احتیاط فرموده است.چه بسا معنای واقعی حدیث این باشد که مصاحبت و همراهی با امام قدیم،یعنی کسی که قبل از همه،امامت او از طرف خدا تعیین شده و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم به مردم ابلاغ شده لازم است و از مصاحبت و همراهی با امامی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از تثبیت ولایت علی علیه السلام در غدیر خم مطرح شده و صلاحیت چنین کاری را ندارد،باید پرهیز شود.

آنگاه حضرت در سومین نکته درباره دوست می فرماید:«وکن علی حذر من أوثق الناس عندک؛و از استوارترین مردم نزد خویش،برحذر باش».

در این که مراد از این فراز چیست دو احتمال وجود دارد:

۱.هر چند اوثق مردم هستند،ولی از اظهار تمام اسرارت اجتناب کن؛چرا که بعید نیست روزی دشمن تو شود.

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«حدث».

۲.به ظاهر وثاقت او اعتماد نکن،بلکه او را آزمایش کن و پس از قبول شدن،او را به عنوان دوست بر گزین.

حدیث پنجم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام،قَالَ:أَحَبُّ إِخْوَانِی إِلَی مَنْ أَهْدَی إِلَی عُیوبِی. (۱)

شرح:دوستان چند دسته اند:

دسته ای از رشد فضایل دوستان خود ناراحت و از عیوب آن ها خوشحال می شوند.این ها در واقع دشمن انسانند،چون نه تنها از انسان انتقاد نمی کنند،بلکه نسبت به انجام زشتی ها تشویق هم می کنند.کار این ها شیطانی است؛چنان که قرآن کریم می فرماید: زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ ؛ (۲)بدی کردارشان،برای آنان آراسته شده است.

دسته ای تنها به خوشحالی دوستان خود می اندیشند،یعنی هم از فضایل ایشان خوشحال می شوند و هم عیوب آنها را خوب جلوه می دهند.این ها انسان های متملق و چاپلوسی هستند که اگر دشمن نباشند کارشان کم تر از او نیست،چون با رفتار آن ها کسی رشد نمی کند و عیوبش اصلاح نمی گردد.

دسته سوم دوستان بی تفاوتی هستند که نه از فضایل دوستان خود خوشحال می شوند و نه از عیوب آن ها ناراحت،نه رشد آنان را می خواهند و نه شکست ایشان را.این ها دوستان خنثی هستند که نه وجودشان سودمند است و نه عدمشان زیان آور.

دسته چهارم دوستانی اند که تنها به رشد و کمال دوست خود می اندیشند و کمال او را کمال خود و شکست او را شکست خود می دانند،از رشد فضایل او

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص۶۳۹،ح۵.

۲- (۲) .توبه،آیه۳۷.

خوشحال و از نقایص او ناراحت می شوند.و به او تذکر می دهند.اینان بهترین دوستان هستند و کسانی اند که به تعبیر امام صادق علیه السلام عیوب دوست خود را به او هدیه می دهند،ازاین رو حضرت فرمود:«احبّ اخوانی الی من أهدی الی عیوبی؛بهترین دوستان من از نظر من کسانی اند که عیب های مرا به من هدیه دهند».

از کلام حضرت علیه السلام استفاده می شود که هر کسی اگر عیب کسی را صادقانه به او بگوید باید از او سپاسگزاری کرد؛نه آن که موجب کینه و کدورت گردد و در صدد انتقام برآید.

حدیث ششم

اشاره

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ،عَنْ عُبَیدِ اللهِ الدِّهْقَانِ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ،عَنْ عُبَیدِ اللهِ الْحَلَبِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ:لَا تَکُونُ الصَّدَاقَهُ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ کَانَتْ فِیهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَیءٌ مِنْهَا فَانْسُبْهُ إِلَی الصَّدَاقَهِ وَ مَنْ لَمْ یکُنْ فِیهِ شَیءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَی شَیءٍ مِنَ الصَّدَاقَهِ:

فَأَوَّلُهَا:أَنْ تَکُونَ سَرِیرَتُهُ وَ عَلَانِیتُهُ لَکَ وَاحِدَهً.

وَ الثَّانِی:أَنْ یرَی زَینَکَ زَینَهُ وَ شَینَکَ شَینَهُ.

وَ الثَّالِثَهُ:أَنْ لَا تُغَیرَهُ عَلَیکَ وِلَایهٌ وَ لَا مَالٌ.

وَ الرَّابِعَهُ:أَنْ لَا یمْنَعَکَ شَیئاً تَنَالُهُ مَقْدُرَتُهُ.

وَ الْخَامِسَهُ:وَ هِی تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا یسْلِمَکَ عِنْدَ النَّکَبَاتِ. (۱)

شرح:هرگونه رابطه ای بین انسان ها چارچوب خاصی دارد و نباید از این حد فراتر رفت.یکی از این رابطه ها صداقت و دوستی است که امام صادق علیه السلام برای

ص:۲۲۴

۱- (۱) .کافی،ج ۲،ص ۶۳۹،ح ۶.

این رابطه نیز حد ومرز تعیین کرده و می فرماید:

لاتکون الصداقه الا بحدودها،فمن کانت فیه هذه الحدود او شیء منها فانسبه الی الصداقه،ومن لم یکن فیه شیء منها فلا تنسبه الی شیء من الصداقه؛صداقت و دوستی محقق نمی شود مگر با(رعایت)حدود(و شرایط).آن کسی که این شرایط یا بخشی از آن(حدود)در او وجود داشت،او را به دوستی و صداقت نسبت بده(او را به دوستی بگیر)و کسی که هیچ چیزی از این(حدود)در او وجود نداشت او را به هیچ چیزی از دوستی و صداقت نسبت مده(او را به دوستی مگیر).

بحث لغوی:«الصداقه»از ماده«صدق»به معنای محکم و تمامیت و بر اساس حق و به دور از خلاف بودن است و بر حسب موارد متعدد متفاوت است؛مثلاً احساس هم باید صحیح و محکم و واقعی باشد و صدیق کسی است که این صفات برای او ثابت باشد. (1)

«الحدود»از ماده«حدّ»به معنای مانع بین دو چیز است که مانع اختلاط یکی با دیگری است. (2)در فارسی به معنای«مرز»است.

شرایط دوستی

امام علیه السلام در این حدیث شرایط دوستی را این گونه بر می شمرد:

«فاوّلها:ان تکون سریرته و علانیته لک واحده؛اولین حد آن است که نهان و آشکارش برای تو یکسان باشد».

یعنی آن چه در ظاهر بر زبان جاری می سازد و اظهار می دارد با آن چه در دل دارد و در سینه اش پنهان است یکسان باشد.همچنین در حضور و غیابش مثل هم باشد.

۱- (۱) .ر.ک:التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«صدق».

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«حدّ».

«والثانی:ان یری زینک زینه و شینک شینه؛دوم آن که زینت تو را زینت خود و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود بداند».

یعنی آن چه برای خود می پسندد برای تو هم بپسندد و آنچه برای خود نمی پسندد برای تو هم نپسندد.

«والثالثه:ان لاتغیره علیک ولایه ولامال؛سوم آن که قدرت و مال،(رابطه)او را با تو تغییر ندهد».

یعنی بعد از آن که به مال و منال دنیا یا قدرت و حکومت رسید باز هم رابطه اش را با تو حفظ کند و مثل گذشته با تو دوستی داشته باشد.

«والرابعه:ان لایمنعک شیئاً تناله مقدُرَتُه؛چهارم آن که آن چه در توان اوست تو را از آن منع نکند».

یعنی آن چه در توانش هست در کمک رساندن به تو مضایقه نکند و از تمام توان خود استفاده کند.

«والخامسه:وهی تجمع هذه الخصال ان لایسلمک عند النکبات؛پنجمین(حدود)که در برگیرنده تمام این ویژگی ها است آن است که تو را در مصیبت ها و حوادث به خواری و نابودی نکشاند».

بحث لغوی:«لایسلمک»از ماده«سلم»و در این جا به معنای خواری و افتادن در مهلکه است، (۱)یعنی تو را تسلیم حوادث نسازد.

«النکبات»جمع«النکبه»،مثل«سجده»و«سجدات».نکبات به معنای حوادثی است که برای انسان پیش می آید. (۲)

۱- (۱) .شرح اصول الکافی،(ملاصالح مازندرانی)،ج۱۱،ص۸۴.

۲- (۲) .مجمع البحرین،ماده«نکب».

پرسش ها

۱.از نظر حضرت علی علیه السلام انسان ها به چند دسته تقسیم می شوند و هم نشینی هر کس با هر دسته ای باید چگونه باشد؟

۲.در روایت امام باقر علیه السلام که فرمود:«یا صالح!اتبع من یبکیک...»در معنای صالح چند احتمال است؟

۳.حدیث شریف:«اتّبع من یبکیک و هو لک ناصح ولاتتبع من یضحکک و هو لک غاش وستردون علی الله جمیعاً فتعلمون»را به اختصار توضیح دهید.

۴.«انظروا من تحادثون»یعنی چه؟

۵.عبارت:«فانه لیس من احد ینزل به الموت الّامُثِّل له اصحابه الی الله ان کانوا خیاراً فخیاراً وان کانوا شراراً فشراراً»را به اختصار توضیح دهید.

۶.در مورد تمثل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یا سایر ائمه علیه السلام در بالین محتضر توضیح دهید.

۷.«علیک بالتلاد»را توضیح دهید.

۸.عبارت:«وایاک و کل محدث لاعهد له و لاامان ولاذمه ولامیثاق»را توضیح دهید.

۹.در عبارت:«وکن علی حذر من اوثق الناس عندک»چند وجه محتمل است؟توضیح دهید.

۱۰.حدیث شریف:«احبّ اخوانی من أهدی الی عیوبی»را به اختصار توضیح دهید.

۱۱.شرایط دوستی از نظر امام صادق علیه السلام را نام ببرید.

۱۲.لغات ذیل را توضیح دهید:

«الشین»،«الحدود»،«النکبات».

ص:۲۲۷

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِى،عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ،عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام،قَالَ:إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِسَلَامِهِ،لَا يقُولُ سَلَّمْتُ فَلَمْ يرُدُّوا عَلَى،وَ لَعَلَّهُ يكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَ لَمْ يسْمِعْهُمْ؛فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيجْهَرْ بِرَدِّهِ وَ لَا يقُولُ الْمُسَلِّمُ سَلَّمْتُ فَلَمْ يرُدُّوا عَلَى.ثُمَّ قَالَ:كَانَ عَلِى عليه السلام يقُولُ:لَا تَغْضَبُوا،وَ لَا تُغْضِبُوا أَفْشُوا السَّلَامَ وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيلِ؛وَ النَّاسُ نِيامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ ثُمَّ تَلَا عليه السلام عَلَيهِمْ قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَلسَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ .

۲.مُحَمَّدُ بْنُ يحيى،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى،عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ:الْبَادِى بِالسَّلَام أَوْلَى بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ.

۳.عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَنْ عَلِى بْنِ الْحَكَم،عَنْ أَبَانٍ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُنْذِرِ،قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يقُولُ:مَنْ قَالَ:السَّلَامُ عَلَيكُمْ فَهِى عَشْرُ حَسَنَاتٍ.وَ مَنْ قَالَ:السَّلَامُ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ فَهِى عِشْرُونَ حَسَنَةً.وَ مَنْ قَالَ السَّلَامُ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَهِى ثَلَاثُونَ حَسَنَةً.

ص:۲۲۸

۱۶-کسانی که معاشرت با آن ها نیکو نیست

حدیث اول

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ وَ عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ،عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً،عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِمَا،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِی حَمْزَهَ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ،عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ:قَالَ لِی أَبِی عَلِی بْنُ الْحُسَینِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِمَا:یا بُنَی انْظُرْ خَمْسَهً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَ لَا تُحَادِثْهُمْ وَ لَا تُرَافِقْهُمْ فِی طَرِیقٍ،فَقُلْتُ:یا أَبَتِ مَنْ هُمْ عَرِّفْنِیهِمْ،قَالَ:

إِیاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْکَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ السَّرَابِ یقَرِّبُ لَکَ الْبَعِیدَ وَ یبَعِّدُ لَکَ الْقَرِیبَ.

وَ إِیاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَائِعُکَ بِأُکْلَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِکَ.

وَ إِیاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْبَخِیلِ فَإِنَّهُ یخْذُلُکَ فِی مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیهِ.

وَ إِیاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ یرِیدُ أَنْ ینْفَعَکَ فَیضُرُّکَ.

وَ إِیاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِی کِتَابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاضِعَ:

ص:۲۲۹

قالَ اللهُ عَزَّوَجلَّ: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ * أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ . (۱)

وَ قالَ عَزَّ وَ جلَّ: اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ . (۲)

وَ قالَ فِی الْبَقَرَهِ اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ . (۳)

شرح:محمد بن مسلم و ابی حمزه از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:پدرم علی بن الحسین به من می فرمود:«یا بنی انظر خمسه فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولاترافقهم فی طریق؛فرزندم پنج گروه را در نگر و با ایشان مصاحبت و همراهی مکن،و با ایشان سخن مگو و با ایشان در هیچ راهی رفاقت مکن».امام باقر علیه السلام فرمود:گفتم:«یا أبت من هم عَرّفنیهم؛ای پدر!آن ها چه کسانی هستند؟ایشان را به من بشناسان».امام سجاد علیه السلام این پنج گروه را به این نحو ذکر فرمود:

۱.«ایاک ومصاحبه الکذّاب فانه بمنزله السراب یقرّب لک البعید و یبعّدُ لک القریب؛از همنشینی با دروغگو بر حذر باش،چرا که او همانند سراب است،دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد».

بحث ادبی:«ایاک»اسم فعل به معنای«احذر»است.

بحث لغوی:«السراب»به معنای درخشششی که در بیابان مثل آب از دور نمایان

ص:۲۳۰

۱- (۱) .محمد،آیات۲۲ و ۲۳.

۲- (۲) .رعد،آیه۲۵.

۳- (۳) .بقره،آیه۲۷؛کافی،ج۲،ص ۶۴۱،ح۷.

است و در دیـدگاه بیننـده آب روان تصـور می شـود.واژه«سـراب»دربـاره چیزی اسـت کـه حقیقـتی از آب نـدارد،در مقـابل واژه«شراب»که به معنای نوشیدنی است که حقیقتی از آب دارد. (۱)

۲.«ایـاک ومصـاحبه الفاسق فانه بائعک باکله او اقلّ من ذلک؛از هم نشـینی با فاسق بر حـذر باش،چرا که او تو را به لقمه ای یا کم تر از آن می فروشد».

بحث ادبی و لغوی:«الفاسق»اسم فاعل از ماده«فَسَق»،به معنای خروج از حدود شرع است و«فاسق»معمولا به کسی گفته می شود که قبلاً ملتزم حکم شـرع بوده و به آن اقرار کرده و سپس در همه آن ها یا برخی از آن ها خلل وارد کرده(و گناه کرده)است. (۲)

«اکله»با فتح همزه به معنای یک وعده خوردن است که انسان سیر شود و به ضم همزه به معنای یک لقمه است. (۳)

۳.«وایاک و مصاحبه البخیل فانه یخـذلک فی ماله أحوج ما تکون الیه؛از هم نشـینی با بخیل برحذر باش،چرا که او مال خود را آن هنگام که سخت به آن نیازمندی از تو دریغ می دارد(و با مال خود تو را یاری نمی رساند)».

بحث لغوی:«البخیـل»از مـاده«بخل»به معنای امساک و نگه داشـتن اموالی است که سـزاوار نیست نگه داشـته شود.«بخیل»کسـی است که صفت بخل در او زیاد باشد. (۴)

«یخذل»از ماده«خذل»به معنای ترک اعانت و نصرت است. (۵)

۱- (۱) .مفردات راغب،ماده«سرب».

۲- (۲) .همان،ماده«فسق».

۳- (۳) .الصحاح،ماده«أکل».

۴- (۴) .مفردات راغب،ماده«بخل».

۵- (۵) .النهایه،ماده«خذل».

۴.«وایاک و مصاحبه الأحمق فانّه یرید أن ینفعک فیضـرّک؛از هم نشـینی با احمق پرهیز کن،چرا که او می خواهد به تو سودی برساند ولی به تو زیان می رساند».

بحث لغوی:«الاـحمق»از مـاده«حُمُق»به معنای نقصان و فساد عقل است.«احمق»کسـی است که کلامش به فکرش پیشـی دارد و هنگام سخن تأمل نمی کند که آیا آن به رسم صواب و نیکو بود یا نه،ازاین رو از روی غفلت آن رامی گوید. (۱)

۵.«ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی وَجَدته ملعونا فی کتاب الله عزوجل فی ثلاثه مواضع؛از هم نشـینی با کسی که قطع رحم کرده بر حذر باش،چرا که من او را در سه جای قرآن ملعون یافتم».

بحث لغوی:«رَحِمْ»بچه دان زن و به طور اسـتعاره دربـاره خویشاونـدان و کسـانی که قرابت و قوم و خویشـی دارنـد به کار رفته است،چون همه از یک رحم خارج شده اند. (۲)

«ملعون»اسم مفعول از ماده«لعن»به معنای دوری از رحمت است. (۳)

سپس امام علیه السلام آیاتی را که در آن آیات«قاطع رحم»مورد لعن قرار گرفته این گونه ذکر نموده است:

قـال الله عزوجـل: فَهَلْ عَسَـیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِـدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ * أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَـمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ ؛ (۴)و اگر(از دستور خدا)روی برتابید،آیا امید دارید که فساد کنید و پیوند خویشاوندانتان را بگسلید؟آن ها کسانی

۱- (۱) .مجمع البحرین،ماده«حمق».

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«رحم».

۳- (۳) .مجمع البحرین،ماده«لعن».

۴- (۴) .محمد،آیه۲۲ و ۲۳.

هستند که خدا آنان را از رحمت خود دور ساخته و آنان را ناشنوا گردانده و دیدگانشان را نابینا کرده است.

در روایاتی از اهل بیت علیهم السلام آمده است که این آیه درباره بنی امیه است (۱)که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند بر هیچ کس رحم نکردند؛حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون کشیدند.

آری قطع رحم در ردیف فساد در زمین قرار گرفته است: تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ .

وقال عزوجل: وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ ؛ (۲)و کسانی که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند،برای آنان لعنت است و بدی سرای دیگر برای ایشان است.

از این آیه استفاده می شود که قطع رحم از گناهان کبیره است،زیرا وعده عذاب برای آن داده شده است: لَهُمْ سُوءُ الدّارِ .

و قال عزوجل: اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ ؛ (۳)همان کسانی که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوندش فرمان داده،می گسلند و در روی زمین فساد می کنند،تنها آنان زیان کارند».

ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ چند مصداق دارد:یکی صله رحم،دیگری رابطه با پیامبران

۱- (۱) .تفسیر قمی،ج۲،ص۳۸.

۲- (۲) .رعد،آیه۲۵.

۳- (۳) .بقره،آیه۲۷.

و مؤمنـان است.در بعضـی از روایات جمله: أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ به رابطه با امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السـلام تفسـیر شـده است. (۱)

خلاصه این که در این حـدیث شـریف به قطع رابطه با پنج گروه فرمان داده شده است:کذاب؛فاسق؛بخیل؛احمق؛قاطع رحم.در احادیث دیگر نیز به قطع ارتباط با این گروه ها فرماده داده شده و علت های دیگری هم برای آن بیان شده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ:یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ یَتَجَنَّبَ مُوَاخَاهَ ثَلَاثَهٍ:الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْکَذَّابِ.

فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ؛فَیُزَیِّنُ لَکَ فِعْلَهُ،وَ یُحِبُّ أَنَّکَ مِثْلُهُ،وَ لَا یُعِینُکَ عَلَی أَمْرِ دِینِکَ وَ مَعَادِکَ،وَ مُقَارَبَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَهٌ،وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَیکَ.

وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ؛فَإِنَّهُ لَا یُشِیرُ عَلَیکَ بِخَیرٍ،وَ لَا یُرْجَی لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْکَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ،وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَکَ فَضَرَّکَ،فَمَوْتُهُ خَیرٌ مِنْ حَیاتِهِ وَ سُکُوتُهُ خَیرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَ بُعْدُهُ خَیرٌ مِنْ قُرْبِهِ.

وَ أَمَّا الْکَذَّابُ؛فَإِنَّهُ لَا یَهْنِئُکَ مَعَهُ عَیشٌ،یَنْقُلُ حَدِیثَکَ وَ یَنْقُلُ إِلَیکَ الْحَدِیثَ،کُلَّمَا أَفْنَی أُحْدُوثَهً مَطَرَهَا بِأُخْرَی مِثْلِهَا حَتَّی إِنَّهُ یُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ،فَمَا یُصَدَّقُ وَ یُفَرِّقُ بَینَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَهِ فَیُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِی الصُّدُورِ؛فَاتَّقُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ؛ (۲)

هر گـاه علی علیه السـلام بالاـی منبر می رفت می فرمود:سـزاوار است که مسـلمان از رفـاقت بـا سه گروه اجتناب نمایـد:لاابالی بدکار؛احمق؛دروغگو.

اما(انسان)لاابالی بـدکار عمل خویش را برایت می آرایـد و دوست دارد که تو نیزماننـد او باشـی و تو را نسـبت به امور دین و معاد یاری نمی رساند.نزدیک شدن به او ستم و سنگ دلی است،ورود و خروج بر او(رفت و آمد با آن)ننگی است بر تو.

ص:۲۳۴

۱- (۱) .نورالثقلین،ج۱،ص۴۵.

۲- (۲) .کافی،ج۲،ص۳۷۶.

اما(انسان)احمق،تو را به(کار)نیک راهنمایی نمی کنـد و برای برطرف کردن بـدی از تو امیـدی به او نیست؛هر چند خود را به تلاش وا دارد،و چه بسا خواسته باشـد سودی به تو رساند ولی به تو زیان می رساند.پس مرگ او بهتر از زندگی او و سـکوت او بهتر از سـخن گفتن اوست،و سـخن تو را(برای دیگری)و سخن(دیگری را برای تو)نقل می کند.هرگاه(داستان)ساخته ای را به پایان برد(داستان)ساخته دیگری مانند آن بسازد.تا جایی که اگر سـخن راستی هم بگویـد تصدیق نخواهد شد و با دشـمنی میان مردم جدایی می افکند،در سینه ها تخم کینه افکند،پس تقوای خدای عزوجل را پیشه کنید و مراقب خود باشید.

حدیث دوم

وَ فِی رِوَایـهِ عَبْـدِ الْأَعْلَی،عَـنْ أَبِی عَبْـدِ اللهِ علیـه السـلام،قَـالَ:قَـالَ أَمِیرُ الْمُـؤْمِنِینَ علیه السـلام:لَـا یَنْبَغِی لِلْمَرْءِ الْمُسْـلِمِ أَنْ یـوَاخِیَ الْفَاجِرَ،فَإِنَّهُ یزَینُ لَهُ فِعْلَهُ وَ یحِبُّ أَنْ یکُونَ مِثْلَهُ،وَ لَا یعِینُهُ عَلَی أَمْرِ دُنْیاهُ وَ لَا أَمْرِ مَعَادِهِ،وَ مَدْخَلُهُ إِلَیهِ وَ مَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَینٌ عَلَیهِ. (۱)

بحث لغوی:«فاجر»از ماده«فجور»به معنای دریدن پرده دیانت است.«فاجر»اسم فاعل به معنای بدکار و اهل زشتی است. (۲)

شرح:امام صادق علیه السـلام در این روایت می فرمایـد:علی علیه السـلام فرمود:برای مسـلمان سـزاوار نیست که با انسان بدکار برادری کنـد و او را هماننـد برادر خود نزدیک و هم نشـین خود بدانـد،چرا که او ظاهر کار خویش را آراسـته می سازد و می خواهـد که دوسـتش نیز همانند او باشد،ولی نه در کارهای دنیا و نه در کارهای آخرت او را یاری نمی رساند و رفت و آمد با او ننگی برای مسلمان خواهد بود.

ص:۲۳۵

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص ۶۴۰،ح۲.

۲- (۲) .مفردات راغب،ماده«فجور».

حدیث سوم

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ،عَنْ عَلِی بْنِ أَسْبَاطٍ،عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ،عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ:قَالَ عِيسَی ابْنُ مَرْيمَ علیه السلام:إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يعْدِی وَ قَرِينَ السَّوْءِ يرْدِی فَانْظُرْ مَنْ تُقَارِنُ. (۱)

شرح:در این حدیث شریف امام کاظم علیه السلام نقل می کند که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود:«ان صاحب الشر یعدی وقرین السوء یردی فانظر من تقارن؛همراه بد ستم کند و هم نشین بد هلاکت به بار آورد؛پس(با دقت)نگاه کن که با چه کسی هم نشینی می کنی».

بحث لغوی:«یعدی»از ماده«عدو»به معنای تجاوز بر حقوق دیگران است. (۲)«یردی»از ماده«ردی»به معنای هلاکت است.

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يحْيی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَينِ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَی قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام:يا عَمَّارُ إِنْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسْتَتِبَّ لَكَ النِّعْمَهُ وَ تَكْمُلَ لَكَ الْمُرُوءَهُ وَ تَصْلُحَ لَكَ الْمَعِيشَهُ،فَلَا تُشَارِكِ الْعَبِيدَ وَ السَّفِلَهَ فِی أَمْرِكَ،فَإِنَّكَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ وَ إِنْ حَدَّثُوكَ كَذَبُوكَ وَ إِنْ نُكِبْتَ خَذَلُوكَ وَ إِنْ وَعَدُوكَ أَخْلَفُوكَ. (۳)

شرح:در این حدیث امام صادق علیه السلام در خطابی به عمار بن موسی فرموده است:

یا عمّار ان کنت تحب ان تستتب لک النعمه وتکمل لک المُروءه و تصلح لک المعیشه،فلا

۱- (۱) .کافی،ج۲،ص ۶۴۰،ح۴.

۲- (۲) .التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ماده«عدو».

۳- (۳) .کافی،ج۲،ص ۶۴۰،ح۵.

تشارك العبيد و السفله فی امرك فانك ان ائتمنتهم خانوك وان حدّثوك كذّبوك و ان نكبت خذلوك،و ان وعدوك اخلفوك؛ای عمّار اگر خواهی که نعمت بر تو پایدار باشد و مردانگی ات کامل گردد و زندگی ات شایسته باشد،بردگان و اشخاص پست را در کارهای خود شریک مکن،چرا که اگر امانتی به آنان بسپاری،به تو خیانت می کنند و اگر برای تو سخنی نقل کنند،دروغ می گویند و اگر گرفتار شدی تو را وا می گذراند و اگر به تو وعده دهند تخلف می کنند.

بحث لغوی:«تستتب»از ماده«تب»،به معنای استقامت و پایداری است. (۱)«المروءه»:به معنای کمال مردانگی است. (۲)

«العبید»جمع«عَبْد»به معنای برده است.«عبد»اگر به معنای بنده خدا باشد جمع آن«عباد»است (۳).

«السفله»از ماده«سفل»به معنای افراد سطح پایین مردم است. (۴)«نکبت»از ماده«نکب»به معنای متمایل شدن و انحراف از راه است. (۵)

در این حدیث برای دوری از بردگان و انسان های پست جامعه سه اثر و فایده ذکر شده است:

۱.نعمت بر انسان پایدار خواهد بود.

۲.مردانگی انسان کامل خواهد بود.

۳.زندگی انسان بر اساس مصلحت و شایستگی خواهد بود.

۱- (۱) .مجمع البحرین،ماده«تب».

۲- (۲) .العین،ماده«مرء».

۳- (۳) .مفردات راغب،ماده«عَبَدَ».

۴- (۴) .مجمع البحرین،ماده«سفل».

۵- (۵) .رجال نجاشی،ص ۱۸۵.

ولی اگر انسان آن دو دسته را در امور زندگی خود مشارکت دهد آن ها چهار ویژگی منفی و اثر بد را خواهند داشت:

۱.در صورت سپردن امانت به آن ها خیانت می کنند.

۲.هنگام سخن گفتن دروغ می گویند.

۳.اگر انسان از مسیر طبیعی خود انحراف پیدا کند به جای آن که او را به مسیر اصلی رهنمون شوند،او را تنها می گذارند تا خوار شود.

۴.اگر وعده ای دهند به جای عمل به آن،خلف وعده می کنند.

حدیث پنجم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ،قَالَ:سَمِعْتُ الْمُحَارِبِی،یرْوِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام،عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام،قَالَ:قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِیتُ الْقَلْبَ:الْجُلُوسُ مَعَ الْأَنْذَالِ وَ الْحَدِیثُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْجُلُوسُ مَعَ الْأَغْنِیاءِ. (۱)

شرح:امام صادق علیه السلام این حدیث شریف را از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت اثر هم نشینی و گفت وگو با سه دسته را مردن قلب دانسته و فرموده:

«ثلاثه مجالستهم تمیت القلوب؛سه گروه اند که هم نشینی با ایشان قلب را می میراند»،یعنی انسان را از امر آخرت غافل می سازد و به سوی شهوات و لذات دنیوی سوق می دهد،این سه گروه عبارتنداز:

۱.«الجلوس مع الانذال؛هم نشینی با فرومایگان».

بحث لغوی:«الانذال»جمع«نذله»و«نذول»است،به معنای کسی که در همه

۱- (۱) .کافی،ج ۲،ص ۶۴۱،ح ۸.

حالات،کوچک و تحقیر شمرده می شود. (۱)

۲.«والحدیث مع النساء؛سخن گفتن با زنان».

این جا مراد آن سخنی است که از روی بی مبالاتی به حدود شرعی و از روی هوی و هوس باشد،وگرنه سخن گفتن با محارم شرعی مانند همسر،دختر،مادر و خواهر نه تنها مانعی ندارد که در مواردی چه بسا لازم هم باشد و قطع ارتباط با ایشان وجهی ندارد و در برخی موارد مصداق قطع رحم خواهد بود که گناه است.

۳.«والجلوس مع الاغنیاء؛هم نشینی با سرمایه داران».

این جا هم قطعاً هم نشینی با هر غنی و سرمایه داری موجب غفلت از یاد خدا و مردن قلب نمی شود،بلکه مراد آن سرمایه داری است که خود غرق در مادیات شده و از دین و دیانت و عمل به وظایف شرعی روی گردان شده است و برای رسیدن به مال و منال به هر وسیله شرعی و غیرشرعی تمسک می جوید.

حدیث ششم

أَبُو عَلِی الْأَشْعَرِی،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ،عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ،عَنْ عُمَرَ بْنِ یزِیدَ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام،أَنَّهُ قَالَ:لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدَعِ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِیرُوا عِنْدَ النَّاسِ کَوَاحِدٍ مِنْهُمْ؛قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:الْمَرْءُ عَلَی دِینِ خَلِیلِهِ وَ قَرِینِهِ. (۲)

بحث لغوی:«لاتصحبوا»فعل نهی از ماده«صحب»به معنای ملازمت و همراهی است. (۳)«لاتجالسوا»از ماده«جَلس»به معنای زمین سفت و سخت و مرتفع است،و چون برای نشستن مکان مرتفع را انتخاب می کنند آن را جلوس

۱- (۱) .مجمع البحرین،ماده«نذل».

۲- (۲) .کافی،ج۲،ص۶۴۲،ح۱۰.

۳- (۳) .مفردات راغب،ماده«صحب».

گفته اند و بعدها به هر نشستنی«جلوس»گفته شده است. (۱)این دو لغت در این جا برای تأکید یکدیگر است.

شرح:در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام از هم نشینی با اهل بدعت نهی کرده است:

«لاتصحبوا اهل البدع ولاتجالسوهم؛با اهل بدعت همراه و هم نشین مباشید».

سپس به علت این نهی اشاره کرده و می فرماید:

«فتصیروا عند الناس کواحد منهم؛چرا که نزد مردم یکی از آنان(به شمار)می روید».سپس امام علیه السلام به سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرده و می فرماید:«المرء علی دین خلیله و قرینه؛انسان هم کیش و هم نشین دوست خویش است».

۱- (۱) .همان،ماده«جلس».

پرسش ها

۱.پنج گروه که امام سجاد علیه السلام مصاحبت با ایشان را بر حذر داشته نام ببرید.

۲.عبارت:«ایاک ومصاحبه الکذاب فانه بمنزله السراب یقرب لک البعید ویبعّدلک القریب»را توضیح دهید.

۳.عبارت:«ایاک و مصاحبه الفاسق فانه بائعک باکله اواقل من ذلک»را به هر دو وجه محتمل در«اکله»توضیح دهید.

۴.عبارت:«ایاک ومصاحبه البخیل فانه یخذلک فی ماله احوج ماتکون الیه»را توضیح دهید.

۵.عبارت:«ایاک و مصاحبه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک»را توضیح دهید.

۶.واژگان«الاحمق»،«رَحِم»و«ملعون»را توضیح دهید.

۷.«لاینبغی للمرء المسلم أن یواخی الفاجر...»یعنی چه؟

۸.حدیث شریف:«ان صاحب الشرّ یعدی وقرین السوء یردی فانظر من تقارن»را بعد از بیان معنای لغوی«یعدی»و«یردی»به صورت دقیق ترجمه کنید.

۹.واژگان«تستتب»،«المروءه»،«العبید»و«السفله»را توضیح دهید.

۱۰.آثار و فواید دوری از بردگان و انسان های پست را نام ببرید.

۱۱.ویژگی های منفی و آثار بد مشارکت دادن بردگان و انسان های پست را نام ببرید.

۱۲.طبق حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نشینی با چه کسانی موجب مردن قلب می شود؟

۱۳.سخن گفتن با زنان و هم نشینی با سرمایه داران در چه صورت موجب مردن قلب می شود؟

۱۴.واژگان عبارت:«لاتصحبوا اهل البدع ولاتجالسوهم»را توضیح داده و سپس به دقت ترجمه کنید.

ص:۲۴۱

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱.أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ،عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِی علیه السلام بِقَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيهِمْ،فَقَالُوا:عَلَيكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ.فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام:لَا تُجَاوِزُوا بِنَا مِثْلَ مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِأَبِينَا إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِنَّمَا قَالُوا رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ .

۲.مُحَمَّدُ بْنُ يحيى،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،عَنْ عَلِی بْنِ رِئَابٍ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام،قَالَ:إِنَّ مِنْ تَمَامِ التَّحِيهِ لِلْمُقِيمِ الْمُصَافَحَهَ وَ تَمَامِ التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانَقَهَ.

۳.عَلِی بْنُ إِبْرَاهِيمَ،عَنْ أَبِيهِ،عَنِ النَّوْفَلِی،عَنِ السَّكُونِی،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ،قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام:يكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يقُولَ حياكَ اللهُ ثُمَّ يسْكُتَ حَتَّى يتْبَعَهَا بِالسلام.

ص:۲۴۲

فهرست منابع

۱.قرآن کریم،ترجمه دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و همکاران،چاپ دوم جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، ۱۳۸۸.

۲.نهج البلاغه،ترجمه محمد دشتی،قم،مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام،۱۳۸۸،چاپ اول.

۳.صحیفه سجادیه،ترجمه فیض الاسلام،قم،انتشارات جامعه مدرسین،بی تا.

۴.ابن حنبل،احمد،مسند،بیروت،دارصادر،بی تا.

۵.ابن داود،سلیمان بن اشعث،سنن أبی داود،تحقیق:محمد محیی الدین،بیروت،داراحیاء السنه النبویه.

۶.ابن سعد،محمد،الطبقات الکبری،بیرو،دارصادر،بی تا.

۷.ابن طاووس،علی بن موسی،اقبال الاعمال،تحقیق:جواد قیومی،قم،دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳۷۶ ش.

۸.ابن عساکر،تاریخ مدینه دمشق،بیروت،دارالفکر،۱۴۱۷ ق.

۹.ابن فارس،احمد،مقائیس اللغه،تحقیق:عبدالسلام محمد هارون،قم،مرکز نشر المکتب الاعلام الاسلامی،۱۴۰۴ ق.

۱۰.ابن منصور،حسن بن زین الدین(صاحب معالم)،منتقی الجمان،تحقیق:علی اکبر غفاری،قم،انتشارات جامعه مدرسین،۱۳۶۲ ش.

۱۱.ابن منظور،جمال الدین محمد بن مکرم،لسان العرب،قم،نشر ادب الحوزه،۱۴۰۵ ه ق.

ص:۲۴۳

۱۲.اسد حیدر،الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه،قم،نشر الفقاهه،۱۴۲۷ ه ق،اول.

۱۳.اصفهانی،ابونعیم،حلیه الاولیاء،بیروت،دارالکتب العلمیه،۱۹۸۸ م.

۱۴.امین،سید محسن،اعیان الشیعه،تحقیق:حسن امین،بیروت،دارالتعارف،بی تا.

۱۵.بحرالعلوم،سید مهدی،الفوائد الرجالیه،تحقیق:محمد صادق حسین بحرالعلوم،تهران،مکتبه الصادق،۱۳۶۳ ه ش،اول.

۱۶.بخاری،محمد بن اسماعیل،صحیح بخاری،بیروت،دارالفکر،۱۴۰۱ ه ق.

۱۷.برقی،احمد بن محمد بن خالد،المحاسن،تحقیق:جلال الدین حسینی،تهران،دارالکتب الاسلامیه،۱۳۷۰ ه ق.

۱۸.بروجردی،حاج آقا حسین،جامع الاحادیث الشیعه،قم،مطبعه العلمیه،۱۳۹۹ ه ق.

۱۹.بهایی عاملی،محمد(شیخ بهایی)،اربعین.

۲۰.بهایی عاملی،محمد،مشرق الشمسین،تحقیق:سید مهدی رجایی،مشهد،آستان قدس رضوی،۱۴۱۴ ه ق.

۲۱.بهبهانی،وحید،تعلیقه علی منهج المقال،

۲۲.ترمذی،محمد بن عیسی،سنن ترمذی،تحقیق:احمد محمد شاکر،بیروت،داراحیاء التراث.

۲۳.جزری،ابن اثیر،النهایه فی غریب الحدیث،تحقیق:طاهر احمد زاوی و محمود محمد الطناحی،قم،اسماعیلیان،۱۳۶۴ ه ش،چهارم.

۲۴.-،جامع الاصول،تحقیق:محمد حامد الفقی،بیروت،داراحیاء التراث العربی،۱۴۰۴ ه ق،چهارم.

۲۵.جوهری،اسماعیل بن حماد،الصحاح،دارالعلم،قاهره،۱۴۰۷ ه ق،چهارم.

۲۶.حجت،هادی،جوامع حدیثی شیعه،تهران،سمت،۱۳۸۶ ه ش،اول.

۲۷.حر عاملی،محمد بن حسن،وسائل الشیعه،قم،آل البیت،۱۴۰۹ ه ق،اول.

۲۸.حلّی،حسن بن یوسف،خلاصه الاقوال،تحقیق:جواد قیومی،قم،نشر فقاهت،۱۴۱۷ ه ق،اول.

۲۹.خمینی،امام،روح الله،کتاب البیع،مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،تهران،۱۴۲۱،چاپ اول.

۳۰.خوئی،ابوالقاسم،معجم رجال الحدیث،بی جا،۱۴۱۳ ه ق،پنجم.

۳۱.راغب اصفهانی،المفردات فی غریب القرآن،قم،دفتر نشر کتاب،۱۴۰۴ ه ق،دوم.

۳۲.رشاد،علی اکبر،دانش نامه امیرالمؤمنین علیهم السلام،قم،پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۰ ه ش.

۳۳.زبیدی،محمد مرتضی،تاج العروس،تحقیق:علی شیری،بیروت،دارالفکر،۱۴۱۴ ه ش.

۳۴.سبحانی،جعفر،المذاهب الاسلامیه،قم،مؤسسه امام صادق علیه السلام،۱۴۲۷ ه ق،دوم.

۳۵.-،الموسوعه الرجالیه المیسره،قم،مؤسسه امام صادق علیه السلام،۱۴۱۹ ه ق،اول.

۳۶.سیوطی،جلال الدین،الدر المنثور،بیروت،دارالمعرفه،بی تا.

۳۷.شریف شیرازی،محمد هادی بن معین الدین،الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی،تحقیق:علی فاضلی،قم،دارالحدیث، ۱۴۳۰ ه ق،اول.

۳۸.شیرازی،صدر الدین(صدرالمتألهین)،شرح اصول الکافی،تحقیق:محمد خواجوی،تهران،مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،۱۳۸۳ ه ش،اول.

۳۹.صدر،محمد باقر،دروس فی علم الاصول،بیروت،دارالکتاب،۱۴۰۶ ه ق.

۴۰.صدوق،علی بن حسین،معانی الاخبار،تحقیق:علی اکبر غفاری،قم،انتشارات جامعه مدرسین،۱۳۶۱ ه ش.

۴۱.-،من لایحضره الفقیه،تحقیق:علی اکبر غفاری،قم،انتشارات جامعه مدرسین بی تا،دوم.

۴۲.-،التوحید،تحقیق:سید هاشم حسینی،قم،انتشارات جامعه مدرسین،بی تا.

۴۳.-،خصال،تحقیق:علی اکبر غفاری،قم،انتشارات جامعه مدرسین،۱۴۰۳ ه ق.

۴۴.-،کمال الدین،تحقیق:علی اکبر غفاری،قم،انتشارات جامعه مدرسین،۱۴۰۵ ه ق.

۴۵.صدوق،محمد بن علی،من لایحضره الفقیه،تحقیق:علی اکبر غفاری،قم،انتشارات جامعه مدرسین،بی تا،دوم.

۴۶.صفار،محمد بن حسن،بصائر الدرجات،تحقیق:کوچه باغی،تهران،اعلمی،۱۴۰۴ ه ق.

۴۷.طباطبایی،سید محمد حسین،المیزان،قم،انتشارات جامعه مدرسین،بی تا.

۴۸.طبرانی،سلیمان بن احمد،المعجم الکبیر،تحقیق:حمدی عبدالمجید السلقی،بیروت،داراحیاء التراث العربی،دوم.

۴۹.طبرسی،فضل بن الحسن،مجمع البیان،تحقیق:ابراهیم شمس الدین،بیروت،دارالکتب العلمیه،۱۴۱۸ ه ق.

ص:۲۴۵

۵۰.طریحی،فخر الدین،مجمع البحرین،تحقیق:محمود عادل،تهران،دفتر نشر فرهنگ اسلامی،۱۴۰۸ ه ق،دوم.

۵۱.طوسی،محمد بن حسن،اختیار معرفه الرجال،تحقیق سید مهدی رجایی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۴ ه ق.

۵۲.-،عده الاصول،تحقیق محمدرضا انصاری قمی،قم،چاپ ستاره،۱۴۱۷ ه ق،چاپ اول.

۵۳.-،الفهرست،تحقیق:جواد قیومی،قم،نشر فقاهت،۱۴۱۷ ه ق،اول.

۵۴.-،امالی،قم،مؤسسه البعثه،۱۴۱۴ ه ق،اول.

۵۵.-،تهذیب الاحکام،تحقیق:موسوی خِرسان،تهران،دارالکتب الاسلامیه،۱۳۹۰ه ق.

۵۶.-،رجال طوسی،تحقیق:جواد قیومی،قم،انتشارات جامعه مدرسین،۱۴۲۵ ه ق.

۵۷.عاملی،حسین بن عبدالصمد،وصول الاخیار إلی اصول الاخبار،تحقیق:کوهکمری،بی جا،مجمع الذخائر الاسلامی،۱۴۰۱ ه ق.

۵۸.عاملی،زین الدین بن علی(شهید ثانی)،الرعایه فی علم الدرایه،تحقیق:عبدالحسین محمد علی بقال،قم،کتابخانه آیت الله مرعشی،۱۴۰۸ ه ق.

۵۹.عروسی،حویزی،عبدعلی بن جمعه،نورالثقلین،تحقیق:رسولی محلاتی،قم،اسماعیلیان،۱۳۷۰ ه ق.

۶۰.عسقلانی،ابن حجر،تهذیب التهذیب،بیروت،دارالفکر،۱۴۰۴ ه ق.

۶۱.-،فتح الباری،بیروت،دارالمعرفه،دوم.

۶۲.علم الهدی،سید مرتضی،امالی،

۶۳.فخر رازی،التفسیر الکبیر،

۶۴.فراهیدی،خلیل بن احمد،کتاب العین،تحقیق:مهدی مخزومی،ایران،دارالهجره،۱۴۰۹ ه ق.

۶۵.فیروز آبادی،قاموس المحیط،بی جا،بی تا.

۶۶.فیض کاشانی،مولی محسن،الوافی،تحقیق:ضیاء الدین حسین اصفهانی،اصفهان،مکتبه الامام امیرالمؤمنین،۱۴۰۶ ه ق.

ص:۲۴۶

۶۷.-،تفسیر صافی،تحقیق:اعلمی،قم،مؤسسه الهادی،۱۴۱۶ ه ق.

۶۸.فیومی،مصباح المنیر،چاپ مصر،۱۳۱۳ ه ق.

۶۹.قرطبی،محمد بن احمد،الجامع الاحکام القرآن،بیروت،داراحیاء التراث،۱۴۰۵ ه.

۷۰.قزوینی،ملا خیل بن غازی،الشافی فی شرح الکافی،تحقیق:محمد حسین درایتی،قم،دارالحدیث،۱۴۲۹ ه ق،اول.

۷۱.قمی،علی بن ابراهیم،تفسیر قمی،تحقیق:موسوی جزائری،قم،دارالکتاب،۱۴۰۴ ه ق.

۷۲.قمی،میرزا ابوالقاسم،قوانین الاصول،چاپ سنگی.

۷۳.کلینی محمد بن یعقوب،الکافی،تحقیق:علی اکبر غفاری و محمد آخوندی،تهران،دارالکتب الاسلامیه،۱۴۰۷ ه ق،چهارم.

۷۴.مازندرانی،ملا صالح،شرح اصول الکافی،تعلیقه:ابوالحسن شعرانی،بیروت،داراحیاء التراث العربی،۱۴۲۱ ق،اول.

۷۵.مامقانی،عبدالله،مقباس الهدایه،تحقیق:محمد رضا مامقانی،قم،آل البیت،۱۴۱۱ ه ق.

۷۶.متقی هندی،علاء الدین علی،کنز العمال،تحقیق:بکری حیانی و صفوه السفا،بیروت،موسسه الرساله،۱۴۰۹ ه ق.

۷۷.مجلسی،محمد باقر،بحارالانوار،بیروت،دارالرضا،۱۴۰۳ ه ق.

۷۸.مجلسی،محمد باقر،مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول،تهران،دارالکتب الاسلامیه،۱۳۷۴ ه ش،دوم

۷۹.مجله علوم حدیث،قم،دارالحدیث.

۸۰.مسعودی،عبدالهادی،روش فهم حدیث،تهران،سمت،۱۳۸۴ ه ش،اول.

۸۱.مشهدی،محمد،المزار،

۸۲.مصطفوی،حسن،التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،تهران،مرکز نشر آثار مصطفوی،۱۳۸۵ ه ش.

۸۳.معارف،مجید،پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه،تهران،مؤسسه ضریح،۱۳۷۴ ه ش.

۸۴.مغربی،نعمان بن محمد،دعائم الاسلام،تحقیق:آصف بن علی اصغر فیضی،قم،آل البیت،۱۳۸۳ ه ش.

ص:۲۴۷

۸۵.مغربی،نعمان بن محمد،شرح الاخبار،تحقیق:سید محمد حسین جلالی،قم،انتشارات جامعه مدرسین،بی تا.

۸۶.مفید،محمد بن نعمان،تصحیح الاعتقاد،تحقیق:حسین درگاهی،بیروت،دارالمفید،۱۴۱۴ ه ق.

۸۷.مکارم شیرازی،ناصر،القواعد الفقهیه،قم،مدرسه امام امیرالمؤمنین علیهم السلام،۱۴۱۱ ه ق.

۸۸.-،تفسیر نمونه،تهران،دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ه ش.

۸۹.میرداماد،سید محمد باقر،التعلیقه علی اصول الکافی،تحقیق:مهدی رجایی،قم،خیام،اول.

۹۰.نجاشی،ابی العباس احمد بن علی،رجال النجاشی،بیروت،دارالاضواء،۱۴۰۸ ه ق.

۹۱.نصیری،علی،آشنایی با علوم حدیث،قم،انتشارات مرکز مدیریت،۱۳۸۳ ه ش.

۹۲.نوری،میرزا حسین،خاتمه مستدرک الوسائل،قم،آل البیت،۱۴۰۸ ه ق.

۹۳.نوری،میرزا حسین،مستدرک الوسائل،قم،آل البیت،۱۴۰۸ ه ق،اول.

۹۴.نیشابوری،مسلم بن حجاج،صحیح مسلم،بیروت،دارالفکر،۱۴۰۱ ه ق.

۹۵.الواسطی،علی بن محمد اللیثی،عیون الحکم و المواعظ،تحقیق:حسین حسنی بیرجندی،قم،دارالحدیث،۱۳۷۶ ه ش،اول.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹